داستان دوستان

یا تذکرهٔ

ادبا و شعرای آذربایجان

نویسنده



تبریزی

۱۳۲۸

«چاپخانه قم»

هر آنکس که از مردگان دل بشست
نباشد همی دین پاکش درست
«فردوسی»

داستان دوستان

بقلم

محمد علی صفوت

تبریز

اسفند

۱۳۱۸

چاپخانه قم

زنده داشتن نام بزرگان و تجدید گذشته آثار دانشمندان رسمی است بس بزرگ و شایسته و خدمتی شایان تحسین و ستایش چه اگر نیک بنگریم روا باشد که در جهان پایدار بماند همان نام بزرگان و نیکمردان است که در این جهان سپنجی به وجه افزونتری زیسته و با آثار نیک و جاودانه بشریت خدمتی بسزا کرده باشند و مردمان را از برکات وجود آنان نیکبختی و آسایش نصیب گردد .

و هم اگر آثاری شایسته آن بود که جاودان بر صفحه روزگار نقش بندد همانا سخنان خردمندانه دانشمندان است که در پاکیزه کردن اخلاق و آراستن خصال و پرورش جانها است و بیگمان عشق و غیرت و همت و آرامش کار خواص و بهبودی احوال عوام نموده‌اند و در روایات عمومی تأثیری فراوان داشته

دگر هر چه خوانی بجز موج سراب است و نقش بر آب

در این تیره راه حیات نام همان بهتر که با قلم توانای اهل فضل و ادب و سخن‌سنجان دانشور صورت پذیرد خاصه آنکه آشفته‌تر مسکینان افتاده را .

نمونه آن همین نامه است که ادیب فاضل و دوست گرامی آقای [illegible] که من خصال صوری و معنوی ایشان از دیرزمان آشنایی دارم با کمال دقت و حسن ذوق بنگاری خوب نوشته و گردآورده و محضر ارباب دانش را تحفه‌ای خواهد .

چه نیک باشد اگر بساط چاپ آن آماده گردد و در دسترس دوستداران هنر [illegible] گذاشته شود

تقريظ

بقلم جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه)

زنده ساختن نام بزرگان وجاوید گذاشتن آثار دانشمندان کاریست بس بزرك وشایسته وخدمتی شایان تمجید و ستایش . چه اگر نامی روا باشد که درجهان پایدار بماند نام بزرگان و نیکمردانست که در اینجهان به نیکوئی و جوانمردی زیسته وبدائرهٔ مدنیت و جامعهٔ بشریت خدمتی بسزا کرده باشندو مردمان را از برکات وجودآنان نیك بختی وآسایش نصیب گردیده وهم اگر آثاری شایستهٔ آن بود که جاودان بر صفحهٔ روزگار نقش بندد همانا سخنان فضلا ودانشمندانست که در پاکیزه کردن اخلاق و آموختن فضایل وپرورش احساسات وانگیزش وغیرت وشهامت و آرامش افکار خواص وبهبودی احوال عوام سودمند بوده و در روحیات عمومی تأثیری بسزا داشته باشد وگرنه هر چه جز این باشد موج سرابست ونقش برآب . واین ابقاء اثر واحیاء نام همان بهتر که باقلم توانای اهل فضل وادب وسخن شناسان دانشور صورت پذیرد (عندلیب آشفته تر می گوید این افسانه را)

نمونهٔ آن همین نامه است که ادیب فاضل و دوست گرامی من آقای محمدعلی صفوت که من بفضایل صوری ومعنوی ایشان ازدیر زمان آشنائی دارم باگفتاری چنین دل پسند و هنجاری چنین پسندیده گرد آورده و محضر ارباب دانش را ماحضری ساخته اند .

چه نیك باشد اگر وسایل چاپ آن آماده گردد و در دسترس سودمندی همگان گذاشته شود .

(حسین سمیعی)

مقدمهٔ مؤلف

درنظرهوشمندان دانش سنج قطعی و روشن است که تدریج و تکامل ازشئون وفنون عالم وجودجدا شدنی نیست .

« مهلتی با یست تا خون شیر شد» پیش بینی های درگذشتگان پیش افتاده است که امروز انسان را در روی هوابآسانی از شهری بشهری واز کشوری بکشور دورتر پرواز میدهد . بی گمان کشتیهای بادی در زمان باستان کشتیهای کوه پیکر و حیرت زای کنونی را بوجود آورده « ولکل دهر دولة و رجال »

پس نباید پیش قدمان تمدن بشر یراکه سختیها دیده ورنجها برده اند (نسبت بهر زمانی) بی ارج دانست یا فراموش کرد .

در شمردن أعداد هرچند رقمها ببالا روند نا چار آحاد نیز گفته آید . ازراه تکامل شاگرد هر اندازه بپا یهٔ بلند قدم نهد و سرما یهٔ او از اندوخته ها ی استا د ازدیاد ورزد باز مرهون آموزش وپرورش آموزگارخودمیباشد .

افسوس که دأب و دیدن بشر کفران و ستمگریست « انالانسان لظلوم کفار » بندرت کسانی با پیمودن مدارج کمال بیاد رفتگان افتند یا آثار وخاطرات آنان را با حسن استقبال بپذیرند . ونقش لوحهٔ خاطر سازند .

اگر بخون ننویسی بآب زر بنویس   که عزت سخن اهل درد داشتنی است

برای کار بستن مرام انجمن ادبی آذربایجان (احترام گذشتگان علم وادب) جویای فرصتی بود تا ازبعض دانشمندان که درگذشته ونام نیکی از خود گذاشته اند و صدها دانش طلبان از آن ستارگان آسمان ادب استناره کرده و فایده ها برده اند نامی ببرد و یا دشان کند . در اینروزها فراغتی بدست آمد وبیاری حق بانجام مقصود تا جائی که میسور بود اقدام نمود .

آنقوم که ایشا ن ره احرار سپردند   احوال جهان باطل وبازیچه شمردند
ایشان همه رفتند وجهان جمله بمشتی   زین ناکس و نامردم نا مردسپردند

ز آنقوم که مادیدیم امروز کسی نیست   گوئی که بیك باره همه پاك بمردند

وین نیز عجب تر که هم از بخت بد ما
با خود همه چیزی چو برفتند ببردند

امید است که اینخدمت کوچك درنزد رحلت کنندگان که بحیات جاویدپیوسته واز خواب پندار وهوس بیدارند و هرپنهان در چشم روشن بین وحقیقت جوی آنها بی پرده و آشکار است بر خلاف رویهٔ بعض زندگان مرده و شیوهٔ مردگان متحرك مقدور و مشکور گردد .

مشو بمرك زامداد اهل دل نومید
که خواب‌مردم آگاه عین‌بیداریست

تبریز اسفند ۱۳۱۸ م . ع . صفوت

شاوا - شادی آباد - شاد باد

حکیم قطران تبریزی:

از مفاخر ایران و در آسمان‌ادب ستارهٔ تابنده ایست که مرور زمان وحوادث بی پایان نتوانسته‌اند از تابش آن ممانعت نموده و مستورش دارند.

کسانی اگر چه بسیار باشند اگر ترانه های مغزدار او را مقدور ندانند و نا دیده‌و مهجور گذارند خود معیوبند مانندکور دربرابر هور.

کز شعاع آفتاب پر زنور　　　کورجز گرمی‌نیابددرعبور

در مذاق دلدادگان دنیای دنی تلخ باشد یا شیرین بنا بقانون بقاء اصلح آنچه در جریدهٔ عالم و آدم باقی ودائم بوده و خواهد بود اثر خوشگویان صاحب نظر و فرماندهان بی لشگر است.

دور بینان و خبرگان اخبار اقوام آگاهند که شاعرا شهر عرب امرأ القیس یازده برادر داشته‌که همهٔ آنها ازملوك ومعاریف عرب بودند. اما امروز نه تا ریخ دانان جهان و نه ملت عرب از آن برادران اطلاعی ندارند و گوش کسی از حالات واسامی‌ایشان چیزی نمی‌شنود. لیکن آثار و اخبار امرأ القیس درتاریخ ادبیات‌عرب و اخبار اقوام دانش‌طلب ثبت و ضبط است.

با اینمراتب هر کالا را مشتری وخریدار و هر متاع را اگر چه بازیچهٔ اطفال یا تریاق بد حالی باشد بازار و برای حصول هر مقصودسود بخش همدست وهمکار لازم است روا نبوده تاحال دیوان قطران از طرف ایرانیان طبع نشود. با یست هم میهنان باورکنندکه پشت هم اندازی وگرمی بازار احتکار بنیهٔ اجتماع وفرهنك را قوی نمیسازد. بلکه پایهٔ عظمت و استقلال ادب درس و ادب نفس میباشد.

باری قطران تبریزی اول کسی است که فرهنك فارسی بدون ذکر شواهدگرد آورده و درسال ٤٣٨ قمری‌در ماه صفر مطابق پنجم شهریورکه ناصرخسرو به‌تبریز

آمده قطران به تحریر آن کتاب بنام « تفاسیر » مشغول بوده است .

ناصرخسرو در سیاحتنامهٔ خود گوید : با اینکه در آنموقع چهار سال ازحادثه زلزله گذشته و قسمتی ازشهر خراب و چهل هزار تن از سکنه شهر تبریز مقتول و تلف شده بود . تبریز را شهر آبادان دیدم و با قطران ملاقات کردم . قطران دربارهٔ زلزله و تخریبات آن در سال ٤٣٤ قصیدهٔ ساخته . شادروان نادرمیرزا در کتاب خود تاریخ تبریز آنقصیده را نقل کرده . اکنون چند شعر از آن برسم نمونه در این مقاله ذکر می‌شود . شاید همه یا بیشتر ابیات آن در این مجموعه گفته آید .

بود محال مرا داشتن امید محال   بعالمی که نباشد همیشه بر یکحال
ازآنزمان که جهان بود حال زینسان بود   جهان بگردد لیکن نگرددش احوال
نبود شهر در آفاق بهتر از تبریز   بایمنی و بمال و به نیکوئی وجمال
خدا پدید نیاورد شهر بهتر از آن   فلك به نعمت آنشهر برگماشت زوال

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
رمال گشت رماد و جبال گشت رمال

حکیم قطران از شادی آباد یا شاد باد تبریز است تبریز با این نام سه محل دارد : اول یکی از محلات شهرتبریز میباشد که نقداً آنکوی را شاوا گویند دومی و سومی دو قریهٔ متصل بهم هستند که کمتر از دو فرسخ بشهر فاصله دارند . شادباد سفلی و شاد باد علیا که در زبان عوام یکی را پینه شلوار و دیگری را شلوار جق گفته می‌شود . شاد باد سفلی را شاد باد مشایخ نیز گویند زیرا که جمع کثیری از اولیا وعرفا و فضلاو پادشاهان در آنجا مدفون هستند : محتمل است خوابگاه قطران نیز همانجا باشد .

چند سال پیشتر نگارنده با جنابان امیر خیزی و محمد نخجوانی و دکتر رعدی بآن محل رفته بود ازقبور معاریف قبر سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی را که در سال ٧٧٦ فوت کرده در آنجا پیدا کردیم . عجب آنکه در فاصلهٔ چند صد

سال بلوحهٔ حکاکی شده و بنای قبر که با سنگهای مخصوص ساخته شده از اثر باد و باران و زلازل شدید خرابی رخ نداده بود. در همانوقت آنچه را که دیده بودم، کتباً باداره‌ٔ فرهنك تبریز گزارش دادم.

الحکیم شرف الزمان ابو منصور قطران در تبریز یا زادگاه خود شادی آباد بنا بگفتهٔ مرحوم رضا قلیخان هدایت مؤلف تذکرهٔ مجمع الفصحا درسال ٤٦٥ یاپس از آنسال بنا به تحقیق بعضی از فضلای معاصر زندگی را بدرود گفته است.

((از اشعار قطرانست))

ابروی تو از چشمهٔ خورشید سما به — در روی زمین یار نیا بی تو زما به
زان دل بتو دادم که سزای دل وجانی — دل دیر بدست آید دادن بسزا به
خوبی و وفا هر دو بهم گرد نیاید — خوبی همه خوبست از آن نیز وفا به

خدایگا نا جور و جفا نباید کرد — بر آنکه پیشه‌و کارش بجز وفای تو نیست
عزیز دار کسی را که دوستدار تو گشت — اگر سزای تو هست وا گر سزای تو نیست

چون توانی که کنی کار نخواهی بکنی
آن زما نی که بخواهی بکنی نتوانی

((عالم کامل محمد حسن فانی زنوزی))

از اعاظم دانشمندان عصر خود بوده و تاریخچهٔ خود را در کتاب ریاض الجنه که یکی از تألیفات اوست نوشته و مشکل نویسندگان بعدی راحل وتسهیل فرموده.

ریاض الجنه کتابی است مشتمل بر یکهزار و یکصد و چهل صفحه (١١٤٠) قطر آن دراز ا چهل سانتم و پهنا بیست هفت سانتم و با قلمریز نوشته شده درصورت طبع بقطع وزیری هشت مجلد در چها ر هزار برك خواهد بود. بظن قوی اولین دائرة المعارف اسلامی است درمیان ملل اسلام و اغلب ممالك مسیحی که در آذر بایجان بقلم محمد حسن فانی حسینی زنوزی نگارش یافته است. مؤلف آنکتاب نفیس خود گوید: عقمت عن مثله ابکار الافکار.

تاریخچه :

والد فقیر الحاج میر عبد الرسول زنوزیست . زنوزقصبه ایست از توابع‌مرند که محل سکنای اجداد فقیر است وتولد فقیر در بلدهٔ فاخرهٔ خوی در سنه ۱۱۷۲ هزار و صد و هفتاد دوروز شنبه هیجدهم شهر صفرالمظفرهشت ساعت از روزمزبور گذشته بطالع بیست‌یکم درجهٔ دلو که قمراز مقابلهٔ مشتری منصرف وبه تثلیث‌شمس متصل بود اتفاق افتاده است . بعد از دو سال والد از آنجا کوچ فرموده در قصبهٔ طیبهٔ زنوزکه مسکن اجداد ایشان بوده متوطن شده .

قصبهٔ زنوز در دوازده فرسخی خوی و در ما بین مرند و دزمار واقع و در واقع از حیث آب و هوا وکثرت اشجار و امتیاز اثمار سیما سیب وامرود آبدار و وفور انهار و چشمه سار که تخمین‌متجاوز از هزار است بی نظیر وارم مسیرمیباشد و اهالی آنجا در پیش‌سلاطین نامدار درکمال عزت و اعتبار ومنتهای اقتدار واختیار داشته‌واکثر قلعه جات محکم مانند قلعهٔ تفلیس‌ودر بندبموجب فرمان در دست‌اهالی آن مکان بوده و در سنه ۱۱۳۵ که رومیه بآنجا مستولی شدند بسبب عدم اطاعت اکثر سکنهٔ آندیار خیر بنیاد مقتول گردیده از آنروز تا حال روز بروز روی‌ازاوج کمال بحضیض تنزل و وبال زوال گذاشته وجد فقیر هم در آن مقدمه شهید وهمهٔ اهل و عیال و اطفالش اسیر گردیده نهایت والدحقیر را که دو ساله بوده خالوی ایشان به تصدیعات‌بی پایان از دست متجاوزین‌خلاص نموده بود وچون همهٔ‌اجداد و والد فقیر داخل سلسلهٔ علما بوده اند و بسبب افراط و تفریط رومیه ایشان خود را بپایهٔ اجداد در علم و فضل ورشاد نرسانیده بودند . بسیار سعی میکرده اند که شاید فقیر را در علوم بهرهٔ قسمت گردد و خود را بپایه آنها یا بآن پایها برساند تا سلسله فضیلت منقطع و منقضی نگردد لهذا همینکه سن حقیر بده و دوازده رسیده و فی الجمله سواد فارسی پیدا گردید حقیر را بر داشته بدارالسلطنه تبریزشتافتند اشخاص چندی از فضلاکه با والدکمال خصوصیت داشتند و مرا بخاطر جمعی آنها

به تبریز بردند . از جهات چندکه عمدهٔ آنها صغر سن بود راضی نشدندکه فقیردر تبریز بماند و متکفل پرستاری نگشتند .

والد ما جد چون مآلرا بدینمنوال دید درکمال یأس مصمم مراجعت گردیدو در صباح آنروزکه ارادهٔ مراجعت داشتند قدوة الفضلا و عمدة العلما و اسوة العباد و ازهد الزهاد العالم الربانی محمد شفیع دهخوارقانیکه درین سنوات اغلب اوقات به تعلیم قرائت اشتغال دارند و از مشایخ و مشاهیر انولامحسوب می شدند وارد و بوالد ما جدمعانق شده زبان بمعذرت گشادکه شب گذشته در خواب دیدم سیدهٔنسا فاطمه زهرا علیها السلام بمن‌تند شدندکه چرا متوجه حسن‌من نمیشوی من‌بگمان اینکه فرزند ارجمند خود امام حسن را میفرمایند . باکمال تضرع و ابتهال معروض داشتم‌که خدا مرا فدای توگرداند من چه‌کسم وچه سگم‌که متوجه‌حسن‌شما باشم باز فرمودندکه البته‌متوجه حسن من‌باشید . از خواب بیدار شدم‌کماز حیرت داشتم که حسن‌کیست و تعبیر این خواب چیست . در اثنای فکر یأس شما بخاطرم رسید بعد از آنکه از اسم و رسم نام و نسب شما و ولد شما اطلاع یافتم . درکمال شتاب بپا بوسی و معذرت خواهی شتا فتم . خلاصه متکفل جمیع امورات فقیر شده و در منزل خود نگه داشت و قریب‌یکسال توجه درس و بحث من‌شده آنچه لازمهٔمحبت و غمخواری و تربیت و پرستاری بود بعمل آورده بعد از آن باذن والد واردبلدهٔ خوی شده و تاچهار و پنجسال در ظل تربیت و حمایت‌مولانا ملا عبدالنبی (۱)بودم

(۱) مرحوم فانی‌زنوزی تاربخچه این‌استادرا‌چنین‌نوشته است: عبدالنبی‌شرف الدین التبریزی‌الطسوجی . مردی عالم وفاضل وحکیم وباذل وکریم‌بود . در اوایل تحصیل در حوزهٔ درس اوحاضر شده واستفادها کردم در اکثر علوم وفنون مهارت بسزا داشته از جهت انقلاب و اغتشاشی که در زمان او بوده بتألیف فرصت و فراغت نیافته بود : سال هزارو صد و نودشش (۱۱۹۶) از خوی با عائله و اولاد بعراق عرب هجرت

بقیه حاشیه در صفحه بعد

و از تأثیر انفاس قدسیه ایشان در اکثر علوم ادبیه و ریاضیه حظ کامل حاصل نموده بعد از آن در سنه ۱۱۹۵ هزار و یکصد و نود و پنج روانه کربلای معلی شده چهار سال متجاوز در آن مکان مقدس از فضلای آنجا سیما خاتم المجتهدین مولانا آقا محمد باقر بهبهانی و عمدة العلما میرزا محمد مهدی شهرستانی و قدوة الفضلا استادی و استنادی آقا سید علی عالم ربانی مستفیض و مستفید شده و در علوم نقلیه از فیض انفاس قدسیه ایشان بقدر وسع و حوصله قابلیت بهره برداشته بعد از آن ببلدهٔ خوی مراجعت کردم و چندی در آنجا توقف نموده (۱۲۰۳ هزار و دویست و سه) بسمت ارض اقدس و مشهد مقدس عازم شدم. بعضی از نکته سنجان تاریخ ورود این ناتوان را بآن ارض فیض نشان « بایوان سلیمان یافت ره مور» یافتند. دو سال متجاوز از افادات میرزا محمد مهدی مستفید و از علوم عقلیه و فنون ریاضیه بقدر قابلیت استفاضه نموده و در سنه ۱۲۰۵ هزار و دویست و پنج از جوار معصوم مرخص و باصفهان وارد شدم و مدتی هم در آنجا توقف کرده و از افاضات فضلای آنمکان فیض بنیان تمتع برده باز ببلده خوی مراجعت کردم.

بقیه حاشیه از صفحه پیش

کرد و در سال ۱۲۰۳ بدار بقا رفت و در کربلا مدفون شده من فوت او را در مشهد رضوی شنیدم و در سوگواری او قصیده و قطعهٔ ساختم که هردو متضمن ماده تاریخ رحلت او بود (در قطعه کلمهٔ غارب را تاریخ فوت آورده) از قصیده چهار بیت نقل میشود

چرا ز نو نکشم ناله هردمی ز نهاد   مگر نه داغ نوم چرخ بدنهاد نهاد
غرض که کرد ازین عاریت سرای سپنج   چوان مشید دین رو بسوی سبع شداد
فتادرخنه بارکان دین زحد افزون   رسید ثلمه بشرع مبین زحصر زیاد

بگوش دل پی تاریخ او رسید سروش
ز هاتفی که: عجب ثلمها بدین افتاد
۱۲۰۳

در اوایل شباب گاه گاهی بفکر اشعاری پرداخت و بسبب عدم تدوین اکثر آنها بر طرف و نایاب شده و پارهٔ که در خاطر بود (اگرچه قابل تحریر نبود) در تلو شعر شعرا نوشتم تا بمفاد آنکه . « می‌پسندند بدان را بطفیل نیکان » در میان اشعار آبدار ایشان درصفحهٔ روزگار بیادگار مانده باشد .

(باللوح مارقم الرحمن مذبدی   نو نا کحاجبه بالنون والقلم)
(بالله یا لا ئمی دعنی علی المی   فی حب هذا الفتی ایای لا تلم)
سبب مشکل ما شد دل ما   دل ما شد سبب مشکل ما
بوفا میل ندارد هر گز   دلبر دل بجفا ما یل ما

(مثنوی:)

ای برق متاع آشنائی   دامن زن آتش جدائی
ایدشمن دوستان بکرنك   ایدوست بدشمنان دل سنك
ای آنکه بدل وفانداری   فکر غم آشنا نداری
ای بیهده کار و بیوفایار   ای گشته باین و آن وفادار
از بهرچه یار آن واینی   از بنده بگو چرا غمینی
بگرفتی و در قفس فکندی   بی همدم و همنفس فکندی
ای سرو ریاض زندگانی   این است طریق زندگانی
مرغی که زجور دور ایام   افتاد بقید دام نا کام
در بارهٔ او دو کار باید   کاری بجز این دو بر نشاید
یا باید کشت یارها کرد   نه آنکه بدرد مبتلا کرد

رباعی

دیشب رخ خود بپاش سودم در خواب   خوش عیش ونشاطها نمودم درخواب
نه ترس حسود و نه جفای اغیار   ایکاش که تا بحشر بودم در خواب

در رهگذری شدم دچار دو مهی   نی مه دو غزال شوخ و آهونگهی

بردند ز من دل و ندادنـد دگر　　دل شد بر هی و من فتا دم برهی

در عالم عشق می پرستی بهتر　　رندی و قلندری و مستی بهتر

هستی مطلب که بهر عاشق بجهان　　یك نیستی از هزار هستی بهتر

روز و شب من بی تو ز بو نست ای دوست　　غمدیده دلم ز غصه خونست ایدوست

در حسرت آنم که بپرسی گاهی　　احوال فلان شکسته چونست ایدوست

یکی از استفاد های گرانبها از مطالعهٔ کتاب ریاض الجنه این است که تذکره نویسان مرحوم فتحعلیخان ملك الشعرا متخلص بصبارا کاشانی نوشته اند . شادروان رضا قلیخان هدایت اورا از شهر کاشان دانسته و دروصف او گوید : قریب هفتصدسال است که چنین سخن گستری درگیتی نیامده . لیکن حسن فانی زنوزی قدس سره که با صبا معاصر بوده و معارفه داشته گوید صبا تبریزیست اگر چه اجداد او بکاشان رخت افکنده و هجرت نموده اند . وگوید : در تبریز و تهران با رها بملاقات صبا رسیدم و در تبریز او را آقا فتحعلی خطاب میکردند . موقعی که محمد شاه را در قلعهٔ شوش آذربایجان کشتند و فتحعلی شاه بسریر سلطنت نشست صبا در آذربایجان بوده و قصیدهٔ که مشعر بر تعزیت گذشته و تهنیت نشسته با شد سروده است .

چرا غمگین نباشد دل چرا خرم نگردد جان　　که هم از بازی اختر و هم ازیاری دوران

بحسرت سوی جنت شد ز تخت خسروی قیصر　　بعزت زیب مسند شد بقصر قیصری خاقان الخ

مرحوم فانی در کتاب خود از آثار صبا به تفاریق و تناسب مقام ذکر کرده از آنجمله قصیده ایست که در لغز کتاب مذیل بمنقبت علی بن ابی طالب علیه السلام گوید.

کیست آن دانای نادان چیست آنگویای لال　　در شواهد بی شبیه ودر مسائل بی مثال

ساکت بسیار گوی و ساکن گیتی نورد　　آنکه باریك بین بودهم ابکم شیرین مقال

نزد هر بیناست بینا در بر هر کور کور　　پیش هر گویاست گویا در بر هر لال لال

در بیان قادر ولیکن عاری ازکام زبان

درسخن ماهر ولیکن خالی ازفکر و خیال الخ

«نادرمیرزا:»

پسر بدیع الزمان صاحب اختیار پسر محمد قلی میرزا ملك آرا پسر فتحعلی شاه قاجار که از مفاخر آذربایجان و در آسمان ادب ستارهٔ درخشان بود. درسال یکهزارو دویست و چهل‌دو (۱۲۴۲) قمری تولد یافته و سنه یکهزار و سیصد و سه ۱۳۰۳ در تبریز زندگیرا بدورد گفته است.

فاضل نام برده در پانزده سالگی به تبریز آمده در خدمت ملا محمد علی نام مشغول تحصیل صرف و نحو گردیده سپس در نزد ملا محمود تسوجی (۱) که افضل فضلای عصرخود بوده بکسب دانش و تکمیل ادبیات مدتی وقت گذرانده است.

نادر در مقدمه تألیف خود (تاریخ تبریز) چنین گوید: من خود شوقی بسیار و ذوقی روشن داشتم بدین شهر کسی نبود که ادب دانستی مگرمیرزا احمد معروف مجتهد و دو تن فرزندان بزرگوارش: میرزا لطفعلی امام جمعه و میرزا جعفر رضی الله عنهم. دبیری کهنه ادیب بود بدینشهر از بومیان با قدی خمیده محمدعلی نام من از هنگام ناهار شکستن تا یك گاه بغروب مانده با حرص تمام از آن پیر لغت ومسائل صرف و نحو زیاد می پرسیدم.

هنراین بود که بدانروز کسب ادب بسی نایاب و گرانبها بود. چه صنعت بی نظیر چاپ هنوز بایران کامل نبود. یك دو کارخانه این کاررا بود که بهمان انتشار قرآن کریم وزاد المعاد و کتب اخبار اقتصار همی کردند. من نام قاموس وصحاح را شنیده بودم. یك جلد کنزاللغة فرسوده بدست آوردم. اگر یکروز نزد من بود یکماه صاحب آن نسخه بردی. بااینهمه شوق من بفراگرفتن ادب چندان بود که اگر میرزا احمد با فرزندان از برزن سواره گذار کردندی ملازمت رکاب آنان نموده یك شعر یا یك مسئله استفاده همیکردم:

---

(۱) در زمان خود اولین دانشور آذربایجان بوده بتعلیم وتدریس مظفرالدین میرزا ولیعهد اشتغال داشته ۱۲۹۵ قمری در گذشته.

نادرمیرزا کتابهای چند نوشته درعلم‌نجوم وطباخی و کتابی درامثال عرب . تاریخ‌تبریز را دراواخرعمرخود نوشته‌واثربی نظیریست . صرف نظرازمطالب تاریخی آن جادارد درسبك نگارش سرمشق فارسی نویسان ومورد استفادهٔ نامه نگاران گردد . درمقدمهٔ آن کتاب برای اعلام عقیده ومسلك تاریخ نویسی خود چنین گوید :

این نامه را بیارایم‌بدان مایهٔ دانش‌که خداوند مرا عطا فرمود و هر چه‌گویم ازگذشته ها خدای داند جز راستی نخواهم زیرا که نبشته ما ند و مرد رود کجا رواست دروغ وگزافهٔ چند زنم پس ازما خردمندان خوانند . اگر ما را فرزندی یا فرزند زادهٔ در جهان باشد آشکار یا پنهان‌گویند این از دودهٔ آن دروغ زنست‌که نام رانامهٔ نوشته و چنو نبود . نزد پروردگارنیز معذور نباشم بدان مثال‌که‌ماامروز بکتاب و مورخان‌گذشته ازین‌گونه سخنان بسیار گوئیم . چون این نامه بخوانی و نیکو بیندیشی نکته ها بینی ازنمونهٔ‌این سخن .

نادر میرزا در ایام فرماندهی حمزه میرزا (حشمة الدوله) در تبریز داخل خدمت دولت شده پس از مدتی خدمت از قبیل حکومت خلخال و سراب و غیره . مالیات‌تبریز وحومه وبارکردهٔ دولتی بایشان واگذارشده و تاآخرعمرش این‌دوشغل رامتصدی بوده . دردورهٔولایت عهدمظفری ادارهٔ نظمیه که‌افرادآن را «غلام دل‌آور» گفتندی تأسیس وریاست آن اداره باداروغگی شهر بنادر میرزا سپرده‌گردید مدتی هم ریاست این دوکار با پسر او بدیع الزمان میرزا (محتشم حضور) بوده‌است .

درخلال نگارش‌این شرح حال کتاب اصلاح المنطق ابن‌سکیت (۱)که‌ابوبکر

---

(۱) ابو یوسف یعقوب بن اسحاق ندیم متوکل‌خلیفهٔ عباسی ومعلم پسران وی‌و از اعاظم ادبا وائمهٔ لغت بوده ـ ۲۱ کتاب تألیفات مشهور اورا شمس‌الدین سامی نام برده‌که اصلاح المنطق از آنجمله‌است . ابن سکیت شیعی مذهب بود و روی همین عقیده و مذهب بدست متوکل کشته شده
از اشعار اوست :

بقیه حاشیه در صفحه بعد

خطیب تبریزی(۱) آنرا شرح و تهذیب کرده و تهذیب اصلاح المنطق نام نهاده بدست نگارنده رسید. معلوم شد که در زمان ماضی مالك آن نسخه نادر میرزا بوده چنانکه در ظهر آنکتاب می‌نویسد: هو من اعز متملکاتی و اغلی نشبی و بضاعتی وانا الفقیر تراب اقدام الادبا نادر قاجار. خوش بختانه تاریخچه خود را نیز در پشت آنکتاب نوشته است. پس با نهایت خرسندی از نگارش دانسته‌های خود منصرف شده و نص نوشته نادر میرزا رامغتنما تسطیر می نماید

بر خوانندهٔ این سطور مخفی نماناد که: منم نادر بن بدیع الزمان ملقب بصاحب اختیار قاجار که بیك واسطه بفتحعلی شاه قاجار میرسم و بسه واسطه به نادرشاه افشار و به پنج واسطه بسلطانحسین صفوی. پدرم سی سال تمام حکمران استرآباد ودشت قبچاق و بیگلربیگی تمام حشم ترکمان بود. خداوند عالم چنین خواست که پس از وفات جدم فتحعلی شاه در تبریز متوطن شدیم. پس از آنکه ازعمر من بیست و پنجسال گذشت متصدی خدمات دیوانی شدم تا اکنون که پنجم شهر ذیحجة الحرام ۱۲۹۹ هجری سال ۱۸۸۲ میلادیست و سال عمرم به پنجاه و هفت رسیده است همه ساله یا بالمشارکه یا با لتبع حاکم و مباشر بودم و بیشتر خدمات صعبهٔ دیوانی با ین بنده رجوع می شد تا در اول سال ئیلان ئیل ۱۲۹۸ - از دربار خلافت بعلتی که شرح آن طولانی است محمد رحیمخان نسقچی باشی که چند سالی بود بمدارج اعتبار درحضرت

بقیه حاشیه از صفحه پیش

ومن الناس من یحبك حبا ظاهر الحب لیس با لتقصیر

فاذا ما سألته عشر فلس الحق الحب با للطیف الخبیر

(۱) خطیب تبریزی شیعی مذهب نام اویحیی وتلمیذ ابوالعلا بوده اصلاح المنطق را در توبره گذارده با پیاده بمعره برد پیش استاد خود قرائت کرد خطیب در تبریز ٤٤١ تولد یافته وسال ٥٠٢ در بغداد بمرك ناگهانی درگذشته و همانجا مدفون است. شرح حال مفصل خطیب در کتاب دانشمندان آذربایجان خوانده شود.

شهریار ترقی کرده بود و بی استحقاق بلقب علاء الدوله و وزارت دربار وحجابت و منصب سر کشیکی ورتبهٔ قوللر آغاسی باشی وغیره وغیره وغیره رسیده بحکومت آذربایجان و امارت نظام برقرار و وارد شد. این ضعیف حاکم تبریز وانبار بارکرده بودم اگر چه لدی الورود بر این بی‌چاره معلوم بود که این فظ غلیظ کسی نیست که بتوان با او راه رفت و او را می شناختم که معتقد بمذهب اسلام نبود و هرگز نماز نکرده بود و روزه نگرفته قساوت قلب اومشهور آفاق بودچون آلوده بودم وبعمل مداخله کرده چاره نداشتم که بتوانم ازعمل استعفا نمایم. چون از سال نه‌ماه گذشت. خبث باطن او اول در حق این بی چاره بروزکرد. آنچه بر من گذشت بلا تشبیه خاکم بدهن نزدیك بواقعهٔ طف بود هرچه در اینمدت بیست وهفت سال از نقد و جنس و اثاث البیت و کتاب و اسلحه اندوخته بودم بتاراج داد وهیچ بمردن من نمانده بود. اگر نتیجهٔ پیغمبر آخر الزمان علیه السلام حاجی میرزاکاظم وکیل آذربایجان دست فرا نمیگرفت. اگر مخلوق بتواند کسی را زنده کند آن سید طباطبائی مرا زنده کرده است. بلی باذن الله تعالی زنده کرد. امروزشش روز است که آن ملعون خدا نشناس ثانی عمرسعد وخولی وسنان در شهرارومیه بدون مرض ظاهری فریادی زده بدرك واصل شد. با اینکه هیچ چیز برای من وعیال بی‌چارهٔ من نگذاشته است صد هزار شکر خداوند راکه تیرهائی که در شبهای تاریك برای قتل آن ناکس من و عیال من می انداختیم به نشانه خورد. این جهنمی دشمن دین و دشمن پادشاه عدالت آیین است.

پوشیده نباشد که همیشه طائفهٔ ضالهٔ دوالو دشمن خاندان قوینلو بوده اند. شاهنشاه جهان بهترین دانایان روی زمین است گذشته از اینکه اجداداین طایفه حضرت ظل‌الله را با حیله و تزویر بقتل رسانیده اند در اول جلوس شاهنشاه و چندی درآخر سلطنت پادشاه مغفور محمد شاه حسنخان سالار پسر الهیار خان آصف الدوله که بنی عم این دوزخی بود درخراسان روگردان شد قریب یکهزار مسلمان را در این

واقعه جان شیرین بباد رفت سربازان مسلم را با شرار ترکمان فروخت . از خزانهٔ ابوالحسن رضا علیه السلام هرچه طلاونقره وجواهر بود برد حتی درهای طلاومرصع حضرت راکند و صرف جنك با پادشاه کرد تا خداوند بنیاد او راکند . این طایفهٔ دشمن هرگزدوست نمی‌شوند . نمیدانم خداوندتاچه پایه بشاهنشاه قوت قلب ومروت مرحمت فرموده‌است .

از جملهٔ اموال این بی چاره که تا راج کردند دویست مجلدکتاب ممتازکه نسخهٔ آن وجود نداشت چون این نسخهٔ بدخط و فهم آن مشکل بود (تهذیب اصلاح المنطق) باقی ماند .

الحمدلله امروزکه عصرسه‌شنبه هشتم صفرالخیر یکهزار وسیصد وده هجری است باینورق اتفاق مطالعه افتادازفضل خداوند متعال و یاری ائمه هدی علیهم‌السلام شاهنشاه زادهٔ جوان بخت وارث تاج و تخت مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت ایران را نظر مرحمت باین غلام پیر افتاد اول بمنصب ولقب ندیم باشی‌گری سرافرازشدم پس بمخاطب د رسلام عام مفتخرگردیدم . پس بتا ریخ بیست هفتم رمضا ن المبارك سنه ۱۳۰۱ هجری ناظم‌شهر وداروغهٔ‌بازارشدم و دویست تومان علاوه‌مقرری گردید . خدای بزرك برعمرو حشمت وجلال این سایهٔ سایهٔ خود بیفزاید . حرره نادر .

نادر میرزا در ساختن شعرهم قریحهٔ روشن وطبع وقاد داشت . پس ازآنکه در حدود سال ۱۲۹۵ قمری ولیعهد وقت بطهران احضار وعبدالله خان (علاء الدوله) با اختیارات کافی بحکومت آذربایجان اعزام‌گردید . پس از چندماه بامر والی نادر توقیف شد . حاج میرزاکاظم وکیل الرعایا (اعتضاء الممالك) با دادن مبلغی او را آزادکرد . آن یگانه ادیب بشکرانه یاری وپاسداری حاجی وکیل قصیدهٔ‌ساخت که به تلخیص در زیر درج می شود :

مرا بروز جوانی لبان‌خندان بود　　زبان‌من بدهان همچو تیغ بران‌بود
بگاه آنکه سخن‌گفتمی‌بانجمنی　　مگرمرا بدهان‌درهزار دستان‌بود

خطابه‌ای که من آوردمی بگاه‌سخن — گمان نبود که جز گفت‌قس و سحبان بود
سخن سرائی بودم چو بلبل سرمست — که بر هوای گل سرخ در گلستان بود
بشعر تازی چو نان سوار بودم من — تو راست گفتی کعب و جریر و حسان بود
دو لب چو برگ گل سوری از لطافت و رنگ — سخن چو گفتی گفتی که شکرستان بود
به پهلوی و دری چامه و چکامهٔ من — تو راست گفتی آن طوطی سخندان بود
دو دیده بودم چون دو چراغ نورافشان — و یا دو اختر تا بندهٔ درخشان بود
بگاه بزم رخی همچو هور تابنده — بروز رزم یکی شرزه‌شیر غران بود
بقد چو سرو بکشمر به‌تن چو پیل دمان — بدل چو کوه و بکف ابر لؤلؤافشان بود
چو رأیها زد می‌دانش ارسطو بود — چو پند دادی بوزرجمهر دهقان بود
سپه چو بردم زی دشمنی بسالاری — سپهبدی بهش و رأی همچو پیران بود
بسطوتی که از او شیر در تحیر بود — بصولتی که ازو پیل نر گریزان بود
خدنگ من به‌یقین گرزه ترز افعی بود — سنان من چو یکی خشم کرده ثعبان بود
نیام تیغم چو نان شبان تاری بود — چو بر کشیدم گفتی که فجر تابان بود
سری بزرگ پراز هوش و مغز و هنر — تو راست گفتی گنجی ز عقل و برهان بود
کنون از آنهمه جز نام نی‌فرا یادم — فسانه بود و مگر خواب بود و دستان بود
هر آنچه نیرو درمن نهاده بود خدای — فراستد که ورا فره بود و فرمان بود
بجای آنچه مرا داده بود باز ستد — خرد فزود که با وی قوام کیهان بود
چو جهل بستد فرهنگ و هوش و دانش داد — که دادگر بدو یکتا و پاک یزدان بود
مرا بشهر بتی بود دلفریب و هژیر — که صد هزار دل از زلف او پریشان بود
بقد چو سرو بکشمر برخ چو هور بچرخ — سخن‌سرای یکی لعبت غزلخوان بود
دهان چو طبلهٔ عطار پر طبرزد بود — سخن چو گفتی گفتی که جادوستان بود
فرشته‌خوی و عبیرینه‌بوی و مشکین‌موی — غزال چشم و سبکروح و ناربستان بود
جهان نپاید وانده کجا روا باشد — همیشه با یدشادان و راد و خندان بود

وکیل والا تخمه شریف پاك نژاد   که نازش همگی خاندان‌عدنان بود
اگر نبودی رأیش رزین و نیك نهاد   کجا وکیل‌همه ملك آذربیجان بود
بهر چه پند یکی فیلسوف دانا بود   بهر چه‌بند یکی آب‌داده‌سوهان‌بود

مرا تو از تف‌دژخیم دیو برهاندی
اگرچه دام ولیعهدوشاه ایران بود

درهامش ورقی‌که نادر تاریخچه خود را نگاشته . حاجی‌میرزا کاظم‌وکیل الرعایا تاریخ فوت آن راد مرد فاضل را بدینگونه یادداشت و امضاکرده است :

شاهزاده نادر میرزا نویسندهٔ این صفحه که از جملهٔ منتخبات روزگار بود روز چهار شنبه دهم صفر المظفر سنه یکهزار و سیصد و سه هجری بعد از ظهر در دارالسلطنه تبریز برحمت ایزدی پیوست .

تو رفتی و خیالت ماند در دل
چنان کز کاروان آتش بمنزل



نادر میرزا قاجار

میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به نیر

شادروان (نیر) در آسمان علم و ادب آفتابی بود جهان تاب که صدها ستارگان درخشان از او کسب روشنی کرده است. « زیکچراغ توان صد چراغ روشن کرد»

مرحوم حجة الاسلام درسال هزار و دویست وچهل وهشت قمری در تبریز تولد یافته و در ۲۲ سالگی برای تکمیل وتحصیل دانش به نجف سفر کرده پس از استفاده از محاضر استادان و مشایخ آنسامان به تبریز برگشته آنجناب بحدی دارای عزت نفس و مناعت بود که جز خانهٔ مسکونی چیزی نداشت و اندوخته نکرد آنهم پس از درگذشت وی فروخته و بوام وی داده شد. بزندگانی بسیار ساده و گوشه نشینی بیشتر مایل بود تا باختلاط مردم و تحصیل مال. در این باب گوید:

خر شیخ در تك و دو بر هر خس از پی جو　　منم آنکه بار خسرو نکشم که خر ندارم

از آثار باقیهٔ آن بزرگوار است: صحیفة الابرار. مفاتیح الغیب. لآلی منظومه. آتشکده. دیوان غزلیات. مثنوی در خوشاب که با تخلص عمیدا ختم شده و بطبع رسیده اند.

ای عمیدا ختم قال و قیل کن　　ختم دفتر با همین تمثیل کن
ختم کن این دفتر در خوشاب　　کآب شد نك مثنوی قاردوشاب

کتاب کشفه السبحات. رسالهٔ علم الساعة. رسالهٔ لمح البصر. رساله نصرة الحق الفیه که بدینسان شروع کرده.

قال التقی الهاشمی النسبا　　بقیة الماضین من طبا طبا

و پارهٔ رسائل دیگر و مکتوب مفصل علمی وادبی که در پاسخ نامهٔ شادروان میرزا یوسف خان مستشار الدوله (۱) در خصوص الف باء اسلامی نوشته است هم

---

(۱) دانشمندی معروف و پیش قدم ترقی خواهان آذربایجان واز اهل تبریز بود. در داخله و خارجه مأموریت های مهم دولتی داشته است. گنجینهٔ دانش طبقات الارض. رسالهٔ خط اسلامی. یك کلمه از تالیفات او بوده دردهه اول قرن چهاردهم هجری در زندان قزوین درگذشته است.



میرزا یوسف خان مستشار الدوله

از آثار فکری و قلمی آن بزرگوار بوده که چاپ نشده اند .

مرحوم نیردرزمان‌خود برفرض اینکه ازمعاصرین دانا همپاو نظیری داشته‌در قسمت ادبیات و قریحهٔ شاعری از نوادر روزگار بوده . در غزلیات خود از اشعار سعدی شیرازی که ایرانیان را مایهٔ سر افرازیست بیشتر استقبال کرده و با بهترین وجهی از عهدهٔ آن برآمده است . چنانکه خودگوید :

شعر من گر بسر تربت سعدی گذرد　　کاروان شکر از مصر بشیراز آید

نیر درحسن خط وخوشنویسی ماهروزبردست بود . درقدرت قلمی اوهمین بس . آنگاه‌که به بیماری فلج‌شقی‌مبتلا گردید . بادست چپ‌چنان‌خط‌درشت‌مینوشت که ازکار دست راست فرقی نداشت . ادیب فراهانی درزیبائی‌خط اوگوید :

رقمت‌ناسخ ریحان‌خط لاله رخان　　برشکسته خط طغرای‌صفاهانی‌را

چیزیکه درکام حجة الاسلام زندگی را تلخ‌کردی‌و با همان مرارت‌عمرخود را از غره بسلخ رسانید . رشك حسودان و بدخواهی مردمان خود خواه بود . در خلال اشعار و آثار اوعدم رضا وشکایتی از مکاره‌و آلام‌که درهرزمان ندیم مردمان حساس بوده بطور صریح یا ایهام وابهام دیده نمی‌شود مگرازکوته نظری و مناقشه و منافسهٔ بعضی ازمردم . دریکی از قصایدگوید :

گنجی‌است دردلم زغم ورنج‌مهروماه　　زین‌بس‌عجب‌مدار که‌پیچم‌بخودچومار
دستی‌بخوان دهر نیالوده‌چون‌مکس　　شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای‌هوش‌دیگر آهن‌سردم‌بسرمکوب　　ای‌فکردیگر ازرك اندیشه خون‌ببار
ای چشمهٔ مداد من‌از غصه قیر شو　　ای خامهٔ نزار من ازغم چونی بزار
در بوستان دهر رخ انبساط نیست　　تا غنچه تنگدل بود و لاله داغدار
ای‌کاش مام دهرز زادن شدی عقیم　　تا این بنین زباب نماندی بیادگار
ننگست این‌سرا بسر آیزمان عمر　　سیرم ز جان‌شتاب‌کن ایمرك‌ناگذار

نیر از رنجشهای طاقت فرسای درونی و ناسازگاری محیط زادگاه خود در

یکی از غزلها هم بدینگونه دل تنگی و فشار روحی خویش را ابراز داشته :

دلم از خطه تبریز بزنهار آمد　　نیرا خیمهٔ ما بین که بویرانه زدند

آری این جهان پر شر ونیرنك بمانندگان نیر زندان تنگی است که تنها تونس دانشمندان زندگیرا با آنان ممکن یا آسان کند . خوش بختانه حجة الاسلام باچندتن معدود از کبارفضلای معاصر که لایق خلوت و خلت بودند مألوف و مرتبط بود که غالباً شبها برای انس و صفا گردهم می نشستند .

(صحبت بشب انداز که صحبت گل شب بوست) اسامی مصاحبان نیر بدینقرار بود :

میرزا محمد تسوجی معروف بملاباشی (۱) حاج میرزا کاظم طباطبائی معروف بحاج وکیل (۲) میرزا فضلعلی مولوی متخلص بصفا (۳) میرزاعلی منجم باشی خلف میرزا جعفر منجم باشی . شریف العلماء اصفهانی . با مرحوم امیرالشعراء فراهانی(٤) نیز صفا دقتی داشته و اشعار زیرین را هم بپاسداری از فضل و دانش امیری و رعایت حق ارادتی که از او بظهور آمدی ساخته و بدو فرستاده است :

سزدار سجده برد میرفراهانی را　　گرز خاقان گذرد مرتبه خاقانی را

ای امیرقرشی زاده کت اعجاز سخن　　بند بر ناطقه زد منطق سحبانی را

---

(۱) مرحوم محمد علی تربیت در تذکره خود گوید : نصف الفیهٔ نیر از تسوجی بوده است .

(۲) زمانی در از حکومت تبریز سپرده وکیل ملقب باعتضاد الممالك بود . کتابخانهٔ مفصل و نسخه‌های خطی زیاد داشته با دستور امیرنظام گروسی کتاب کلیله ودمنه را تصحیح و تنقیح کرده با خط مرحوم میرزاباقر فخرالکتاب نگارش یافته وچاپ شده‌است وکیل درسال ۱۲٤٦ درتبریزمتولدشده وسنه ۱۳٤۱درگذشته‌است .

(۳) شرح مرحوم صفا دراین نامه گفته آید :

(٤) میرزا صادق ادیب الممالك ازسلسلهٔ مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام بوده

بقیه حاشیه در صفحه بعد

عرق‌ازخجلت‌تشبیب‌توازنیل‌گذشت چهرهٔ طبع منوچهری دمغانی را
مدعی گوکله کم کن که بهرخس ندهند فیض روح‌القدسی رتبهٔ حسانی را
شعرارا همه گرسحرحلالست‌حدیث دیده بگشاو ببین آیت‌عمرانی‌را
تا نیامد بسخن نطق تومعلوم نبود کابر نیسان‌ز که‌آموخت‌درافشانی‌را
گرشودختم‌سخن‌بر تو امیری‌چه‌عجب کآخرین‌پایه‌همین‌است‌سخندانی‌را
کوس تسخیر فرو کوب که‌در کشور نظم
بخت بر نـام تو زد سکهٔ قـاآنی را

در پاسخ نامه و چامهٔ حجة الاسلام . امیری هم اشعاری را که فرسنگها از اغراق و نفاق دور میباشد ساخته و بدو تقدیم داشته . این است آن‌چکامه :

عجبی نیست مران آیت ربانی را گر کند زنده ز نو حکمت‌لقمانی‌را
ای بتاریك شب‌کفر برافروخته بـاز پدرت(۱)در ره‌دین شمع‌مسلمانی‌را
تواز آنشاخ‌برومند بزادی‌که زفضل درس توحید دهد نخله عمرانی را
حجة الاسلام آمد لقبت‌زآنکه‌بخلق بشناسانی هر حجت یزدانی را
توئی آنعاقلهٔ دورمه و مهرکه عقل نزد فرهنك تو گیرد ره نـادانیرا
ملکات کلمات تو به نیروی کمـال عقل بالفعل کند عقل هیولانی را

بقیه حاشیه از صفحه پیش
در سال ۱۳۰۷ در ایام حکمرانی امیرنظام‌گروسی به تبریز آمده تا آنوقت پروانه تخلص داشت . سپس‌امیرالشعرالقب‌یافت وامیری تخلص‌کرد سال ۱۳۱۰ از تبریز رفته‌درسنه ۱۳۱٤ با امیرنظام برگشته سال ۱۳۱٦ نایب رئیس مدرسهٔ لقمانیهٔ تبریز شده و روزنامهٔ ادب را نوشته است . استاد نامبرده سال۱۲۷۷قمری متولد و سنه ۱۳۳٦ درتهران فوت‌کرده است .

(۱) پدر نیر ملامحمد مامقانی بوده‌که درفقه وفلسفه وتخلق بملکات فاضله از نوادر عصر خود محسوب بوده‌وسال ۱۲٦۹ از سرای فانی بدار باقی‌ارتحال‌یافته

تا بمیدان خرد اسب هنر تاختهٔ دست بستی بقفا فاضل میدانی را(۱)
رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان بر شکسته خط طغرای صفاهانی را
دم عیسی ز عقیق لب لعل تو وزد گهرت خیره کند تاج سلیمانی را
بنده آن رتبه ندارد که تو در چامهٔ خویش درحق وی کنی اینسان گهرافشانی را
لیك در سایهٔ مهرت بشعیری نخرم زین سپس مخزن شعر حسن هانی را(۲)
سرو سامان شهی دارم و در بندگیت
بفلك یاد دهم بی سر و سامانی را

با لجمله حجة الاسلام مردی بسیار بزرگوار و در عین شهرت و مرجعیتی که داشت مجهول القدر زمان خود بوده در قصیدهٔ که ند به نام داده و بعربی ساخته است . گوید :

فکم حللت رموزاً طالماقصرت عن حلهاحکماء الاعصر الاول

---

(۱) ابوالفضل احمد میدانی مؤلف کتاب مجمع الامثال والسامی فی الاسامی بوده میدانی از اهل نیشابور وفات اوهم ۵۱۸ قمری همانجا بوده است شعراوست:

تنفس صبح الشیب فی لیل عارضی فقلت عساه یکتفی بعذاری
فلما فشا عاتبته فاجابنی ایا هل تری صبحا بغیر نهار

(۲) حسن نام ابونواس وهانی اسم پدر اوست . حسن از مشاهیر و بزرگان شعرای تازی است . زادگاه او بصره و بقولی اهواز بوده . پدرش ازاهل شام و مادرش اهوازیه بوده . نوادر و آثار ابونواس راکتابی مستقل باید کسی ازنسب او پرسید گفت «اغنانی ادبی عن نسبی» درحسن ظن بخدا گوید :

تکثرما استطعت من الخطایا فانك بالغ ربا غفورا
ستبصران وردت علیه عفواً و تلقی سیداً ملکا کبیرا
تعض ندامة کفیك عما ترکت مخافة النار السرورا

در عراق ساکن بوده در بغداد سال ۱۹۵ درگذشته است .

وكم ملكت كنوزاً شدما جهدت   في نيلها طلب العليا و لم تنل

آن راد مرد نا می شصت و چهار سال با مناعت طبع زندگی کرده در تاریخ ۱۴ ماه رمضان سال ۱۳۱۲ قمری روان او از تنگنای جهان رمیده در گلشن رضوان آرمید . چونانکه خود گوید :

خیز تا رخت بسر منزل عنقا فکنیم   پیش ازین حالت دمسازی انعامم نیست



حجة الاسلام میرزا محمد تقی نیر

((میرزا ابوالحسن حکیم معروف بجلوه))

چند تن از فضلای نامی که در این دفتر نام برده شده بلاعقب بوده اند: عدل امینی ـ شمس الحکما لعلی ـ حجة الاسلام نیر که یادکردن آنان بسته بهمت و مروت وصفای مردمان دانش پژوهست که روح آباء روحانی را ازخودشادسازند.

گر زبغداد وهری یا از ریند　　　بی‌مزاج آب وگل نسل‌ویند

چون مرحوم جلوه هم که روشنائی بخش یکمدت طولانی (در زمان جهل و ظلمت) و بلاعقب بوده و بالواسطه نگارنده را سمت استادی داشته با یك نظرصاف ونیت درست ذکرآن حکیم بزرگوار را در این مجموعهٔ ادبی لازم دید.

مرحوم جلوه اکمل واجل متأخرین حکما وافضل دانشمندان عصر خودواز سادات زواره واردستان اصفهان بوده پدرش سید محمد طباطبائی متخلص بمظهر در علم پزشکی وفنون ادب و شعر بصیرت وافی وقدرت بسزا داشته پس ازآنکه سی و شش سال در هندوستان عمر گذرانید و در نزد شاهان هند دارای مقام ارجمند و کارهای سترك گردید باز باصفهان برگشت:

شادروان جلوه در ایامی که پدرش ساکن هندوستان بود درماه ذی قعده سال ۱۲۳۸ قمری متولد شده و درهفت سالگی همراه پدرش باصفهان آمد و در آغاز بلوغ او پدرش بناخوشی وبا درگذشت.

در اندك مدتی (بدینجهت که غمخوار و پرستاری نداشت) ماترك پدر به تلف وهدررفت. اتفاقاً بقدری شائق تحصیل علوم وکمالات بودکه فقر و پریشانی و نبودن اسباب نتوانست سد راه اوگردد از زواره باصفهان آمده ودر مدرسهٔ معروف بکاسه‌گران منزل‌کرده و بکسب دانش پرداخت.

حکیم نامبرده شرح روزهای دانشجوئی خود را (نامهٔ دانشوران) بدینقرار تقریر فرموده: وقتی‌که از مقدمات باعتقاد خودم فراغتی حاصل شد چون فطرتها در میل علوم مختلف است. (هرکسی را بهرکاری ساختند) خاطر من میل بعلوم عقلیه

کرد . در تحصیل فنون علم معقول از الهی و طبیعی و ریاضی اوقاتی صرف کردم تا آنکه دیدم از استادان حاضر چندان منفعتی نیست ترك درس‌خواندن کرده مشغول مطالعه و مباحثه شدم و آنی نیاسودم و اتفاق چنین افتاد که اکثر طلاب دقیق با فهم با من در این کار مراوده میکردند و با اینها اهمال مطالب ومداهنه ممکن نبود . اینمعنی مرا بر آن داشت که در این کار که باعتقاد بعضی باطل است و بعقیدهٔ برخی بی حاصل کوشش بلیغ کردم و حظی وافر بردم . بعد از مدتی بجهت شیوع تهیدستی و اصرار در عیب جوئی و متعرض‌شدن مردمان بدون جهت بیکدیگر وواجب الطاعة دانستن بعضی خود را دل‌تنك شده بطهران و مدرسهٔ دارالشفا فرود آمدم والآن که سنه‌هزارودویست ونودوچهار است (١٢٩٤) بیست ویکسال است که در تهرانم (جزیك‌سفر که‌مرحوم جلوه‌با امیرنظام‌گروسی به تبریز آمده ازسفر دیگرش آگهی نیست) و در اینمدت بجز این امر بی‌فایده‌ که مطالعه و مباحثهٔ علوم مذکور باشد بشغلی و خیالی دیگر نپرداختم وچون دانستم تصنیف تازه صعب و بلکه غیر ممکن است . چیز مستقلی ننوشتم ولی حواشی بسیار بر حکمت متعالیه که معروف باسفار است و غیره نوشته‌ام و اکنون دردست بعضی از طلابست ومحل انتفاع .

در اینمدت یا از روی فطرت یا از روی اضطرار قناعت را پیشهٔ خودکردم و از من تقاضائی تقریراً و تحریراً بظهور نرسیده‌بالفعل اکثر طلاب از شهرهای‌مختلف که میل بمعقول دارندگرد من جمعند . هر جمعی بخیالی برخی محض آموختن اصطلاح و طائفهٔ بجهت آراستن مجالس و شرذمهٔ بجهت صداقت و ساده لوحی و اعتقاد بعالم تجرد شرح این طائفه است . ثلة من‌الاولین و قلیل‌من‌الآخرین. باری :

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

فیلسوف و دانشمندمتبحر آقای محمد طاهر تنکابنی در شرح حال مرحوم جلوه می‌نویسد : آنجناب ازدواج اختیارنکرد و درعالم تجریدوتفرید یگانه‌محبوب دوست وبیگانه‌بودودرسال ١٣١٤ قمری از اینسرا بدارالقدس بقا ارتحال یافت ودر

جوار مرقد محدث عظیم علی بن بابویه قمی که در حوالی تهرانست . مدفون شد.

آقای رشید یاسمی هم در تألیف خود (ادبیات معاصر) گوید : جلوه همهٔ عمر مجرد میزیست و ما زادمعاش یومیهٔ خود رابفقرا انفاق میکرد . اکثر اعیان و بزرگان زمان بصحبت او اشتیاق داشتند شاه مکرر بحجرهٔ اومیرفته است .

نگارندهٔ این دفتر از جناب آقای علی اصغر حکمت شنید که روزی مرحوم جلوهٔ در عبور ناصرالدین شاه را در خیابان تهران دیده بود که چماقداران پیشاپیش شاه بمردم میگویند بروید بروید . در همان ایام شاه بحجرهٔ حکیم تشریف برد آن مرحوم در اثنای صحبت بمناسبتی بشاه گفت ازسخن فراشان تعجب کردم زیرا بجای برویدبایستی بگویند بیائید بیائید .

طرب اصفهانی بمناسبت فوت میرزای جلوه قطعهٔ ساخته و در تاریخ فوت حکیم مغفور گوید :

طرب از حزن پی سال وفاتش بنوشت
(بوالحسن جلوه کنان شدسوی فردوس برین)
☆(۱۳۱٤)☆

میرزای جلوه از اوایل جوانی صحبت ادبا وشعرا وظرفا را خوش میداشت و گاهگاه بحسب وراثت ومجالست باشعرا خیالات نازک فلسفی را با احساسات شاعرانه بهم آمیخته و شعر می گفت .

دیوان اشعار آنحکیم درسال۱۳٤۸ قمری باهتمام آقای احمدسهیلی خونساری در تهران بطبع رسیده و با چکامهٔ شکوائیه که چند بیت آن در زیر درج می‌شود آغاز شده است :

سختا که دل گرفت ازین بوم و برمرا — این زندگی بکار نیاید دگر مرا
از پشت مام تا بگزیدم همی سفر — در محنتم نبود بهی زین سفر مرا
بی برگی و نوائی ز ارم بکشته بود — امداد اگر نکردی خون جگر مرا

برخوان کس نگشتم حاضر نخوانده زانك   آماده بد ز خون جگر ما حضر مرا
از دولت قناعت خوش زیستم بفقر   ایوای اگر نبود اینگون هنر مرا
با هر که مهر کردم اوکرد دشمنی
خود دشمنند گوئی جنس بشر مرا ...

نگارنده با استمداد از باطن فیلسوف مأسوف قدس سره ازقصیدهٔ مزبور فوق استقبال و اشعا ری چند انشا کرده که شارح حقیقت احوال پر ملال خود میباشد :

دردا که لخت خون شده دل درحضر مرا   تاچون خراب و خسته نماید سفر مرا
چون از دیار غم نتوان پا برون نهاد   دیگر چه سود از سفر بحر و بر مرا
بیگا نه کی ز حال دلم پرسشی کند   جائی که آن یگانه کند در بدر مرا
من داده ام به نیم نگاهش زدست دل   افکنده او چو اشك بصر از نظر مرا
آنرا که خواستم بدر آرد ز پای خار   خاری نکند و زد بجگر نیشتر مرا
ایچرخ ظلم پیشه ز نخل محبتم   دادی همشیه جورو جفابرك و برمرا
از همکنان نبوده کس ازمن نبرده سود   این هم نشد که او نرساند ضرر مرا
ازخویش و آشناو پسر برخدنك جور   هرگز ندیدم آنکه بگردد سپر مرا
کومحرمی که بشمرم آن دردها که هست   اندر درون سینه برون از شمر مرا
زین خاکدان کهنه بسی غصه های نو   گاهی ز خاور آید و گه باختر مرا
از مردمان سفله و دنیا پرست دون   نتوان بیا ن آنچه که آید بسر مرا
رنجی که دردلست زبد سیرتان پست   هرگز روا نداشته داغ پسر مرا
بر مردم دور و حق مطلق جزا دهد   نا یـد بکا ر کیفر تیغ و تبر مرا
در کار های ایزد دانا و دادگر
نتوان شنید و گفت که با شدنظر مرا
لیك از پی بها نه درین تنگنای غم
قا نع نکرد سوء قضا و قدر مرا

خادم بذلت اندر و خائن بعزتست اینست رهنما بهمه خیر و شر مرا
از چیست ناکسان دغل‌باز و بی‌هنر بس راحتندوقسمت‌خوف وخطرمرا
گر باریا و زرق ودوروئی‌است‌جاه‌وفر گو باز مانه تا ندهد جاه و فر مرا
باروی‌زردواشك چوسیمم‌بسی‌خوشم با این دو احتیاج نه برسیم وزرمرا
کیشم وفا وصدق بود آب‌ونان‌ازآن گردیده اشك دیده‌و خون‌جگرمرا
یك لقمه نان‌وجرعهٔ آبم ضرورتست حاجت نبود کاش باین مختصر مرا
دوشم فتاد ره بجهان دیده عارفی خوش‌نغز وعارفانه بسفت‌این گهرمرا
گفتا بحیرت اندرم ازکار های دهر جان‌بر‌لبست‌وتلخ‌بودخواب‌وخورمرا
طوطی بزحمت قفس‌وجای زاغ باغ زین غم نسوزداز چه‌سبب بال‌وپرمرا
رطل‌گران و حوصلهٔ تنك شدسبب براین‌گزاف‌لاف وچنین‌بحث‌وجرمرا
من ازکجا و دیدن اسرارحق‌که‌نیست
جز چشم تیره بین و بجز گوش کرمرا
لیك این بجا بودکه بپرسدکسی‌چرا تیر جفاست ارزش فضل و هنر مرا
بشنوده این چکامهٔ تو بوی خون دل
صفوت بدینملاحظه دارد اثر مرا

امیر نظام گروسی: (حسنعلیخان)

بشهادت تاریخ از برجسته ترین مربیان جامعه و درخشنده ترین آنکواکب لامعه بوده در سالهائی‌که در تبریز اقامت داشته از تشکیل محافل ادبی و تشویق ادبا دریغ نکرده و در اثر تشویق و تربیت آنجناب دربارهٔ انتشار روزنامه و تألیف و ترجمه و طبع کتابهای مفید قدمهائی بر داشته شده . بنا بر این شرح کوتاهی از زندگانی او نوشته می‌شود .

(زاهد نیم بمهرهٔ گل مشورت‌کنم تسبیح استخارهٔ من عقدهٔ دلست)

امیر نظام : همواره خود و اجداد او از زمان باستان رئیس‌ایل وحاکم ولایت

گروس بودند. آنمرحوم در تاریخ یکهزار و دویست و سی‌وشش قمری (۱۲۳٦) در قصبهٔ بیجار (دارالحکومهٔ گروس) تولد یافته از زمان محمد شاه تا چند سال‌پس از فوت ناصر الدین شاه در کارهای لشگری و کشوری وامور داخله وخارجهٔ ایران خدمت کرده است.

شاد روان امیر نظام در حدود ده سال یا بیشتر دردوبار حکمران آذربایجان بوده چون در رشته ادبیات حظی وافر و شوق وافی داشت مستعدان این خطه از تربیت او بهرهٔ کافی برده اند. «که زندگانی هرکس بقدر آثار است»

ازکمالات فقید نامبرده حسن خط اوست. هنوز رسم الخط وشیوهٔ تحریراو در میان خوشنویسان آذربایجان معمول میباشد و خطوط او در نزد طبقهٔ منور و هنر پرور تحفهٔ نفیس بوده و در میان بازاریان ببهای گران خرید و فروش می‌شود. آن راد مرد ساده نویسی را معمول و نگارشهای مغلق و سبك قدیم را منسوخ کرد ادیب الممالك فراهانی در بارهٔ نثر نویسی و حسن تحریر اوگوید:

وگر خامه ات بر ورق مشكَ ریزد به بندند عنبر فروشان دکانها

از جملهٔ یادگاریهای آنمرحوم طبع کتاب کلیله ودمنه است که با شارهٔ اوحاج وکیل(اعتضاد الممالك) به تصحیح آن پرداخته باخط مرحوم میرزا باقر فخرالکتاب و با نفقهٔ امیر نظام بچاپ رسید و بدینوسیله هر روزنام گرامی وی در آموزشگاهها و مجامع ادبی یاد می‌شود. (مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند)

ترجمهٔ رسالهٔ بث الشکوی اثر (محمدبن عبدالجبار عتبی) با قلم شاد روان میرزا علی ثقة الاسلام و تشویق امیر نظام انجام یافته لیکن چاپ کردن آنرا موفق نشد یعنی اجل از عماش ما نع گردید. سال ۱۳۱۸ قمری سالار الملك پسر امیر بچاپ‌رسانید. از غرائب اتفاق جملهٔ «بوالنصر محمدبن عبد الجبار عتبی» مادهٔ تاریخ طبع آن رساله آمده. ۱۳۱۸

پند نامهٔ یحیویه رساله ایست که امیر نظام در پرورش اخلاق پسر خود نوشته

و با منشآتش دریکجا بطبع رسیده و بدینگونه آغاز کرده : یایحی خذالکتاب و آتیناه الحکم صبیا ... بهر طرف نظر کردم جز ناله واندوه یا ری و جز ضعف و نا توانی پرستاری در کنا ر خود ندیدم :

همه با آه و ناله بودم جفت　　همه با رنج وغصه بودم یار

و چون نیك بحا ل خود نکریستم از استیلاء مرض بر مزاج دانستم که نوبت عمر بآخر رسیده و بسی بر نیاید که مدبرهٔ بدن یکباره دست از تصرف باز دارد و آرزوهای مرا در کار تو بنومیدی و حرمان بدل نما ید پس صواب چنا ن دیدم که کلماتی چند برسبیل پند ترا بیادگاری بنویسم تا اگر خدا خواهد چون بمقام رشد و تمیز برسی پند پدرکار بندی تا ازعمر و زندگانی خود برخوردار شوی .

پس نخستین پند من ترا آنست که زنهار باگروهی که از خدا دورند نزدیکی مکن و با ارازل و فرومایگان هم نشینی نگزین که صحبت این جماعت عاقبت خوشی ندارد و در اندك روزگاری فساد دین و دنیا آورد .

همنشین تو ازتو به باید　　تاترا عقل و دین بیفزاید

پس بر آن باش که جز با خداوندان دانش بسر نبری وعمر گر امیرا در کارهای باطل وعملهای بی حاصل صرف نکنی پیوسته همت خود را بر کارهای بزرك وشگرف بگما ر و دلرا بر آن محکم و قوی دار تا طبیعت تو بدان خو کند و به پستی و سستی نگراید ...

امیر نظام از راه توسل بارواح اولیا فصلی از کتاب ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه را ترجمه و چاپ کرده . امیر گروسی در نقرهٔ توحید خانهٔ رضویرا تقدیم کرده و بخط خود که در کمال جودت و غا یت شهرتست رقمی نموده ازحدیث و آیهٔ قرآن و نیز نوشته است :کتبه تراب اقدام الزائرین حسنعلی گروسی. هزارودویست وهفتادویك

شادروان امیر نظام ازقریحهٔ شعرهم نصیب وافر داشت . اشعارزیر چکامه ایست که درمیان تهران وکرمان موقعیکه بسمت حکمرانی بدآنجا رهسپار بودساخته :

سی سال فزون شد که علیل است مزاجم گشتند طبیبان همه عاجز ز علاجم
چون نیست مرا هیچ توانائی و قدرت مانند ده ویران فارغ ز خراجم
طاوس نیم تا فکنندم ز پی پر هم فیل نیم تا بکشند از پی عاجم
با اینهمه از چاکری شاه مظفر شاهان جهان را همگی درهٔ تاجم
در گلشن اقبالش آراسته سروم در روضهٔ اجلالش پیراسته کاجم
در محفل میمونش افروخته شمعم در بزم همایونش رخشنده سراجم
طباخش اگر دیك همی جوید دیکم خبازش اگر ساج همیخواهد ساجم
گه مسقطی و پشمك ولوزینه ام اورا گاهی بمثل او را چون تازه کماجم
در جسم نکوخواهش شایسته چو جانم در کام بد اندیشش بد طعم چوزاجم
گه طوطی و گه قمری و گاهی چو تذروم گه کبك و گهی تیهو و گاهی چو دراجم
در وادی چون دوزخ کاشان وقم و یزد این جامه چنان بد که رهاندز حراجم
امید که شاهنشه از جیب مبارك بخشد صله از اشرفی تازه رواجم
ور بشنود این سحر حلالم بت تهران بخشد ز دهن هشت و نه و یازده ماچم
وین چامه اگر باد به تبریز رساند استاد امیر الشعراء (۱) آرد باجم
شهزاده یمین سلطان گوید بدز آشوب
یارب بچشان قطرهٔ از آب اراجم (۲)

مفهوم اشعار بالا مشعر است بر اینکه امیر نظام از خدمات و کاردانی خود که یکعمر در ازسبب اغتراب و رنج و عذاب او بوده خسته شده و کسانی بی ارزش و استحقاق در مسند تنعم و صدارت نشسته و از آب و هوای خنك و گوارای ییلاقات تهران متمتع شده اند (راقم این سطور در بارهٔ نظایر این از جان گذشتگی و مهجوری گوید:)

---

(۱) مقصود ادیب الممالك فراهانی است که آنگاه در تبریز توقف داشته.
(۲) اراج بروزن عراق نام دهکده ایست در ناحیهٔ شمیران تهران که آب بسیار گوارا دارد .

آسمان تا بچه‌حد فتنه‌دغل بازی‌چند　　طوطی از لخت جگر سیر شود زاغ زقند

کمتر کسی از رجال ایران مانند امیر نظام مراحل خدمات گوناگون دولتی را پیموده است . امیر الشعراء فراهانی در آن باره گوید :

بگشتم همه ملك را زیر و بالا　　نمودم همه خلق را امتحانها
نجستم نظیرت بچندین ممالك　　ندیدم قرینت بچندین قرانها
نه‌میری بود چون تو در سطح گیتی　　نه‌ماهی دمد چون تو بر آسمانها

پس از طی مدارج بسیار در سال یکهزار و دویست و هفتاد و پنج (۱۲۷۵) قمری بسمت وزیر مختاری دربار دولتین فرانسه و انگلیس عازم اروپا شده است. نخستین بارکه پنجاه تن محصل ایرانی باروپا فرستاده شده بسر پرستی امیر نظام رفته اند . دراثر مأموریتهای متنوع درپای تخت دول اروپا بافتخار اعطاء نشان ازسوی آن دول نائل شده .

در سفر اول ناصر الدین شاه بفرنگستان (۱۲۹۲) ملتزم رکاب بوده . سپس به پیشکاری مطلق وریاست کل لشکر آذربایجان منصوب و بالقب امیر نظامی واعطاء شمشیر مرصع مباهی شده و هفت سال باکمال استقلال فرمانفرمائی کرده و در سال یکهزار و سیصد و نه هجری قمری (۱۳۰۹) بحکمرانی ایالات وولایات غرب مأمور و رهسپار گردید . و تا سال ۱۳۱٤ در کرمانشاه متوقف بود . و سال ۱۳۱۳ هنگام کشته شدن ناصر الدین شاه باتدابیر خردمندانه از ناامنی واغتشاش آن صفحات جلوگیری کرد (نگارنده آنموقع درخدمت پدر مغفورم از عتبات عالیه مراجعت ودر کرمانشاه متوقف و ناظر عملیات حیرت زای او بوده)

دراواخر سال ۱۳۱٤ نظر باهمیت آذربایجان باز بسمت پیشکاری از کرمانشاه به تبریز برگشت . (ورود شنبه ١٤ ذی قعده) و در اوایل (۱۳۱۷) از راه روسیه بخراسان وازآنجابه تهران عزیمت کرده بحکومت کرمان ونظم امور آنسامان مأمور گردید . و همانسال درکرمان رخت بجهان جاویدان کشید .

در سال ۱۲۸۷ نیز بسمت ریاست نظام در کرمان بوده و در اثر بیماری عمومی و با ، همان اوقات فرزند رشیدو کار آمدی از وی فوت کرد . نامهٔ زیررا بدان مناسبت بمتولی باشی مشهد رضوی نوشت :

فدایت شوم مقدر چنین شد که آن یك پسری که سالها در تعلیم و تربیت او خونجگرها خورده و رنجها برده بود بوبای کرمان مبتلا شود که من بی‌چاره در آخرعمر بچنین مصیبتی گرفتار آیم وبنیان این خانواده بکلی خراب و بساط مخلص یکباره برچیده شود . نه تنها بنده گرفتارمصیبتم بلکه جمع کثیری از صاحب‌منصبان و سرباز باین قضای آسمانی درگذشته اند . در همه اینولایات از وقوع این حادثه بزرك و تلف شدن اینهمه صاحب منصب وسرباز ماتم‌وشیونی است که : مسلمان نشنود کافر نه بیند . رضا بقضاء الله و تسلیماً لامره .

مقصود از زحمت افزائی این است کهٔ مقتضای وصیتی که آن ناکام کرده‌است جنازهٔ او باید در آستانهٔ مقدسه حضرت رضا سلام الله علیه و روحی له الفدا دفن نمود . از جنابعالی استدعا دارم که هروقت جنازهٔ اورا وارد کردند . قدغن بفرمائید که جای مناسبی راکه معلوم و نمودار باشد . برای دفن او معین نمایند و بجهت تذکار خاطرشریف عرض مینمایم که عموی مرحوم زین العابدین خان در توحید خانهٔ مبارکه مدفونست . چنانکه مقدور و ممکن باشد او را هم در پهلوی عموی مرحوم دفن نمایند . از التفات مخصوصی که نسبت بمخلص حقیقی خود دارند دریغ نخواهد بود . بااین خاطر شکسته وروزگار تباهی که دارم زیاده براین حالت تحریر وذریعه‌نگاری نداشتم . همه روزه مترصد ارجاع خدمات هستم . ۱٤ جمادی الآخر ۱۲۸۷

نویسندهٔ این نامه در تاریخ فوت امیر نظام گوید :

کافی ملك و داهی دوران — مرد کامل عیار دور جهان
صاحب السیف والقلم بودی — فخر کردی ازاو همین وهمان
رأی و تدبیر او مدار عمل — تیغ او از عدو گرفتی جان

بهر انجام کارهای سترك رنجها دید و برد نام و نشان
گر بپرسد کس از وفات امیر (رفت آن رادمرد گو به جنان)

☆(۱۳۱۷)☆



امیر نظام گروسی

((میرزا نصیر قره باغی))

در اواخر قرن سیزده و اوایل چهارده همچنانکه ستاره‌های روشنی بخش از آسمان علم و عرفان افول یافته مشیت خدا و دست طبیعت کسانی را بوجود آورده که اگر پای پاسداری و حق شناسی در میان باشد صدها تن از دانشمندان اذعان کنند که هرچه و هر چند از دانش اندوخته اند از ریزش احسان وفواید معنوی آن راد مردان بوده و بهره برده اند .

میرزا نصیر حکیم یکی از دانایان متبحرو از قره باغ قفقاز بوده که سال ۱۳۱۸ قمری پس از تکمیل نفس وتحصیل علوم فقه وحکمت و ادب از نجف بقصد عزیمت مولد و مسکن خود و عبور ازمرز وارد تبریز گشت طلاب علوم مقدم او را محترم و موقع را مغتنم شمرده با عجز ولابه معظم له را برتوقف موقت راضی کردند قریب یکسال ساکن تبریز و مشغول تدریس منقول ومعقول گردید .

و هفتهٔ یکروز در منزل خود باگرد آمدن یکعده از دانشجویان که دارای قریحهٔ ادبی و ذوق وذکاء فطری بودند انجمنی ترتیب داده بفرا گرفتن فنون ادب ترغیب و مستفید میکرد .

یاد دارم که در یکی از جلسات انجمن ازطبع وقاد خود مطلع غزلی را انشا فرمود بدینقرار :

بهر دم ازغم عشقت که بی تودم‌زده‌ام　　قسم بجان توجان را بنوك غم زده‌ام

پس از آنکه حاضرین این یك بیت را نوشتند دستور داد که هر کس بیتی را بآن مطلع بیفزاید تا غزلی کامل شود . این بنده که درصف نعال نشسته بود این بیت را انشا نمود :

بعزم بزم تجرد برهنه پای شده　　ببارگاه بلند قـدم قدم زده ام

مورد عنایت و توجه خاص واقع شد .

متأسفانه آثار و یاد داشتهائی که از خوان افادت و فضیلت آنحضرت بیادگار

داشت در انقلابات تبریز مانند عمر عزیز به تلف رفته . جز اینکه روزی یکی از همپایان ازحکیم بزرگوار پرسید که : احکام وشرایع اسلام با اینکه ازجانب خداست و روی مصلحت و مفسده امر یانهی شده است بچه علت اثراتی که کافل سعادت جامعهٔ بشری باشد از آن مشهود نیست . گفت زیرا در برابر مقتضی ما نعی ایستا ده و لذا دستورهای سودمند و حکیمانهٔ حضرت باری ازمرحلهٔ حرف وامل بمقام اقدام وعمل نمیرسد . آیا ابلاغ حکم فقط برای پذیرفتن وکار بستن تودهٔ نا دان کافی است و دشوار نیست ؟ در حالیکه ازجا نب خداجل شأنه الجا و اجباری در کار نبوده و نیست

کوچکترین عملی که در آن باب ضرور است آنست که سطح دانش وپرورش توده قولاو فعلا بالا برده شود و باوروعمل گوینده برتر وقویتر ازقوهٔ ایمان شنونده باشد . وگرنه آهن سرد کوبیدن است و فایده نبردن . همین است معنی (ولکم فی رسول الله اسوة حسنة) مولوی گوید :

وعظ فعلی خلق را جذاب تر که رسد برجان هر باگوش و کر

چندماهی از حوزهٔ درس وافاضت آنحکیم بلند پایهٔ ارجمند یکعده ازمحصلین تبریز و قفقاز (۱) فواید فراوان بردند .

هر کجاهنگامهٔ گرمیست میگردم سپند در بهاران عندلب ودرخزان پروانه‌ام

---

(۱) در ایام سلف نصف طلاب مدارس تبریز از ماوراء جلفا و اهالی قفقاز بودند . العالم الفاضل الربانی مرحوم میرزا رضای ایروانی (مستشار دیوان تمیز) از آنجمله است که پس از تکمیل علوم در عراق عرب و ایران بقفقاز برنگشته وبالاخره در تهران فوت کرده . مع الاسف هرگونه کوشش در بدست آوردن شرح حالات آنجناب ثمری نه‌بخشید . مرحوم میرزا محمد نخجوانی بوده که من مقدمات را از آن‌جناب خوانده بودم و در خدمت ایشان به نجف مشرف شدم. واو بمقام عالی رسید.

رفتند حاجیان و رسیدند بر حجاز
مادر نخست مرحله مشغول خواب ناز

((میرزا علی لنکرانی))

دانشمندی یگانه و حکیمی فرزانه بود . فصاحت بیانی داشت که شنوندگان را مسحور کردی . ادبا وعرفای وقت درگرد وی . چون دختران نعش به پیرامن جدی یکسب معنویت و اکمال نفس می پرداختند . بی اغراق افادات و سخنرانی مرحوم لنکرانی و نفس گرم او در افکار و اخلاق همگانی موجب روشنی و اتعاظ گردید.

(چون همنوعان لنکرانی را آتش رشك افروخته و شعله ورشد و با سلاح تکفیر بمبارزه و تحقیر برخاستند و درنزد بعضی مقامات بسعایت پرداختند . راستی و درستی آن راد مرد و ارادت و ایمان مردم از اضرار و آزار ارباب حسد مانع و سدگردید .)

از سه راه فواید معنوی او بمردم عاید شدی : جمعی در حوزهٔ درس آنجناب حضور یافته از تدریسات منقول و معقول وی مستفید بودند . گروه انبوهی از هر طبقه در مجلس وعظ آن بزرگوار حاضر شده از فیض ناطقهٔ آن نادرهٔ دوران و مطالب سودمند اخلاقی و اجتماعی بفایدهٔ بی حد و پایان میرسیدند . روزی پس از یکساعت بیانات مؤثر وفصیح با انشاو انشاد یك بیت شعرواقعهٔ عاشورا را مجسم کرد که هنوز درمیان فضلای آذربایجان مشهور و مذکور است :

چو بنشست آن لعین برسینهٔ شاه　　برید از مد بسم‌الله الله

یکعده از ارباب ذوق و کمال و صاحبدلانی که برای استکمال مایل ومشتاق بودند با ارشاد مرحوم لنکرانی انجمنی ترتیب داده در هفته یك یا دوبار پروانه‌وار درگرد او پرمی‌سوختند و از محضرش درس عشق و کمال نفس می‌آموختند .

در یکی از جلسات انجمن‌مرد ادیبی از اهل همدان بیکی ازغزلهای خواجهٔ شیرازی نظیرهٔ ساخته و قرائت نمود مورد پسند و تحسین رفقا شد . این است مطلع آن غزل :

نقش غم عالمرا شستن بشراب اولی　　عالم‌همه چون‌نقش‌است آن‌نقش‌بر آب اولی

نگارنده نیز تشطیر و تضمین نا چیزی بر غزل خواجه ساخته بمحضر ارباب نظر ما حضری آورد . بدینقرار

این سینه که من دارم از عشق کباب اولی « هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی »
طومار حیات ازسر رنج وغم واندوهست « این دفتر بی معنی غرق می ناب اولی »
تا چرخ سر جور است بازمرهٔ هشیاران « در سرهوس ساقی دردست شراب اولی »

در خواب عدم بودم بس راحت و آسوده
زین فتنهٔ بیداری صدمرتبه خواب اولی
نتوان بزبان تقریر اسرار محبت را
تفسیر رموز عشق با چنك ورباب اولی
گر دل کنم از دلبر ازخوف ملامتگر
معمورهٔ دل یکسر ویران وخراب اولی

آلوده مکن صفوت دامن بگه پیری « رندی وهوسناکی درعهد شباب اولی »

شادروان لنکرانی اشعار با مغز فراوان داشت لیکن آنچه راکه در دسترس نگارنده بود یغماهای ننگین وخانه برانداز تبریز نابودکرده و از دست ربوداکنون جز یکغزل چیزی از جائی بدست نیامد :

در حسرت لعل تو شده خون دلم ایدوست جزخون دلی از تو نشد حاصلم ایدوست
در حلقهٔ موی تو جهان جمع و من زار سر حلقهٔ آنجمع پریشان دلم ایدوست
هر لحظه از آن زلف گره در گره افتد دیگر گرهی در گره مشکلم ایدوست
همرا ز صبا همدم او همره اویم تا بر گل و بر سنبل تو مایلم ایدوست
در بحر بلا بهر ولای تو فتادم دستی ده و درکش بسوی ساحلم ایدوست

من صافی دردی کش میخانهٔ عشقم
میخانهٔ عشق تو بود منزلم ایدوست

لنکرانی اعلی الله در جته در سال (۱۳۲۲) قمری در تبریز با مرض وبا قالب

تهی کرد و منزل خود را تغییر داد . ازسوء قضا بفاصلهٔ اندک تمام عائلهٔ او از زن و فرزند با همان بیماری در گذشتند .

(از سو زمحبت چه خبر اهل هوس را)
(این آتش عشق است نسوزد همه کس را)



میرزا علی لنکرانی

((حاج رضا متخلص بصراف))

در زمان ما کمتر کسی از دانشوران در هشیاری و تیزی ذهن ما نند صراف بوده . شادروان رضا صراف . مردی بود بسیار خیررسان و بی‌آزار و عاشق پیشه و میهن دوست .

انجمن ادبی لنکرانی بیشتر اوقات در منزل صراف تشکیل یافتی . آنمرحوم از غایت علاقه بر دانش و ادب برادر خود مرحوم میرزا جعفر معروف بصراف را از کسب و کار بازاری منع کرده و به تحصیلات علمی وا داشت تا آنکه برای اکمال فضل و دانش بعراق عرب روانه اش کرد . میرزا جعفر در نجف از محضر شیخ هادی تهرانی قدس سره استفادهٔ بسزا نموده از علمای روشن فکر و دقیق و محقق ایران گردید . (نگارنده تفسیر آیهٔ نور شیخ مذکور را پیش میرزا جعفر خوانده و فواید بسیار برده)

بالجمله حاج رضا صراف از کارمندان انجمن صفا و مستفیدان نزدیك محضر مرحوم انکرانی بود . دیوان اشعار صراف برای شناساندن مقام ذوقی و ادبی و لطافت عواطف روحی او ناطق فصیحی میبا شد . دیوان اشعارش پس از فوت خود بوسیلهٔ پسران آنمرحوم تنظیم و چاپ شده . یکغزل از دفتر عاشقانهٔ صراف برای نمونه درج میشود:

می برد نالهٔ زارم بفلك زاری دل　　بین چها میکشم از دست گرفتاری دل

عاقبت خون شود از دیده بر آید بیرون　　گر نیاید غم عشق تو بغمخواری دل

دوش دل از خم چوگان تو خوش بر بودم　　غمزه ات آمده اکنون بطلبکاری دل

گله از نرکس بیمار تو دارم نه ز تو
تاکنون هیچ نپرسیده ز بیماری دل

بسکه گرد آمده دلها بسر زلف کجت　　شانه را راهگذر نیست ز بسیاری دل

همه دلها ز تو رنجید بجز ایندل من　　آفرین بردل ورحمت بوفا داری دل

شا دروان رضا صراف در سال ۱۳۲۵ قمری بسرای باقی انتقال یافت . آقای

محمد نخجوانی در تاریخ فوت او گفته : (مرد صراف سخن) نگارنده هم دو بیت آتی رادر تاریخ رحلت آن مأسوف ساخته است . ۱۳۲۵

غاب نجم ورما نابوله ان حزنی دائم مادمت له

فسئلت الطبع عن رحلته قال فی تاریخها «یغفر له»

☆(۱۳۲۵)☆

((حاج میرزا ابراهیم آقا))

پسر حاج شیخعلی پسر حاج محمد امین . مادرش دختر مرحوم میرزا مهدی مجتهد تبریزی معروف بقاری میباشد شاد روان حاج میرزا ابراهیم : ستوده اخلاق متدین ، بی آز ، بی آزار با شهامت و دارای عزت نفس و از حیث خلقت خوش اندام و زیبا بود . در فن تیراندازی و سواری و شنا مهارت داشت . از جهت فهم و تیزی ذهن و استعداد انفقید آیتی بود که نظایر او را از میان دانشمندان و نوابغ جهان باید جست . تحصیلات خود را از علوم معمولهٔ وقت مانندادبیات و فقه و اصول انجام داده در شانزده سالگی درس معانی بیان ومنطق و قسمتی دانشجویان را طب وتشریح و فیزیك تدریس میکرد . هنوز بعضی شاگردان و دوستان نزدیك او از ذره بین (میکرسکوب) ساختن او گاهی سخن بمیان آورده و از هوش و هنر موهوبی او استعجاب می نمایند .

مأسوف علیه قریحهٔ شعرهم داشت گاهی در مواقع فراغت شعر گفتی و «اسیر» تخلص کردی در تعقیب الفیهٔ حجة الاسلام نیر او نیز الفیه ساخته بود .

نیر گوید: هذا کتاب فسوة الفصیل الفته فی عام سجقان ئیل

اسیر گوید : هذا کتاب فسوة الاغنام فی ذم کل من هجا الانام

وقتی خانهٔ خریده منزلش را تغییر داده بود . چون اثاث البیت را ازخانهٔ اولی انتقال دادند و خود نیز خواست که از آنجا بیرون رود . احساساتی او را رخنمود درگوشهٔ نشست و اشعاری ساخت که مطلعش این بود :

دل ویران‌بدورخانهٔ ویرانه میگردد چومرغ‌پرشکسته‌ازپی‌کاشانه‌میگردد

حاجی میرزا ابراهیم آقا اوقات خود را بادرس و بحث و تألیف گذراندی و جز با یکعده دانش جو و اصحاب خاص‌با دیگر طبقات محشور ومرتبط نبودهنگامی که برای نمایندگی نخستین دورهٔ مجلس‌شورای ملی در جستجوی‌کسان لایق‌وصالح بودند . شبی وکلای انجمن ایالتی درمجلسی‌گرد آمده و در آن‌باب گفتگوداشتند نگارنده هم حضورداشت ویادآوری‌کردکه مردی‌آراسته‌تربوکالت‌مجلس‌شورای‌ملی مانند حاج میرزا ابراهیم‌آقا پیدا نخواهد شد با استفاده از این یاد آوری . حضرات با یکی دوبار ملاقات و مذاکره بدرستی تذکار من وبکمالات آن بزرگوارپی‌برده وسایل انتخاب او را فراهم آوردند تا آنکه بسمت نمایندگی‌ازسوی تبریز به‌تهران روانه شد وفقید شهید در دورهٔ نمایندگی در سایهٔ‌حسن اخلاق وصمیمیت وکاردانی وکفایت خود توجه واطمینان واعتقاد اهالی تمام نقاط‌کشور را جلب‌کرد ودرانظار تمام ایرانیان محترم‌و معتمدگردید .

روزیکه‌محمدعلی‌میرزا مجلس‌را توپ بست وکار شلیك سخت‌شد وکلوله‌های توب در و دیوار راکوفتن گرفت . تنها انجمن آذربایجان می جنگید و از وکلای مجلس چندتن معدود باحاجی میرزا ابراهیم‌آقا درمجلس حاضر بودند و اوآخرین کسی بودکه از آنجا بیرون‌آمده بپارك‌امین الدوله رفت . تا سرباز و قزاق ورجاله بپارك ریخته باامام جمعهٔ خوئی و بهبهانی و طباطبائی‌وحاج میرزاابراهیم‌آقا اهانت‌ها کرده و مشت و سیلی زده و موی ریش آنها را می کندند آنوقت فقید شهید تاب نیاورده با ششلول دست باز کرد و نامردان بی باکانه خونش را ریختند .

(درراه ملامت مردپیدا شود ازنامرد ورنه همه میدانند این راه‌سلامت‌را)

خبرکشته شدن مرحوم حاج میرزا ابراهیم آقا را چند ماه از ما در مصیبت دیده اش پنهان داشتند . حتی‌گاهی از سوی آنمرحوم نامهٔ‌جعل‌کرده وپیش‌مادرش می خواندند تا روزیکه آقای حسین واعظ در مسجد میرزا مهدی‌قاری دراثنای‌وعظ

خود (غافل از اینکه ما در فقید نامبرده در پس پرده نشسته و گوش میدهد) از نامردی و دوروئی مرتجعان نکوهش و ازکشته شدن فقید تأسف میکرد . یکدفعه از میان پردگیان صدای آن‌بانو بلند شد . ایوای پسرم . ـ آنگاه ازناله وفریاد آن بی‌چاره‌مادر . محشری‌برپاگشت .

شادروان حاج میرزا ابراهیم آقا در ماه شعبان ۱۲۹۳ قمری در تبریز تولد یافته و روز شنبه دوم (۱۲۸۷) مطابق بیست سوم‌جمادی الاولی ۱۳۲٦ درتهران شهید شده است .

کردی زکدام جام می نوش کاین‌گونه‌شدی‌نژندومدهوش
بر رهگذرکه دوختی چشم ایام ترا چه گفت در گوش
بند توکه برکشود از پای
بار توکه برگرفت از دوش

((میرزاعلی‌شمس‌الحکما متخلص‌به‌لعلی))

شادروان لعلی فرزند حاج میرزا آقا ایروانی است در تاریخ ۱۲٦۱قمری در تبریز تولد یافته . در آغاز جوانی برخی از اوقات خودرا بکار و تجارت و قسمی‌را به تحصیل دانش وعلم پزشگی می‌پرداخت پس‌از مدتی از شغل تجارت دست‌کشیده تمام اوقات‌باکتساب فن‌طبابت مشغول بود . تا درآن رشته‌سرآمداقران‌ودانشجویان گردید تا آنکه خود حوزهٔ تدریس فراهم آورد .

لعلی در اثرکوشش وحدت ذهن در فن خود شهرت و مرجعیت تام پیدا کرد و با لقب شمس الحکما ملقب گردیده . مدتی طبیب مخصوص مظفر الدین شاه و مقیم تهران شد .

لعلی‌گذشته ازکمالات ادبی و فنی صاحب عواطف رقیق و ملکات پسندیده بود . از نا داران وضعیفان دستگیری نمودی ووسایل‌استعلاج آنها را به نفقهٔ خود فراهم‌کردی . سجع مهر لعلی « انه لعلی حکیم » بود چنانکه‌گوید :

تو این پیام متین را زقول من برسان　　صبا بگوش حسودان که سست پیمانند
بطبع شعر مرا این نه افتخار بود　　که جمله صاحب طبع سلیم میدانند
مرا بقول خداوند در کلام مجید　　و انه لعلی حکیم می خوانند

لعلی از اوایل جوانی شیفتهٔ ادبیات فارسی و مایل بشعر سرائی بود. اشعار او از قطعه و غزل و قصیده مرثیه و ثنا وهجا کم نیست. غالب اشعار او دارای مضامین عالی و ابداعی میباشد.

در خلال روزهائی که نگارندهٔ این نامه مشغول گرد آوردن داستان دوستان بود کسی از نزدیکان لعلی شعر زیر را از او نقل کرد که در مرثیه گفته و نیك در سفته است:

بر فرس تند رو هر که ترا دید گفت　　برك گل سرخ را باد کجا می برد

لعلی در سخنوری و بدیهه و بدیعه گوئی در میان دانشمندان معاصر بی نظیر بود. هنوز لطایف وظرایف او در آذربایجان شهرت بسزا دارد و زبان زد مردم است:

مرحوم حاج ملاجبار روضه خوان برای معالجه پیش لعلی رفته. پس از معاینه دوائی را درشیشه تهیه کرد و بحاجی داد ضمناً گفت که چون دوارا خوردی وحالت خوب شد شیشه را پس بده. بعد از چند روز باز حاجی بمطب لعلی آمد و اعتذار کرد که چند روز است بمنزل نرفته ام شیشهٔ دوا در خانه مانده معذورم دارید. لعلی بلا فاصله گفت جناب حاجی بآنانکه بخانه میروند بسپار که شیشه را بیاورند.

در بارهٔ تقویم نویسی مرحوم حاج نجم الملك گوید.

عمل بگفتهٔ تقویم کن تو در هر کار　　نگردد از نظر نحس تا که مشك تو پشك
بسعد و نحس دلالت کننده تقویم است　　چنانکه واسطهٔ سقم و صحت است پزشك
ببین چه سحر در او کرده هوش نجم الملك　　سزد که جدول هر صفحه اش کشند بمشك
صدای پر پرستو و جنبش حشرات　　چه بشنوی رود از دل غم و ز دیده سرشك
رسید لك لك و فریاد عندلیب آمد
که ازدواج شتر شد عروسی گنجشك

لعلی در زمان خود بر حسب توافق روحی و تجاذب طبیعی با مردمان فاضل و سبکروح و میهن دوست مأنوس بودی مانند میرزا عبدالعلی منجم گوگانی و حاج میرزا عبدالرحیم تبریزی معروف به طالبوف و غیره . چون طالبوف مدت طولانی در تمرخان شورهٔ قفقاز ساکن بود بانامه نگاری بنیان دوستی را استوار میداشتند. قطعه زیررا لعلی ساخته بمرحوم طالبوف فرستاده بود .

زنده باش ای حکیم پندآموز — زنده باش ای مربی عالم
ای بنای وطن پرستی تو — استوار و قویم و مستحکم
وطن پیر ما بغیر از تو — نیست ز ابنای خویشتن خرم
خامهٔ موشکاف تو بگشود — ای بسا عقده ها چو جذراصم
شهر گیرندگرشهان با تیغ — تو جهانی گرفتهٔ بقلم
وقت انشا ز قدرت قلمت — ادبا لرزد و عطا ردهم
بخدا فیلسوف ایرانی — ثانیت نیست در دیار عجم
گوشهٔ شوره تاکه مسکن تست — هست این گوشه رشك باغ ارم
حاجتی نیست شرح فضل ترا — ای بشهرت چونیر اعظم

لعلی از حضرت تو دارد چشم
گاه بنوازیش بنوك قلم

شادروان لعلی در اواخر عمرش بدرد سینه مبتلا شده بدینجهت بیشتر اوقات خود را به تناسب فصول در مسافرتها گذرانده و با تغییر آب و هوا استعلاج کردی .

در تاریخ ۱۳۲۶ قمری در برگشتن از باطوم در شهر تفلیس زندگیرا بدرود گفت . دیوان لعلی چند بار در تبریز بسیار مغلوط و ناقص چاپ خورده نسخهٔ کامل و درست آن که در نزد خواهرزادهٔ آنمرحوم آقای محمدنخجوانی بود . درسنوات اخیر بدستیاری و مساعی آقای حسین نخجوانی (خواهر زاده لعلی) بطبع رسیده و این بنده در مقدمهٔ آن تاریخچهٔ شادروان لعلی (بیوگرافی) را ثبت نموده است .

نمونهٔ از آثار ادبی لعلی نگاشته میشود :

فشاند طرهٔ مشکین شبی بروی آنماه — فشاند بیضهٔ کافور در پرند سیاه
گرفت دامن ابرو دلم ز حلقهٔ زلف — کمند بین که اسیرش برد به تیغ پناه
نظر بقامت سرو وچمن چو من نکند — کسی که قد ترا آورد بمد نگاه
بحشر گوز گناه میم چه پروائیست — دوچشم مست توکافی بود بعذر گناه
ترابچهره خط آمد مرابدیده سرشك — دلیل بارش ابر است هاله بستن ماه

حدیث زلف بتان‌را چگونه شرح دهم
که آنفسانه دراز است عمر من کوتاه

((رباعی))

می آمد وازچهره عرق تر کرده — چوگان بکف واسب زجابر کرده
اندر خم طره‌های گرد آلودش — دلهای شکسته خاك بر سر کرده
جویندهمه هلال ومن ابرویت — گیرندهمه روزه ومن گیسویت
در دورهٔ این دوازده ماه مرا — یکماه مبارکست آن هم رویت



میرزا علی لعلی

((حاج میرزا عبدالرحیم معروف بطالبوف))

شادروان عبد الرحیم طالبوف از اهل تبریز بوده ومیهن پرستی و خدمات برجستهٔ او شایان هرگونه پاسداری و قدر دانی‌است . آثار قلمی آن مرد راد در دورهٔ جهل و استبداد در تنویر افکار مردم ایران تأثیر بی پایان نموده و در موقع خودگواراتر ازآب برای تشنهٔبی تاب بوده است .

لعلی در ثنای او گوید :

زنده باش ای حکیم پند آموز   زنـده بـاش ای مربی عالم

وطن پیر مـا بغیر از تو   نیست ز ابنای خویشتن خرم

آنچه از تصنیف و تألیف و تراجم آنمرد حکیم بچاپ و بآگاهی ما رسیده بدینقرار است :

مسالك المحسنین- مسائل الحیات - ترجمهٔ پند نامهٔ مارکوس - نخبهٔ سپهری هیئت فلاماریون سفینهٔ طالبی - ترجمهٔ فیزیك -

فاضل کامل مرحوم یوسف اعتصام در بارهٔ مرحوم طالبوف در مجلهٔبهار گوید: حادثهٔکه در این چندماه اخیر هوا خواهان علم و ادب را قرین سوگواری و تاسف داشته همانا فوت دانشمند شهیر صاحب آثار باقیه حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی مقیم تمرخان شوره طاب ثراه است .

یادگار های گرانبهای ایام زندگانی طالبوف که هرکدام به تنهائی حاکی از ملکات فاضله و صفات مستحسنه و لطف ایجاد و اختراع است برای معرفی‌مقام‌فضل و دانش وی‌کافی‌است ومانمی‌خواهیم‌مؤلف کتاب احمد.مسالك‌المحسنین‌هیئت‌جدید پند نامهٔ مارکوس ـ مسائل الحیات فیزیك و سایر مآثر مشهوره را بخوانندگان بشناسانیم . کیست که طالبوف را نشناسد یا از نوشتجات او استفاده نکرده باشد . در وقتی‌که ابرهای تیرهٔ استبداد فضای وطن ما را با ظلمت موحش خود پر میکرد و ابواب علم و اطلاع بروی تشنگان زلال معرفت مسدود بود طالبوف باجدی وافر

به نشر افکارجدیده‌وتهذیب‌اخلاق‌وتشویق‌اذهان بفرا گرفتن‌مبادی‌علوم‌خدمت‌مینمود.

به نظر این بنده بالاتر از پایهٔ علم و ادب او درستی و راستی و صفای دل و میهن دوستی وپشت‌کار و ایمان آنفاضل ارجمند در تربیت‌کسان مستعد ، یاری و پایداری آن‌دانشمنددر پیشرفت آمال ملی بود . ریزش قلم و بیان بدینشرط مشکور و مانند باران رحمت است . که از روی عقیده و باور باشند و پرتوآفتاب دانش و کمال آنگاه مطلوب و مؤثر است‌که از مشرق صدق‌وصفا سر زند .

مولوی‌گوید :

عقل دفتر ها کند یکسر سیاه　　عقل عقل آفاق دارد پرز ماه

طالبوف سال اول مشروطیت‌کتاب مسالك المحسنین راطبع ونشر کردعلمای با نفوذ تهران تکفیرش کردند بنا بر این با اینکه تبریزیان با نهایت اعتماد او را به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب کردند. به تهران نرفت زیرا پیش ازآنکه رسما بسیاست‌کشور ذمه دارشود موفقیت خودرا متزلزل‌دیده چنین تشخیص داد که اوقات‌گرانبهای وی در سرمنافسات خانه بر باد ده ومضر بتالف خواهد رفت .

افسوس نامه‌های طالبوف‌که در نزد اشخاص مهجور و پراکنده ماند و گرد آوری نشد . فی الحقیقة انها را از ضایعات بی‌عوض باید شمرد . صد ها کسان از آذربایجان و غیره‌که در انقلاب مشروطهٔ ایران بهر سختی تحمل کرده از جان و مال گذشتند . و قلم و قدم بکار بردند از آنچشمه آب خورده و از آن منبع اشراب می شدند .

بی سبب نیست‌که هرکس از هرجا نوشته ای‌از طالبوف بدست آورده یاخود داشته‌در نامه های ادبی و مجلات نشر داده و باقی گذاشته است . این بنده نیز بمناسبت مقام چند جمله از مکتوبات آنمرحوم که در دسترس همگانی بوده اند در اینجا می نگارد :

(از مکتوب مورخ ١٦ رمضان ١٣١٦ بمرحوم یوسف اعتصام)

در باب تأسیس مطبعه و کتا بخا نه بنده غیر از تبریز در هیچ نقطه نمیخواهم اثری از من بما ند. بنده محب عا لم و بعد از آن محب ایران و بعد از آن محب خاك پاك تبریز هستم « چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم » هرچه در تبریز درست نمایند بنده را می‌توانند شریك و سهیم و عبد و جار و بکش آن عمل بدانید . . . بنده بزبان روسی آشنا هستم فرانسه نمیدانم و خط روسی را بسیار بد می نویسم خط ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی ندارد عربی هیچ بلد نیستم . فارسی را معلوم است چنان میدانم که عرب فرانسه را با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زورمداومت بعضی آثار محقر بیا دگا ر گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده بنده را مهندس انشای جدید بدانند .

از مکتوب بآقای علی اکبر دهخدا مورخ سنتیا بر روسی ۱۹۰۸ بعد العنوان :

در خصوص نشر « صور اسرافیل » امید وارم بزودی تمام پراکندگان وطن باز بایران برگردندودر عوض مجادله و قتا ل در خط اعتدال کار بکنند. یعنی خار بخورند و بار ببرند و کشتی مشرف غرق وطن را بساحل نجات بکشند . بدیهی است

تا پریشان نشود کار بسامان نرسد .

عجب اینست که در ایران سر آزادی عقاید جنك می کنند ولی هیچ کس بعقیدهٔ دیگری وقعی نمیگذارد سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید متهم واجب القتل ، مستبد ، اعیان پرست ، خود پسند نمیدانم چه وچه نامیده می‌شود واین نام راکسی میدهد که در هفت آسیا یکمثقال آرد ندارد یعنی نه روح دارد نه علم نه تجربه فقط ششلول دارد ، مشت وچماق دارد . باری

باران که درلطافت طبعش خلاف نیست   در باغ لاله روید و درشوره زارخس

چون بنده نیز در شوره واقع شده ام لذا پریشان وشور گفتم .

شمارهٔ ششم و هفتم مجلهٔ ارمغا ن سال ۱۳۰۲!

هموطن محترم فدای محبت ومهر بانیت شوم توت رسید و بر انفعال سابق من افزود.

گز خیلی خوبست ولی باب دندان ایرانیهاست . دندان من مصنوعی‌است‌ازخوردن چیزهای سخت و شیرین محرومم . روزگار هرچه داده بود پس گرفته امیدوارم که بعد از این ازاینگونه مخارج و مرحمت ها بخودتان زحمت و به‌بنده خجالت ندهید باری با سخاوت طبیعی شما میتوان‌گفت‌که حاتم نیزاز اهل آنموطن عالی بوده‌است خدایت عوض بدهد اینکه جنس توت را دستور داده بودم میخواستم توت تهران را در شوره نشان بدهم که بچه درشتی و خوبی و معطریست همانطور هم آمده بود وگرنه توت خشك در بادکوبه و پطروسکه انبار است اما همه باکاه و جو آلوده وگرد و خاك اندوده و صد دست چرکین سوده و جنس بآن لطافت را برنك دود نموده پس از چند سطر : حالا خوب‌فهمیدی هم وطن عزیز یا بازبنویسم این اوضاع هرج ومرج‌تولید هیچگونه‌ثروت روحانی و بزرگیرا نمیکندکه‌بخرج‌ملت‌یاخارجیها بیاید ، ذرهم یلعبون حتی تأتیهم الساعة بغتة اویأ یتهم عذاب یوم عظیم .

درآغاز مشروطیت ایران‌کسانی ازاهل‌قفقاز راست یا نادرست ازکشورایران و کسان ایرانی از هر طبقه انتقاد میکردند در آن باره طالبوف بآقای جعفر خامنهٔ (۱) نوشت :

(۱) خلف صدق مرحوم حاج شیخعلی اکبر خامنهٔایست‌که مانند پدرش‌مصداق روشن تمدن وتدین وافتخار آذربایجانست .

خامنهٔ از ادبا وفضلای غیر متظاهرتبریز وازکارمندان ثابت انجمن ادبی است این اشعار را در جنك بین‌الملل اول‌گفته :

ای بیستمین‌عصرجفا پرورمنحوس ای آبدهٔ وحشت وتمثال فجایع
بر تاب زماآنرخ آلوده بکابوس ساعات سیاهت همه‌لبریز فظایع
دید ارتومدهش‌تراز انقاض‌مقابر شالوده‌ات ازآتش‌وپیرایه‌ات‌ازخون
هرآن‌توباماتم صد عائله مشحون ازجورتو بنیان سعادت شده‌بایر

بقیه حاشیه در صفحه بعد

ایرانی غیرتمند نبا ید راضی شود که یك مجهول نخجوانی هر روز بعلما و پادشاه و عواید اجدای ماهجو بگوید و بنویسد . جز ایرانی عیب ایرانی را نبا ید بگوید مگر اینکه دهنش مشت بخورد . در هر ملت همین است الکلام ماقل و دل.

شاد روان طا لبوف در سال ۱۲۷۲ قمری در تبریز تولد یا فته عمر خود را بیشتر در تمرخان شورهٔ قفقاز بسر برده است . همانطوریکه در امور اجتماعی ایران توجه تام داشت بکارهای همگانی و فرهنگی ایرانیان ساکن قفقاز نیز حضوراً وغیاباً مساعدت وسرکشی کردی .

طالبوف در تاریخ ۱۳۲۸ قمری در موقف خود بسرای دیگرشد . جز یکدختر (سونا خانم) که زن مهندسی بود (محمد عمراوف) اولادی نداشت مأ سوف علیه از قریحهٔ شعر نیز بهره مند بود محض نمونه چند بیت درج میشود :

گر وطن ما کنون چنان وچنین است — آیهٔ لا تقنطوا اساس متین است
شاه و وطن بهر ماست معبدو معبود — آن سخن حق وقول صدق همین است
شه بپرستیم و ملك را بستائیم — کان ملك و ملك را خدای معین است
دشمن ما روس و انگلیس نبا شد — وحشت ایران نه ازیسا رو یمین است
جهل و نفاق و طمع نبودن قانون — مکنت این ملك را عد و مبین است

همو گوید :

چه خوش گفت دانادلی زاهل روس — توان زین سخن دست او داد بوس

بقیه حاشیه از صفحه پیش

زین مذبح خونین که بگیتی شده برپا — روح مدنیت شده آزرده ومجرح
خونها که بهر ناحیه ناحق شده مسفوح — بر ناصیه عصر هنر لکهٔ سودا
نفرین بتو ای عصر فریبنده وغدار — لعنت بتو ای خصم بشر دشمن عمران
ای بوم فرو کش نفس ای داعی خسران — زین پس مشو اندرپی ویرانی آثار
آنروز که زادی چه نویدی که ندادی — امروز که رستی توزخون یکسره مستی
زینسان که توره بسپری ای آفت هستی — فردا بوجود آری یك تل رمادی

تو اول بگو با کیان دوستی	من آنکه بگویم که تو کیستی
همان قیمت آشنایان تو	عیاریست بر ارزش جان تو

هم از اوست:

میان دوخر بهر جو جنگ شد	لگد زد یکی دیگری لنگ شد
بر آشفت از زخم و گفتا همی	تو حقا که خر نیستی آدمی
سزا نیست خر خوانمت ز آنکه خر
نیازارد انباز خود چون بشر .

((شهید الفضیلة میرزا علی ثقة الاسلام))

علی بن موسی بن محمد شفیع در شب یکشنبه هفتم شهر رجب یکهزار و دویست و هفتاد و هفت (۱۲۷۷) قمری در تبریز تولد یافته . پس از آنکه در اوایل شباب از محضر جد خود و زمانی در خدمت پدرش کسب علم نموده بعراق عرب رهسپار شده و در نزد علماء اعلام به تکمیل معلومات پرداخته و در علوم اصول، فقه، حکمت کلام، ادبیات، ریاضیات، تاریخ، نجوم، بپایهٔ بلند رسیده بود .

شادروان ثقة الاسلام مجموعهٔ بود از کمالات کسبی وفطری هر کس ازهر طبقه که بمحضر او رسیدی یا باستماع وعظ وسخنرانی او توفیق یافتی خرسند و بهره مند بر گشتی.

ازآثار قلمی او آنچه تاکنون بچاپ رسیده بدینقرار است : رسالهٔ لالان ولاحقهٔ آن . ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیا ومقتل سید الشهدا تلگرافاتی که در موقع انقلاب مشروطه بمحمد علی میرزا مخابره کرده است . ترجمه بث الشکوی ، اثر ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی (۱)

---

(۱) عتبی معاصر و معاشر ابوالفتح بستی و سرآمد شعرا و نثر نویسان زمان خود (۴۰۰) بوده ثعالبی چند فصل ازمقالات ویکعده از اشعار عتبی را در کتاب خود یتیمة الدهر آورده . ازآنجمله است:

اذا رمت من سید حاجة	فراع لدیه الرضی والغضب
فان التهجم نیل المنی	فان الطلاقة صبح الادب

پیش از آنکه مرحوم امیر نظام‌گروسی از تبریز به پیشکاری کرمان انتقال یابد در جلسهٔ‌که جمعی از ادبای وقت حضور داشتند گفت : بخش عمدهٔ تاریخ‌یمینی را (تاریخ ایام سلطنت محمود سبکتکین) ابوالشرف ناصح بن‌ظفر الجرفا دقانی بفارسی ترجمه کرده . بخش دوم رساله ایست‌درمرثیه نصر بن ناصرالدین سبکتکین که آنرا هم حبیب الدین محمد از اهل‌گلپایگان در سال (۱۲۷۲) قمری بفارسی نقل نموده بخش سوم آن (بث الشکوی) است بهتر آنست که آن نیز از لغت تازی بزبان فارسی ترجمه شود .

امیر نظام در همان جلسه ترجمهٔ آنرساله‌را بعهدهٔ ثقة الاسلام‌که حضورداشت محول کرد . آنمرحوم هم به ترجمهٔ بث الشکوی بپرداخت و بفاصلهٔ چند روز اولین جزء نگارش خود را پیش امیر نظام فرستاد امیر پس از مطالعه بشادروان ثقة الاسلام نوشت :

عرض میشود رقیمه را زیارت‌کردم و ترجمهٔ چون لوء لوء منثور وکلبرك مسطور را دیدم بی تملق و نفاق و بی‌مبالغه و اغراق حقیق لك ان تکتب بالتبرعلی الاحداق لابالحبر علی الاوراق .

روکه‌برآمد ترابکلك‌سخن‌گوی آنچه علی را بذو الفقار برآمد

باین زودی و باین خوبی ترجمهٔ رساله عتبی را در بحبوحهٔ رمضان نوشتن آیتی باهراست وکرامتی زاهر . روان عتبی راشادفرموده و جر فادقانی را پس پشت نشانده اید « انه لقول فصل وما هو بالهزل »

مستدعیم خاطرشریف راباتراکم مشاغل با تمام ترجمه مشغول بفرمائیدتابدهم طبع نمایند و منتشر نمایم و ادبا وفضلا را نمیمه باشد . زیاده زحمت نمیدهم ادام اللّه‌علینا برکاتکم ۱۹ رمضان ۱۳۱۶

از جملهٔ آثار قلمی و ادبی‌ثقةالاسلام کتاب مرآة الکتب است که اسامی تألیفات علماء شیعه راگرد آورده و از سال ۱۳۱۱ قمری تا آخر عمرش بتدوین و

تهیه آن مشغول بوده است . (چند سال پیشتر در خدمت جناب دکتر صدیق اعلم وزیر فرهنگ وقت برای دیدن جناب مستطاب آقا میرزا محمد برادر ثقة الاسلام شهید رفته کتاب چاپ نشدهٔ مرآة الکتب هم زیارت شد . اغراق نیست اگر آنکتاب را بی نظیر نا مند)

چندسطر از شرحی که راجع به تسهیل زیج مرقوم داشته برای نمونهٔ نثر نویسی او بلحاظ خوانندگان این تذکره میرسا ند :

این مجموعه چنانکه در دیباچهٔ آن اشاره شد باکمال تدقیق و تنقیح تصحیح شده و بین الامثال خود بی نظیر و بی قرین است و از کثرت عوائق و موانع که در تهذیب و ترتیب این کتاب اتفاق افتاد . مرا گمان این نبود که حوادث دهر اندازه یابد و این اوراق پریشان شیرازه پذیرد . آهوی مراد به بند آید و شکار مقصود بکمند افتد ولیکن سپاس بی قیاس خداوند متعال راکه تسهیل طرق فرموده و همت اولیاء حقه را نعم الرفیق نمود تا با تمام این نسخه موفق شدم واز حضرت رب الغرة مسئلت مینمایم که چون گوهر گرانبهای عمر بگرو و مزرعهٔ حیات را هنگام درو برسد و ارادهٔ مالك الملك این کتاب را بدیگران تملیك نماید . این نسخه عزیز را رایگان نشمرند « دونه المنیه » و زحمات مرا بهدر نبرند . و کمال افسوس دارم از اینکه تحمل مشقت که در ترتیب این کتاب مرا روی داده کاش در امری بودی که در آخرت مرا یاری کردی . باز از رحمت حق مأیوس نیستم و از فیض نا متناهی او نا امید نمی باشم که شاید صاحب نظری همتی نماید و رحمتی بفرستد .

((واللهمعظن عبده المؤمن))

مرحوم ثقة الاسلام باوضاع عصر و رموز سیاست آشنا و آگاه بودو دراین نامه بچند سطر آتی اکتفا میشود : درموقع انقلاب ایران (۱۳۲۷) قمری روسهای تزاری با بهانه جوئی به تبریز آمدند و باغ شمالراکه یکی از مهمترین عمارات دولتی بود اشغال نمودند ودر آنجابعنوان عبادتگاه نظامیان تصرفاتی کردند . ثقة الاسلام متحمل

نشده بواسطهٔ ثقة الملك کارگزار وقت در آن باب بقونسولگری روس ورئیس ارتش مراجعه واعتراض نمود . پاسخ قونسول روس که در تاریخ ۲۲ شوال (۳۲۷) بکارگزاری رسیده بدینقرار بوده :

از مضمون مراسلهٔ شریفه مورخه ۱٦ شهر حال بنمرهٔ ر ۱۱۱٦ آنجناب . دوستدار استظهاری ، استحضار لازم بعمل آمد جواباً با نهایت توقیر و احترام زحمت افزاست : بطوریکه در ملاقات خصوصی اظهار داشته ام در باغ شمال بنای مخصوصی برای کلیسا نشده وبلکه برای اینکه سالدات و قزاق از اجرای آیین روحانی مجبورند روی سه دیوار که در یك نقطهٔ باغ شمال بوده چند تیر انداخته و پوشیده شده تا از باران و برف و غیره محفوظ باشد ویکدیوار چهارم اضافه کرده اندکه نصب در و پنجره نمایند . در موقع معاودت ارد وی روسی بحال اول اعادهٔ خواهدشد . محض استحضار خاطر شریف در تکمیل اظهارات شفاهی بمقام مزاحمت بر آمده در این موقع احترامات فائقه را تجدید می نماید .

هنگامی که نظامیان دولت اجنبی به تبریز آمدند بیشتر متنفذین وقت و ثروتمندان نه تنها جرئت نفس کشیدن رانداشتند بلکه متظاهر بحسن قبول ومتمایل به نزدیکی آنها بودند تا بدآنوسیله منافع خود را تأمین کنند لیکن ثقة الاسلام بامضای صریح خود بمناسبت نزدیکی عید نوروز مقالهٔ در روز نامهٔ محلی نوشته از این لحاظ که بیگانگان بخاك ایران تجاوز کرده اند مردم را بترك عید و برعایت سوگواری دعوت و بدینشعر تأثرات خود را آشکار ساخت :

عید آمد و افزود غمم راغم دیگر ماتمزده را عید بود ماتم دیگر(۱)

صاف درونی و نیکمردی هر کس از گفتار او که باکردار توام باشد نمایان گردد . متن پیغام ثقة الاسلام را که بانجمن ایالتی آذربایجان در سال ۱۳۲۵ قمری

گویندهٔ شعر حیرتی قزوینی از شعرای قدیم شهر قزوین وشغل او سراجی بوده است .

قاموس الاعلام

فرستاده ودر شمارهٔ ر۷۹ مورخ۲۹ ربیع الاول روزنامه‌درج شده دینداری‌وخردمندی و نیکمردی او راگواهی دهد :

خانوادهٔ من پدر بر پدر چندین سال است در آذربایجان بوده و ده دوازده پارچه ده از بابت وقف و ثلث در دست مامیباشد . خدا شاهد است که تاحال‌چگونه با رعایا رفتار نموده و رعایت حال ایشان راکرده ایم چنانکه در اینمدت ازرعایای علاقجات که در دست من است اظهار تظلمی نشده و هیچوقت که برعایا ظلم وتعدی وارد شود تا حال تصدیقی و زحمتی برای اعضاء محترم نشده است . مگر رعایای اندبیل که سابقا از مباشر شکایت کرده بودند بعد از رسیدگی رعایتی در حق آنها مقرر نمودید اطاعت شد ولی آنها بهمانقدر هاکفایت نکرده‌و قانع نشدند بخانهٔ کد خدا ریخته و انبارکاه و غیره را داغون کردند بنابر این انجمن را اطلاع دادیم که یکنفر معین نمائید باندبیل رفته در آنجا رسیدگی نماید .

از قرار معلوم کسی از خدام انجمن معین شده است برای تحقیق باندبیل‌برود چون آن مأمور یکی از قوم و خویشان کسان‌داعی است و مأموریت او باعث‌پارهٔ گمانها خواهدبود . خواهشمندم مأمور دیگری که بعمل‌دهات ورعایا بصیر باشد معین نمائید تا احقاق حق‌نماید.

بالجمله ثقة الاسلام در تاریخ عصر دوشنبه روز عاشوراسال ۱۳۳۰ قمری‌در اثر پافشاری و دفاع از حوزهٔ اسلام و استقلال میهن در دست روسهای تزاری بدار زده شد . چنانکه خودگوید :

ره‌بسر منزل‌مقصودنخواهد بردن هر که بیم‌ازستم سنك ملامت‌دارد

مفهوم این‌شعر را از مرحلهٔقول بمقام فعل آورد و بپاك فداكاری‌قابل‌ستایش تا ابد سربلند گردید .

(ترك‌سر كن كه‌درین دایرهٔ بی‌سروپا تاكسی سرننهد گوی زمیدان نبرد)

بی‌مناسبت نیست که باین تصادف عجیب اشاره‌شود در سر بازخانهٔ قدیم‌تبریز

که شهید نام برده و جمعی از احرار و فدائیا ن میهن بدار زده شد . اکنون کا خ پر عظمتی بنام دانشسرا ساخته شده واز آن عجبتر این است که جا ی نصب چوبهٔ دار سالون سخنرانی و جایگاه تریبون (منبر خطابه) واقع شده است .

در زمینی کاندر آن احرار آذربایجان بر فراز چوب دار دشمنان دادند جان
از پی آموزش اولاد آن آزادگا ن اینچنین دانشسرا هاسر کشد بر آسمان

ادیب الممالك فراهانی حسبحال آذربایجان و خراسانرا ترکیب بندی ساخته کشته شدن ثقة الاسلام شهید را بدین نحو تقریر و اشعار نموده است :

علی فرزند موسی عالم راد جهان فضل ودانش کرسی داد
گرامی فحل ودانشمند استاد بدارالخلد شد از دار بیداد
فلك گفتا که در ماه محرم
علی بردار شد مانند میثم

علی رضا تبیان وقایعی متخلص برضائی عضو انجمن ادبی آذربایجان در تاریخ کشته شدن آن شهید سعید گوید :

ان الفوأد لهذا الرزء ملهوب والدمع فی ذلك المفجوع مسكوب
کیف السلوعن الخطب الفظیع وقد اشجی القلوب و منها الصبر مسلوب
ان الرضا ئی اذاً بالحزن حرر فی
تا ریخه « ثقة الاسلام مصلوب »
☆(۱۳۳۰)☆



ثقة الاسلام شهید

((میرزا احمد سهیلی))

جوانی با عشق وشور و ادب دوست و میهن پرست بود از راه کاسبی و داد وستد امرار معاش نمودی. هم شاعر بودی وهم بآثار استادان سلف مجذوب. بنا بر این از رباعی وغزل و قطعه، مثنوی از آثار برخی از عرفا و ادبای زمان ماضی و درگذشته. مانند: شیخ عطار، ابوسعید ابوالخیر، هلال شیرازی، اوحدی، شاه نعمت الله ولی، وحشی، فدائی لاهیجانی، باباطاهر، هاتف، خواجه‌عبدالله‌انصاری، سامی، جامی، مسعودسعد، نزاری، بیانی، ابن یمین، فردوسی و غیره مجموعه‌و منتخبی ترتیب داده و در سال ۱۳۲۱ قمری چاپ‌کرده است.

سهیلی بجرم میهن دوستی و مشروطه خواهی و از اینجهت‌که تاجای توانائی از یاری‌و همدستی احرار فروگزاری نکرده بود. درعشر دوم‌ماه محرم سال ۱۳۳۰ قمری بادست روسهای‌تزاری برابرحاجی علی دوا فروش‌که آزادیخواه وازمؤسسین دبیرستان سعادت‌بودبدار زده شد.

(تابگیرد جذبهٔ توفیق بازوی‌کرا   هرسری‌شایستهٔدوش‌وکناردار نیست)

این دو رباعی از اشعار شهید نامبرده نمونه ایست:

شبها ز غمت‌تا بسحرهمچو رباب   می‌نالم و می‌گریم‌با چشم پرآب
بیدار کنم جها نیا ن را زحسد   ترسم‌که‌به‌بینندجمالت درخواب

دردهر هرآنکسی که‌جانانش‌نیست   جانانش‌نیست‌گو‌به‌تن‌جانش‌نیست
جان‌دررہ‌جانان‌خودآنکس که‌نداد   درمذهب‌اهل عشق‌ایمانش‌نیست

حاج‌سید حسین زنوزی:

ولد سید عیسی زنوزی در سال ۱۲۶۳ قمری در تبریز متولد شده تا بیست‌و دوسالگی با استعداد عالی‌که داشت تحصیل مقدمات و علوم ادبی و فقه واصول را بپایان رسانیده از اقران خودگوی سبقت برد. سپس به تهران مسافرت‌کرد وشش سال در آنجا اقامت‌گزید و آنمدت را پیش شیخ ابوالقاسم اصفهانی که در علوم

حکمت و ریاضیات و طبیعیات سرآمد استادان عصر خود بود بتحصیل علوم مذکور مشغول شد .

مرحوم زنوزی پس از تکمیل دانش به تبریز برگشت از روی علوهمت و مناعت طبع ببازرگانی امرار معاش کردی لذا آنجناب برنجی معروف‌شد .

(همین نجا بت ذاتی است آنچه محترم است)

پس از مدتی توقف بسیر آفاق و انفس آغاز کرد و نخست باسلامبول سفر نمود و مدت یکسال با مشاهیر علما و ادبای آنجا موانست یافت و بفوائدی‌رسید . و هم در آن هنگام از افادات فیلسوف اسلام سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی بهرمندگردید .

بار دوم از تبریز بسوریه و حجاز عزیمت نمود بزیارت‌کعبه هم نائل شد . و چندماه درآنسامان باسیاحت و استفادات معنوی وقت گذرانید .

(بلند نام نگردد کسی که دروطنست ز نقش‌ساده بود تا عقیق‌دریمن‌است)

شاد روان زنوزی‌با اینکه شغل بازرگانی داشت بیشتراوقات خود را بامطالعهٔ کتب و موانست ومحاضرت دانشمندان و ادبای وقت بسر بردی ودانش‌طلبان‌پیوسته از فوائد محضر او مستفید بودند .

(مرحوم میرزا علی خان ادیب خلوت که بیوگرافی او هم در ردیف فضلای معاصر در این نامه نوشته شده از پرورش یافتگان محضر فیض و فضیلت اثر زنوزی بود .)

نگارنده این سطور نیز در اواخر عهد آن استاد بزرگوار ملازم خدمت و جویای فیض و برکت بوده وخاطراتی از حضور آنجناب در خاطردارد . درمجالس خصوصی این شعر راکه گویندهٔ آن صائب تبریزی است زنوزی ترنم کردی .

جهان بمجلس مستان بی خرد ماند که‌درشکنجه‌بودهر کسی که‌هشیاراست

مرحوم‌زنوزی‌بمضمون «علموهم و کفی» عمل کردی برای تنویر افکاراجتماعی

و اخلاقی تودهٔ مردم از تحمل هرگونه زحمت و مشقت دریغ نکردی .

مرحوم حاج ملاعزیز واعظ که مردی آگاه از تمدن عصری و دارای سحر بیان بود از استاد نامبرده تقاضای آموزش و پرورش کرد مسئول او با شوق و رغبت باجابت رسید . در پس آینه طوطی صفتم داشته اند . .

زنوزی رحمه‌الله از اشعار فارسی بمثنوی مولانا جلال‌الدین رومی بیشتر مأنوس بود و اهمیت بسزا میداد . روزی کسی از وی پرسید آیا تمام اشعار مولوی را در حفظ دارید ؟ گفت : پرسش تو بدان ماند که برای خریدن دو زرع پارچه، خریدار از فروشنده موجودی دو عدل مال‌زرعی‌را بجوید پس اگر فهم مطلبی‌مورد نیاز تست آنرا بپرس تا جواب عرض شود .

وقتی نگارنده بدو گفت آیا درست است اینکه مردم گویند شما بفلان عالم که رئیس فلان سلسله است معتقد یا مقلد هستید . گفت من میخواهم و امید وارم که خدا پرست باشم نه بت پرست . سپس این شعر را از مثنوی قرائت فرمود :

مثنوی ما دکان وحدتست　　غیر واحد هرچه بینی آن بت است
بت ستودن بهر دام عامه را　　همچنان دان کالغرانیق العلی(۱)

مرحوم زنوزی (۲) در سال ۱۳۳٦ قمری در شاپور (سلماس) برحمت ایزدی پیوسته و آنجا دفن شده است .

---

(۱) غرنون جوان زیبا وخوش صورتست پسر باشد یا دختر . وهم بمهمله و معجمه ونون بمعنی بت وجمع آن غرانیق است .

(۲) دیه پرجمعیت است از توابع قصبهٔ مرند که خوبی سیب آنجا معروفست .



حاج سید حسین برنجی

((حاج سید حسن : عدل الملك))

پسر شادروان حاج سید حسین (۱) در سال ۱۲۵۷ قمری پا بعرصهٔ زندگی نهاده . هنگام فوت پدرش سه یا چهار سال بیشتر نداشته وکسی بر تربیت او همت نگماشته و درموقعی کمر مبارزت زندگانی بمیان بسته که ثروت سرشار پدر ازدست شده بود . لیکن کوشش بلیغ بکار برد که حیثیت دنیوی و موروثی او لطمه نخورد و وضعیت ظاهری در حال خود بماند . پس تحمل آن بارگران وتکفل آن تکلفات چنان وی را مشغول وگرفتار کرد که به تحصیل علم و دانش در زمان جوانی صرف وقت ننمود لیکن در چهل سالگی ازجهت معیشت و بضاعت آسودگی وتمکنی یافت

---

(۱) مرحوم حاج سید حسین از سادات شنب غازان بوده که در عهد غازان شاه بایران آمده و درآن کوی ساکن شده‌اند .

بیش از یکصد سال از تاریخ فوت اوگذشته هنوز به نیک نامی معروف خاص وعام آذربایجان است

آن مردنامی در آبادی شهرتبریز بذل همت فرموده کاروانسرها و خانه‌ها و باغات و قنوات وبرزنها از خود بیادگار گذارده است .

ازکارهای نیکوی آن رادمرد تعمیر پل آجی است که در زمان پادشاهی محمدشاه قاجار ازطرف دولت بدوگفته شد که با تعهد نصف هزینه به تعمیرپل اقدام نماید در پاسخ این پیغام گفت روا وبرازنده نیست که با استعانت غیراین کار خیررادولت انجام دهد اجازه فرمایند بانفقهٔ خود به‌تصدی تعمیر پل بپردازم آنمرحوم باصرف کردن سیصد هزار ریال از دارائی خود پل سازی را بانجام رسانید .

حاج سید حسین غلام سیاهی داشته (جاج یوسف) که امین راز وانباز کارهای مهم وی بود . شبهای زمستان بدستیاری یوسف بخانه های فقرا خوراك وپوشاك میبرد

گذشتن از سر گنج گهر سخاوت نیست — کریمی از سر آوازهٔ کرم بر خیز

مرد باهمت نامبرده سال ۱۲۶۰ یا ۱۲۶۱ دورهٔ حیات محدود را بدرود گفته است

بکسب فضل و ادب آغاز و با مجاهدت وافی راه استکمال پیموده و دراندك زمان ادبیات فارسی و عربی را خوب فراگرفته و بمقصودخود پیوست . و در خوشنویسی و حسن خط نیز که در آن زمان جز وکمالات ممتازه بود بپایهٔ استادان وهنرمندان رسانید . (۱) در سال ۱۳۰۰ قمری در اثر زیادی مطالعه و خط نویسی خستگی و بیماری چشم عارض شد . هرچندبمعالجه اصرار ورزید فایده ندید وبکم نوری ودرد چشم افزوده گشت . طبیبان از معالجه اظهار عجز نمودند .

مرحوم حاج شیخ محسن مشیر الدوله (خواهرزادهٔ حاج سید حسن) در آن تاریخ در اسلامبول سفیر کبیر بود سید را دعوت کرد که در آنجا معالجه کند . بنا بر این باسلامبول رهسپار شده و بدکترهای آنجا مراجعه کرد باز سودی نبرد . در آنمیان با راهنمائی مشیر الدوله و میرزا جواد خان مستشار الدوله که هر دو از دانشمندان زمان خودبودند . با ادبا و فضلای ترکیه آشنائی پیدا کرده وبانجمنهائی راه یافت که بدیگران ممکن یا آسان نبود . و مستفید گردید . با اینکه از بهبود بیماری چشم مأیوس بود محض تکمیل مراحل سیاحت و آگاهی از اوضاع عصری

---

(۱) بسیاری از نوابغ و بزرگان‌دانش مانند محمدبن زکریای رازی وخواجه رشید الدین ازسن سی‌وچهل بکسب دانش پرداخته اند اینموضوع ارزش آن‌دارد که دانشوران وفضلای معاصر کتاب مستقلی بنو پسند .

ابن ابی الخیر فضل‌الله (خواجه رشید) عمری باعطاری گذرانده طبابت خامل و ساقطی هم داشته سپس به تحصیل کمالات پرداخت تا بوزارت رسید با اینهمه اشتغالات کشوری از غایت فضل وفهم وجهد کتابهای بی نظیر و مفید نوشته‌بود . ششصد هزار دینار طلا بمصرف کارهای مربوط بتألیف مانند تحریر و تصویر و تجلید و غیره و غیره رسانید . علاوه برجامع التواریخ کتب تفسیر و حکمت‌وطب و فلاحت و غیره نوشته متأسفانه پس از قتل او به یغما رفتند و نسخهٔ از آنها پیدا نشد .

عازم اروپا شد و چندی با دانشمندان آنسامان بسر برده به تبریز برگشت.

از آن تاریخ مجله قانون بقلم میرزا ملکم خان برای آنمرحوم میرسید. بامدیر آن مجله و بعض دانشمندان مستشرق مکاتبه داشت:

(گرانی میکند بر تن چو سر بی جوش میگردد سبو چون خالی از می گشت بار دوش میگردد)

در باب معالجهٔ چشم بجز قدرت خدا و توجه اولیا از هر وسیلهٔ عادی امید او قطع شده بود. پس از مدتی دکتر هومس آمریکائی وارد تبریز شد با اینکه جز هم میهنان خود کسی را معالجه نمیکرد با سبب سازی خدا طبابت و عافیت چشم آن مرحوم را تعهد کرده در نتیجهٔ چند ماه معالجه و مراقبت اثری از ضعف بصر او باقی نماند و بهبود کامل حاصل گردید. این بیت را درسپاسگزاری از دکتر هومس ساخته:

دوچشم من ز طبیب مسیحی خود دید کرامتی که بدیدند مردگان زمسیح

هوش و ذکاء فطری و تحصیلات و مسافرتها و معاشرت دانشمندان بر وشنی فکر و آگاهی بسزا و تجربیات مرحوم عدل الملك افزود در بسیاری ازکارها و پیش آمدهای مهم تبریزیان و کارمندان دولت از استشاره او منتفع می شدند. خدمات شاد روان حاج سید حسن در انقلاب مشروطه خواهی با اندرزهای لازم بدولتیان و اهالی تبریز و همپائی با ثقة الاسلام شهید ومرحوم قاسمخان سردار همایون فراموش نشدنی است.

در موقع استیلای روسهای تزاری بوعد و وعیدهای کنسول روس وقعی نه نهاد و با خوب رقصان بومی همدست نشد نه زیر پرچم دولت اجنبی رفت و نه مانند بعض مردم بحواله کرد و تحصیلداری بیگانگان مالیات پرداخت. (۱)

طرز تربیت فرزندان را از فضایل و خصایل بر جستهٔ عدل الملك باید

---

(۱) ایکاش شمهٔ از حقایق وضعیات تبریز در زمان انقلاب اخیر نوشته شدی تا فتوت بعض مردمان پاك فطرت مستور نماندی..

اذ انبجست دموع من عیون تبین من بکا ممن تباکا

شمرد زیراکه معتقد بود افتخار و استقلال میهن با علم و اخلاق است و آن واجب کفائی نیست.

سیر دور فلك نا هموار گرتوهموارشوی همواراست

سال ۱۳۳٦ قمری بدون سابقهٔ اندك کسالتی زندگانی را بدورد گفته بسرای باقی پیوست و در مقبرهٔ سید حمزهٔ تبریز مدفون شد. در تاریخ فوت او مرحوم آشوب (ادیب خلوت) گوید:

سلیل نبوت حسن عدل ملك شرافت مآب و شهامت گزین
بفضل و بدانش بخلق نکو سبق برده ازهر که بودش قرین
چوشد زینجهان سال تاریخ او بپرسیدم از پیك عقل متین
ده وپنج افزود برجمع وگفت بود جایگاهش بهشت برین



حاج سید حسن عدل الملک

((میرزا علی خان ادیب خلوت))

شاد روان ادیب خلوت متخلص بآشوب در سال ۱۲۸۵ قمری تولد یافته در آغاز قرن چهاردهم هجری‌در معیت پدرش‌میرزا اسماعیل‌خان عماد لشگراز آشتیان به تبریز هجرت کرده است .

پدر آشوب از ارباب فضل و دانش بوده وعم بزرگوار او حاج ملاعلی‌مجتهد آشتیا نی از معروفین علمای وقت بود . این دو برادر در تحصیل علوم متداوله از تشویق آشوب و تهیهٔ وسایل لازمه بیدریغ جد بلیغ کردند .

آشوب دارای هوش و استعداد فطری بود وخود برکسب دانش و کمال‌شوق وافر داشت و تا وقتی‌که عماد لشگر زنده بود تمام اوقات آشوب بمطالعه و تألیف مصروف بوده و بنا باظهار خود از محضرفاضل‌کامل حاج سید حسین زنوزی‌معروف ببرنجی فواید زیادبرده وهماره نام آن بزرگوار را با اجلال واحترام‌یادکردی .

آشوب در فراگرفتن ادبیات فارسی و تازی‌کوشش بسیار کرده و بدرجهٔ‌بلند رسید . در زما ن حکمرانی امیر نظا م‌گروسی در ردیف ادبای وقت از سوی امیر تشویق شدی و درهما ن او ان بودکه با جمعی از فضلای معا صر : میرزا یوسفخا ن اعتصام ـ غلامحسین میرزا صدرالشعرا ـ ایرج میرزا جلال الملك ـ رشید افشاری ـ موسی ادیب اهری و چندتن دیگر انجمنی داشتندگاهی دورهم نشسته بمناظرات و مذاکرات ادبی مشغول بودند .

در سال ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ قمری‌که در تبریز روزنامهٔ ناصری طبع می‌شد فقید نامبرده با همدستی مرحوم‌مسعودعدل (خلف عدل الملك) مقالات سودمندوترجمه های مفید ازمطبوعات اروپا انشا ودرجریدهٔ ناصری نشرمیکردند . آثارقلمی‌آشوب در مجلات خارجی مانند الهلال وغیره‌نیز درج می‌شد .

پس از فوت عماد لشگر زحمت اعاشه ومتاعب‌اداره‌کردن خا نواده . آشوب راپیذیرفتن خدمات دولتی واشتغال بکارهای سخت‌وسست‌درتهران وتبریزملزم کرد ـ

کار های ارتزاقی او بطور فهرست بدینقرار بوده : مستوفی قسمتی ازاملاك دولتی - پیش خدمتی ولیعهد . ریاست کتابخانهٔ دولتی ریاست دار الانشاء پیشکاری مالیه - ریاست دفتر ادارهٔ کل امنیه - دبیری‌مدارس دولتی : مدرسه فیوضات - مدرسهٔ متوسطهٔ محمدیه (دبیرستان فردوسی) شادروان آشوب باندازهٔ حساس ومتذوق‌بود که معاصران سبکروح‌و شاعر و سریع الانتقال را دچارحیرت وشگفت‌ساختی‌در آن باره نگارش این قضیهٔ عجیب خالی از فایده و بی‌مزه نیست .

روزی در دبیرستان محمدیه که عهده دار دروس ادبیه بود از کلاس بیرون آمد به نگارنده‌که آن ایام‌سمت بازرسی فرهنك آذربایجان را داشت . گفت برویم درکافهٔ مجدیه (چند قدمی دبیرستان) من قلیا نی بکشم و رفع‌خستگی کنم‌اطاعت شد و چون‌بآنجا رفتیم و نشستیم پس ازخوردن چا ئی پر رنك قلیان بدست‌گرفته‌و گفت : شعرتا زه اگر داری‌برای من بخوان باااندك‌تمجمج وتعلل غزلی‌راکه دو روز پیش ساخته بود بخواندن آغازکرد ،

عزم خود ار یار بر شکار گذارد   مانده نه مستی نه هوشیار گذارد

هر بیتی راکه شنیدی وجداوزیادتر شدی و لرزه اش‌گرفتی تا شعر آخر آن غزل را انشاد نمود :

دل‌هوس‌بوسه دارد از لب شیرین   ازهمه شیرین‌تر آنکه یار گذارد

از شنیدن آن دلش طپید و رنگش پرید قلیا ن را انداخت خود افتاد آتش روی بلاس پراکنده شد غوغائی بر پاگشت (می ریخته و قدح‌شکسته) مردم‌عامی‌و غیر متجانس از عابر وجالس‌گرداو تجمع و باسوء ظن ازعلت‌حادثه پرسش نمودندی من هر چه فلسفه بافتم قانع نشدند و شنوندگان را مصرو غضوب یافتم . نا چار خطی حلقه وار بدور آشوب کشیدم که یعنی جن زده است . آنگاه ساکت و متفرق شدند . . .

از آثار قلمی‌آشوب‌که طبع‌نشده یا ناقص مانده : تاریخ شعرای‌معروف‌ایران

تاریخ علم حساب اسلامی ایران ـ قاموس واژه‌های فارسی که تاحرف «د» پیش رفته است .

آنچه از آثار باقیهٔ او بچاپ رسیده و در دسترس همگان گذارده شده بدینقرار است .

ترجمهٔ کتاب نهج البلاغه که اصل آنرا مرحوم حاج ملا صالح برغانی که از اعلام اسلام بوده ترجمه کرده لیکن نسخهٔ آن بسیار بد خط و مغلوط و مخلوط بود آشوب آنکتابرا در سال ۱۳۲۱ قمری باتحمل متاعب زیاد تصحیح وتنقیح نموده و همان تاریخ در مطبعهٔ سربی در تبریز چاپ شده است .

شاد روان آشوب یك مقدمهٔ فاضلانه بکتاب مزبور نوشته و قصاید چند در منقبت علی بن ابیطالب (ع) انشاو در آخر کتاب درج نموده است .

ده بند وطنیات او که مجموع آن در حدود هشتصد بیت بوده و سال ۱۳۱۸ قمری بچاپ رسیده بدینسان آغاز شده :

هر آنکه نیست هوای وطن بسرچومنش حرام باد همه ناز و نعمت وطنش

(در ایام انقلاب تبریز و تسلط بیگانگان با اجبار حکومت ارتجاعی وقت (۱۳۳۰) روزنامهٔ اسلامی‌را می‌نوشت . سپس‌وسایل سفر اروپا را(با دستیاری‌احرار) فراهم آورده و ببلژیك رهسپار شد و در آنجا مدتی بدبیری السنهٔ شرقی بپرداخت و بپایهٔ علمی و ادبی او اهمیت بسزا داده شد .)

سر محسوس ، رسالهٔ فرسیه ، ترجمهٔ شرح دیوان حافظ هم از آثار منتشرهٔ آشوب میباشد اشعار او از قصیده و قطعه و غزل و رباعی و سرود و تصنیف . هنوز ترتیب و تنظیم نیافته بصرف وقت نیازمند است تا کتاب مستقل گردد . یکرباعی و یکغزل محض نمونه از اشعار آنفقید نگاشته میشود :

مدهوش دل از نشئه پیمانهٔ تست جان شیفتهٔ نگاه مستانهٔ تست
تا کی بخرابی دل من کوشی ایخانه‌خراب آخر این‌خانهٔ تست

هر جاکه دلی درسرزلف توبه بنداست جانا سرزلف تو چه دلگیر کمند است
هر گز نه نهد پا بدر، از حلقهٔ زلفت صیدی که در آن سلسله افتاده به بنداست
دل دادم و جان دادم و یکبوسه ندادی آخر مگرت قیمت یکبوسه بچنداست
شیرینی لبهای تو با این نمکینی نزد همه کس بیشتر از شکر و قنداست
چون موی سیاه تو نه مشکی به تتاراست چون روی قشنك تو نه ماهی بخجنداست
از نازکی اندام تو بر گل بکند نا ز دیگر چه نیاز ازتو بدیبا و پرنداست
با اینهمه سودا که نموده بسرم جا ای ناصح دیوانه مراکی سرپند است
آشوب، گرازدست دهد سر . نکشدسر
ز آنرشته که بر گردن دل دوست فکنداست

فی الحال یکجزوه از دروس ادبی آشوب که قصیدهٔ انوریرا شرح و تفسیر کرده:
باز این چه جوانی وجمالست جهان را وین حال که نوگشته زمین را وزمان را
هم چهره بر آورد فرو برده نفس را هم فاخته بگشاد فرو بسته دهان را ، الخ
در پیش چشم نکارنده است که یکدنیا آگاهی و بصیرت و علوم و یکعالم خبرت و معرفت را با ملاحت الفاظ وفصاحت بیان گرد آورده که هر ذره اش را ایاغ صاحبدلان باید گفت . اما خاکم بدهن که امروز خریدار ندارد . لذا نمی نویسد .
(نصیحت است خریدار اگر نشد مفروش)

بدون اغراق استاد نامبرده از مفاخر ایران بوده و در علوم ادبیات و تاریخ کف بیضا داشت . در سال ۱۳۳۷ قمری آن هوش سر شار یا یکجهان دانش بزیر خاك رفت . اگر چه در نظر آن نیکمرد ز خارف و لعبیات دنیا بس کوچك ودنی بود ولی زندگانی آشوب (بویژه در اواخر زندگی) مایهٔ عار وشرمساری یکعده از معاصرین و آشنایان گردنکش و نادان او شد . (لیس هذا اول قارورة (وآخرها) کسرت فی الاسلام .

مرحوم محمد علی افتخار (افتخار دفتر) قطعهٔ مشعر بر تاریخ فوت آشوب

بدینگونه ساخته :

آه از چرخ این زمانهٔ دون　　داد ازکجروی این گردون
فطرتش دشمنی اهل هنر　　شیمتش مکر و حیله وافسون
هرکجا کاخ علم وفضلی بود　　ریشه از بن فکند و ساخت نگون
قلب ارباب فضل افسرده　　روح کتاب وشاعران محزون
چون یگانه ادیب خلوت راد　　رخت بربست زین سرا بیرون

سنهٔ فوتش (افتخار) سرود
(مخزن علم شد چو او مدفون)

☆(۱۳۳۷)☆

حاج میرزا مصطفی مجتهدی

از دانشمندان متبحر و نمونهٔ فضیلت بوده سال ۱۲۹۷ قمری در تبریز متولد شده . پس از طی تحصیلات مقدماتی بعراق عرب سفر کرده وازحوزهٔ درس آقایان شریعت اصفهانی - سید کاظم طباطبائی یزدی - آخوند ملا کاظم خراسانی قدس الله اسرارهم استفادهٔ بسزا نمود .

معلومات فقید مبرور بفقه و اصول ویژه نبود بلکه در علم عروض و هیئت و نجوم و ریاضیات و ادبیات نیز استاد و پیشرو وشمرده بودی . گواه درستی گفتار ما آثار علمی اوست که از خود یادگار گذارده و بآنچه آگاهی یافته ایم . بقرار ذیل است :

حاشیه برکفایهٔ آخوند خراسانی - حاشیه بکتاب لسان الخواص آقا رضی قزوینی (۱) رسالات در فلکیات وریاضیات ، رساله در علم عروض ، رساله در لباس

---

(۱) آقا رضی‌الدین محمد بن حسن قزوینی متخلص بمسرور یکی از مشاهیر علمای قرن یازدهم هجری وذوفنون بوده است . وتألیفات مفید داشته مانند

بقیه حاشیه درصفحه بعد

مشكوك ، ار جوزه در علم عروض وقافيه ـ رسائل در مباحث فقه ـ آنچه بيشتراز هر چيز بيگانه و نزديك را دچار حيرت وشگفت نمودى‌تيزى ذهن وسرعت‌انتقال و قواى دماغى آن اعجوبهٔ زمان‌بود .

در ادبيات فارسى و تازى باندازهٔ تسلط داشت و بحدى ماهر بودكه نظم و نثر او را بهيچ وجه بآثار يك نويسندهٔ و اديب فارسى نگار يا تركى زبان نسبت نميدادند . چنانكه دانشمند بزرك شيخ محمد حسين آل كاشف الغطا در تقريظ و توصيف او گويد :

تركت‌سيوف‌الهندد ونك فى‌الفتك — على العرب العربا وانت من‌الترك
تبرزت من تبريز رب فصاحة — بها مدنيا قد حسبناك او مكى
فكم لك من نظم و نثر تزينت — بنفسهما المسكى كافورة المسك
سبكت‌مياه‌الحسن فى‌حسن‌سبكها — فيالابيك الخير من حسن السبك
لباب معان يسحر اللب لفظها — فيحسبها نظم اللئالى بلا سلك
ولكن آى المصطفى آية العلى — انارت فآثرت‌اليقين‌على‌الشك‌الخ

تمام اشعار مزبور دركتاب شهداء الفضيلة درج‌شده وهم قصيدهٔ عربى مرحوم

بقيه حاشيه از صفحه پيش

ضيافةالاخوان‌وهدية‌الخلان در تاريخ قزوين . رسالة القبله و رسالة المقادير وكحل الابصار و رسالهٔ نوروز ، وشير وشكر ، ديوان شعر . اين‌شعر ازاوست :

آنچه ماكشته ايم اگر بدمد — برق رم مى‌كند ز حاصل‌ما

ميرزا محسن تأثير تبريزى درتاريخ فوت اوگويد :

پى تاريخ اوگرديد فكرم — همان(آقارضى)تاريخ آن‌شد

☆(١٢١٢)☆

تأثير معاصر سلطانحسين صفوى بوده ديوان مرتبى دارد . ازاشعاراوست :

مايل ترا بغير نخواهم‌وگرنه‌من — بيزارم‌از كسى كه‌دلش‌مايل تو نيست

مجتهدی در همانکتاب صفحهٔ ۳۹۰ بچاپ رسیده است .

مجتهدی‌اعلی اللهدرجته در همانسالی‌که والد ماجداو حاج میرزا حسن‌مجتهد طاب ثراه وفات یا فته (۱۳۳۸) قمری درگذشته است .

بی‌نفاق و بدون اغراق‌خلف صدق آن مرحوم‌جناب‌آقا میرزا عبدالله‌مجتهدی به تصدیق‌یکا نه‌وبیکا نه علماً واخلاقاً از مفا خرزمان‌واکنون مورد ارادت واعتماد تبریزیان میباشد .

(وبا به‌اقتدی عدی فی الکرم)
(و من یشا به ابه فما ظلم)

((انجمن ادبی دانش آموزان))

چون تاریخ هجری قمری بسال‌یکهزار و سیصد و بیست چهار (۱۳۲٤)رسید از شادات نیکمردان روشندل و مقتضیات زمان ایجا ب کرد که مردم میهن دوست تبریز از لفظ بمعنی و ازگفتار گردکردار گرایند .

انجمن های اجتماعی و سیاسی تشکیل و بکا ر ها ی مهم و مفید اقدام شد (تأسیس ادارهٔ فرهنك از آنجمله است)

از تاریخ مذکور روز بروز سختی ها بروزکرد و پیش آمد هائی رخنمود و ابر های تیره وگرد باد ها ی تند فضا ی کشور ایران بویژه هوای آذربا یجا ن را گرفته و مکدور ساخت آنچنانکه بسازمان مجامع ادبی فرصتی باقی نماندنیرنگها و دروغبا فی دولتهای وقت . نا امنی و یغما گری اشرار و ایلات و تجاوز و تطاول بعضی از دول همجوار . تسلط اغیار و نصب چوبهٔ دار و هزار فجا یع تلخ ونا گوار با بی مهری طبیعت (قحط و مجا عه) همدست شده . هستی آذربا یجا ن را بباد نیستی دادند.

آسمان‌ازسر و یاران دورواز‌پس‌و‌پیش
دست دادند بهم در پی آزار شدند

در ماه جمادی الثانی ۱۳۳۵ قمری پس از مدتی فترت از نوانجمن نه نفری در تبریز تشکیل یافت و در اثر مجاهدت و فداکاری احساسات همگانی تکانی خورده برای زنده کردن مرام از جان گذشتگان گامها بر داشته شد و روزنامه ها دایر گشت .

در اواخر هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷) با تشویق و راهنمائی پیش قدمان وقت در مدرسهٔ متوسطه محمدیه (دبیرستان فردوسی) انجمن ادب مرکب از یکعده دانش آموزان ارشد و محصلین جوان تشکیل شد و از اوایل سال ۱۳۳۸ با همت ادب پروران به نشر مجلهٔ ادب آغاز گردید .

مدیر مجلهٔ ادب آقای عبدالله زاده فریور دبیر دبیرستان . و سر دبیر مهنامه آقای یحی آرین پور متخلص بدانش و سر پرست انجمن شادروان رفعت بود از شمارهٔ هفتم فاضل ارجمند آقای اسمعیل امیر خیزی مسئولیت مجله را عهده دار شد و باآقای فریور در بیرون از مدرسه کار مهمتری محول گردید . دوازده شماره ازمجلهٔ ادب چاپ شد . اغلب مندرجات آن از آثار منظوم و منثور کارمندان انجمن بود بندرت آثار نویسندگان خارج درج شدی . در شمارهٔ دهم مجله بتاریخ ۲۴ ج ۲ ـ ۱۳۳۹ (پس ازشهادت شیخ خیابانی) اثری ازنگارنده که تعریض بکارهای ناروای والی وقت بود بقرار زیر درج شده است :

(شکوه)

دوش بودم ز طالعم دل تنگ — ساقیم داد بادهٔ گلرنگ
گفت می نوش هان بشادی آن — که نه این غمسرا ست جای درنگ
مهر جوئی اگر ز ما در دهر — هستی ازعقل دور صد فرسنگ
کیست ناخورده ازکمان فلك — زخم بالای زخم تیر و خدنك
گفتمش ساقیا مده پندم
نشنود گوش جانم این آهنك

چون خورم باده از کف یاری　　کو زده شیشهٔ دلم را سنك
چون توان کرد حل این مشکل　　خنك صبرم چرا نباشد لنك
وه چه سخت است دوستی عدو(۱)　　یا که با دوستان نمودن جنك
می شنیدم که شهد با شد عمر　　لیك دیدم که زندگیست شرنك
با چنین روز سخت و بخت سیه　　دامن مرك بود کاش بچنك

((میرزا تقی خان رفعت))

فرزند آقا محمد تبریزی پس از آنکه در شهر طربزون تحصیلات خود را اکمال کرد . چند سال در همانجا مدیریت مدرسه ناصری ایرانیان را عهده دار بود و هم مدتی در مدرسهٔ فرانسویها دبیری داشت . در اثنای جنك عمومی اول که روسها بطربزون رفتند در حدود سال ۱۳۳۵ قمری بزادگاه خود برگشت ودردبیرستان فردوسی تبریز بسمت دبیری وارد کارشد .

مرحوم رفعت در سه زبان : فارسی ، ترکی ، فرانسه هم نویسنده بود و هم شاعر . در هر یك از این سه زبان آثار ارجدار و غزلهای دلنشین دارد .

موقعی که در طربزون اقامت داشت . مقالات علمی و ادبی و سیاسی در روزنامهای پاریس بامضای یك نفر ایرانی می نوشت . دولت فرانسه توسط قونسول طربزون مدال افتخار بدو فرستاد .

فقید دانشمند : در حقیقت شهید فضیلت و بلندی مقام ادبی شد . چون در نگارش زبان ترکی مهارت بسزا داشت . زمان تجاوز و نفوذ عثمانیها والی وقت (نظام السلطنه) او را بنوشتن روز نامهٔ ترکی ملزم کرد . و مورد تحسین عموم طبقات واقع شد و بحکم روز مردم چه نیکمردیها و نیکوئی از آن فطرت بافتوت و پاك دیدند و بفوائد و کامیابی رسیدند . چون حادثه و غائله مرتفع شد کسانی از

(۱) حکیم و شاعر عرب گوید :

ومن نکد الدنیا علی الحران یری　　عدواً له ما من صداقته بد

عالی و دانی بطعن ودق رفعت زبان گشودند .

(کار من در گره از پرهنری افتاداست)

(دارد از جوهر خود موقلم فولادم)

« و هکذا یذهب الزمان علی العبر . . . »

شاد روان رفعت در علم جغرافی و هندسه یدطولی داشت و در فن رسم و نقاشی استاد زبر دست بود . بدون اغراق و زیاده روی جوانی تربیت‌شده و تحصیل کرده ای مانند رفعت کمتر دیده شده . پاکی اخلاق رفعت مورد توجه و تصدیق بیگانه و خویش بود . ولی حساس و پرشور . بی‌گمان دلدادهٔ میهن عزیز بود .

بهترین گواه استعداد ذاتی و قریحهٔ ادبی رفعت آثار قلمی و زادهٔ فکر اوست که در صفحات جریدهٔ تجدد و مجلهٔ آزادیستان بیادگار مانده است .

نمونهٔ از اشعار اوست :

بر خیز بامداد جوانی ز نو دمید ‌ ‌ ‌ ‌ برخیز عزم جزم کن ای پور نیکزاد

آفاق خهر را لب خورشید بوسه داد ‌ ‌ ‌ ‌ بر یأس تن مده مکن از زندگی امید

برخیز روز کوشش و ورزش فرا رسید ‌ ‌ ‌ ‌ باید چو رفته رفت بآینده رو نهاد

یك فصل تازه میدمد از بهر نسل نو ‌ ‌ ‌ ‌ یك نو بهار بارور آبستن درو

برخیز حرز جان بکن این عهد نیکفال ‌ ‌ ‌ ‌ برخیز و بازراست کن آن قد تهمتن

برخیز و چون کمان که زه کرد شست زال

پر تاب کن بجانب فردات جان و تن

روز چهارشنبه غرهٔ محرم ۱۳۳۹ یکروز پس از کشته شدن شیخ خیابانی در قریهٔ قزل دیزج . (از قراء نزدیك شهر تبریز) در سن سی‌وسه سالگی باشنیدن قتل شیخ خود را انتحار کرد .

یکی از دانش آموزان که عضو انجمن محصلین هم بود (احمد خرم) بادل اندوهناك و احساسات پاك درسوگواری رفعت اشعاری ساخت که درمهنامهٔ ایرانشهر

برلن و مجلهٔ ادب تبریز درج شد خواجهٔ شیرازی این شعررا گوئی برای همین مورد و در بارهٔ خرم ساخته است .

بلبل از فیض گل آموخت سخن ور نه نبود
اینهمه قول و غزل تعبیه در منقـارش

این است چامهٔ خرم که با اسلوب اشعار فقید نامبرده انشا کرده :

چهرهٔ ملال :

بروان پاك آموزگار مرحوم میرزا تقیخان رفعت .

پیچید جهان یکسره درچادرظلمت   انوار صفا دار قمر با لب خندان
میداد بصد عشق همی بوس فراوان   بر چهرهٔ زیبا و فسونکار طبیعت
آنگاه که مجذوب طبیعت شده بودم   زانو زدهٔ درگه وحدت شده بودم
روحی شبحی خواسته از عالم بالا
با چشم سیه چهرهٔ بیرنك و غم افزا
لبهای سفیدش همه پر لرزش و محسوس   بایك حرکت گفت بر اینزندگی افسوس
آنگاه نهان گشت چو یك پردهٔ واهی
در عمق دلم ماند از آن دیده نگاهی
آفاق طبیعت همگی خائف ولرزان   برچهرهٔ خودقرص قمر رنك الم داد
ناگه ز دل ظلمت شب خواسته فریاد
افسوس بر این زندگی و مردم نادان

((میرزا افضلعلی مولوی متخلص بصفا))

شاد روان صفا پسر حاج میرزا عبد الکریم معروف بملا باشی در سیزدهم جمادی الاول ۱۲۸۸ قمری در تبریز و خانوادهٔ فضل و عرفان متولد شده .

ملا باشی درکوی سرخاب تبریز مقبره دارد و آثاری از قبیل مسجدو تکیه و آب انبار باقی گذارده .

کتاب مختصر العروض ـ و کتاب قواعدفارسی که هردودر سال ۱۲٦۸ قمری در تبریز چاپ خورده از یادکارهای آنعارف ربانی است . تاریخ فوت او ۱۲۹٤ مطابق عدد (وهوالحی الذی لایموت) میباشد .

میر علی زنوزی متخلص بمسکین در تاریخ رحلت آن فاضل‌یگانه‌گوید :

عقل را گفتم ای دبیر سخندان　　چون‌ترااصل ومایه از ملکوتست
سال تاریخ را چه در نظر آید　　آنچه‌دانی بگونه جای‌سکوتست
فکرتم گفت اوچوزنده‌بعشق‌است　　گو (هوالحی‌والذی‌لایموت)است

جد مرحوم صفا : میرزا ابوالقاسم ایروانی ازرجال قرن سیزدهم هجری‌بوده علوم منقول را در عراق عرب و معقول را در اصفهان تحصیل‌کرده . از مرحوم سید علی طباطبائی (نویسندهٔ کتاب شرح کبیر) مجاز بوده و صورت اجازه بخط و مهر استاد نامبرده در خانوادهٔ مولوی تاکنون نگاهداری شده است .

حکیم ایروانی در علم طب هم‌پایهٔ بلند داشت . ولی معالجه نمیکرد مگردر مواردی‌که اطباء وقت اظهار عجز میکردند . نامبرده در اثر مجاهدت و تأثیرانفاس مشایخ عالیقدر : عبدالصمد همدانی . حاج محمد حسین اصفهانی . حاج ملاعباسعلی بنابی . آراسته بتزکیهٔ نفس وصفای دل بود .

مرحوم دکتر عبدالحسین فیلسوف تبریزی درکتاب مطرح الانظار گوید . از مرحوم میرزا بزرك قایم مقام فراهانی نقل است‌که در سال یکهزار و دویست وسی وهفت ۱۲۳۷ نایب السلطنه عباس میرزا موقعی‌که بجنك دولت عثمانی عازم بود . محض وداع و استمداد همت با حکیم ایروانی ملاقات نمود آنمرحوم‌گفت که در این سفر فتوحات خواهیدکرد ولی امید ندارم بار دیگر شما را ملاقات نمایم‌چنین هم شد در همانسال وفات یافت و در مقبرهٔ سید حمزهٔ تبریز در اطاق نشیمن متولی آن بقعه مدفون‌گردید .

با لجمله میرزا فضلعلی صفا پس از فراغت از تحصیل مقدمات در سن نوزده

بعتبات عالیات مشرف‌شده نزد مشایخ عظام بتحصیل‌علوم فقه و اصول و کلام‌پرداخته و برتبهٔ اجتهاد رسیده و از محاضریکه تلمذ داشته مجاز شده‌است ازعلوم ریاضی و فلسفه نیز بهرهٔ وافی داشته .

پس از تکمیل تحصیلات در سال ۱۳۰۷ قمری‌به تبریز برگشته و اوقات‌خود را با تدریس و تألیف گذرانده و از رسیدگی بمرافعات و محاکمات دوری جسته . محفلش مرجع خاص و عام و مجلس افاداتش مجمع فضلاء کرام‌بوده است .

تأليفات مرحوم صفا : شرح قصیدهٔ عینیه حمیری . کتاب بداوتقیه موسوم بمصباح الهدی . رساله در استصحاب . النفع العنبری فی احوال السید الحمیری . رساله در امر آمر علم بانتفاء شرط رساله در اینکه امر اقتضاء اجرا مینماید . ریاض الازهار در سه جلد ـ رساله در احکام اراضی خراجیه ـ فواید علویه در علم صرف عربی و فارسی . دیوان اشعار فارسی‌و عربی ـ رساله در احکام وبا و بعض تجربیات در آن . سفرنامهٔ اروپا با جلد اول حدائق العارفین در تبریز چاپ شده ـ حدائق العارفین چند مجلد است و مؤلف سند خرقهٔ خودرا در آنجا نقل‌کرده .

شادروان صفا درتاریخ ۱۳۲٤ قمری‌که رژیم حکومت مشروطه شد ازسوی طبقهٔ علما بنمایندگی دارالشوری‌انتخاب‌وبه‌تهران رهسپار گردید ودر مدت‌نمایندگی خدمات شایان تقدیر نسبت بسعادت ایرانیان از او بظهور پیوست :

در تاریخ۱۳۳٤ برای‌معالجه باروپا مسافرت‌کرد و بحکم ضرورت پنجسال در اروپا اقامت گزید . پطروگراد ـ استکهلم ـ هلند و لندن را سیاحت‌کرده و سفرنامهٔ مفیدکه حاوی فواید علمی و ادبی و تاریخی بود نوشت . اقامتگاه اصلی و منزل آنمرحوم دربرلن بوده و درانجمن ادبی ایرانیان عضویت داشته . جنت‌آشیان محمد قزوینی‌که هنگام تنظیم این تذکره با رحلت خود عموم ایرانیان را عزادار نمود . در بیست مقالهٔ خود راجع بمسافرت برلن وانجمن ایرانیان وهویت‌کارمندان آن‌شرحی‌نوشته دربارهٔ میرزا فضلعلی صفاگوید :

از فضلاء مبرز این انجمن یکی مرحوم میرزا فضلعلی مجتهد تبریزی وکیل سابق آذربایجان بود که فی الحقیقة در ادبیات عربی او را صاحب ید طولی بل ید بیضا یافتم .

قصیدهٔ «لامیة السفر» از یادگارهای سفر اروپای آن بزرگوار است . چندبیت از باب نمونه درج می شود ،

قد صار سجنا لی الدنیا بفسحتها　　سلم لراحتها ان زرت من قبلی
کم عیشة مل منها من یعیش بهـا　　و غیره غابط فیها عن الجهل
من یصحب الدهر حینا من حوادثه　　یلقی الکثیر ولکن لاکماهی لی
اهوی الکری وله منی الفرار کما　　تفر منی ذوات الغنج والدلل
لم یبق لی عمل الا الممات الا　　بالله یا راحة الموت ارحمی وصلی
جوزیت عنی یا شر الدهور بما　　یجزی الذی ما له خیر من العمل
اریك تلعب بالاحرار عن سفه　　کانها تنطوی منهم علی ذهل
ترمیهم بسهام غیر مکترث　　شلت یمینك من رام و من طمل

و لیس للناس الا ما سعوا و لهم
نتیجة السعی والا همال فی العمل

قد اشتغلنا باقوال مدمجة　　ماکان حاصلنا منها سوی العطل

و فی اروپـا سعوا فیمـا یهمهم
فادرکوها بلا فوت ولا خطل

این چند بیت از قصیدهٔ نوروزیه اوست که در برلن ساخته :

عید فروردین جمشیدی و نوروزاست باز　　دارد آیین جوانی را جهان پیر ساز
جمعی از تزویر دورو دوستان اهل راز　　مجلسی زین به نباشد غمگذارو دلنواز
زود برمجمر بسوزان عود و بربط برنواز

روز عید و شادیست امروز ای پیر مغان　　از تو می باید اشارت تاکه شیرین لعبتان

یادگار جم بدور آرند بی فوت زمان   تا فرود آید مبارك با دعید از آسمان
بادعای زنده با دایران و اهلش سرفراز
این همایون روز را بر جملهٔ ایرانیان   با تمام دوستا نشان از همه اهل جهان
فرخ و فرخنده میمون و سعادت اقتران   ساز دائم تاکه میبا شد از اینعالم نشان
ای یگانه کردگار کارساز و بی نیاز
(همو راست)
خواهی که اگر به بینی آیینهٔ ذات   بنگر ز علی ظهور اسماء صفات
اندیشهٔ عقل کی بکنهش برسد   هیهات ازین خام خیالی هیهات
این شعر معروف فارسی را بعربی ترجمه کرده :
هر چه بگندد نمکش میزنند   وای بر آندم که بگندد نمك
الملح یصلح ما یطرو الفسادله   مایرتجی لفساد الملح ان فسدا
آنفاضل یگانه در برلن دنیای فانی راوداع گفته و خرقه عوض کرده برحسب وصیت خود جسدش در گورستان مسلمانان برلن مدفون گردیده . در سنك قبر او این جملات نوشته شده ،
قال الله تعالی فی الحدیث القدسی : لا اله الاالله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی . وفات نمود عالم ربانی میرزا فضلعلی تبریزی ایرانی ابن عالم صمدانی و عارف سبحانی میرزا عبدالکریم ملاباشی آذربایجان طاب ثراه در شب چهارشنبه سلخ جمادی الاول سال یکهزارو سیصد وسی و نه ۱۳۳۹ مطابق یکهزارو نهصدو بیست یك میلادی ۱۹۲۱

((حاج میرزا علی آقا تبریزی))

علی بن عبدالعظیم تبریزی . مردی بصیر و خبیرو دانشمند بی نظیر و بدون اغراق از نوادر قرن چهاردهم هجری بوده . پس از تحصیل و طی مراحل مقدماتی علوم معمولهٔ وقت به نجف اشرف رفته از محاضر اساتید اعلام استفادهٔ کامل نموده

بدرجهٔ اجتهاد نائل شد . سپس بمولد خود بر گشت و با اندك توقف بارض اقدس رضوی (ع) هجرت کرده و مجاور آستانهٔ مقدس گردید و بتدریس و تبلیغ احکام بپرداخت .

حجة الاسلام حاج میرزا علی بتحقیق در سیر و سلوك و اخلاق یگانهٔزمان خود بوده و جز تهذیب وتکمیل نفس و افاده و ارشاد مردم بچیزی ازتعینات بی‌ارج و هوسات نفسانی مقید نبوده شخصی وارسته و برگزیده بودی.

نگارندهٔ این سطور سال ۱۳۲٤ قمری چهل روز از دور و نزدیك مراقب احوال و اعمال آن بزرگوار بوده و بیشتر اوقات در خور استعداد خود از محضر آن بزرگوار مستفید و برخوردار شده است .

زمان‌ضایع مکن‌درعلم‌صورت مگر چندانکه‌درمعنی بری‌راه
چو معنی یافتی‌صورت رهاکن که‌آن‌تخمست‌واینهاسربسرکاه

شاد روان حاج میرزا علی در ادبیات وکلام و حکمت و ریاضیات نیز ماهر ومتبحر بود . کتاب ذخیرة المحشر فی شرح الباب الحادی عشر که از آثار باقیه اوست مقام فضل و دانش او را نشانه ایست (۱) وآنکتاب را بدینسان آغازکرده: الحمد لله الواجب وجوده الواصل لکل موجود جوده . الذی لیس لوجوده بدایة ولا لجوده نهایة وله‌فی‌کل شئی آیة . الذی ظهر فی‌الافاق والانفس آیاته و احتجب عن العقول والاوهام ذاته . . . و بدین عبارت آنکتاب را بانجام رسانده : قدفرغ‌من تسویده مؤلفه الخاطی‌الاثیم علی بن عبدالعظیم‌عفی الله‌عنهما بلطفه العمیم یوم‌الخمیس السادس عشر من رجب المرجب . من المأة الثالثة بعد الالف من الهجرةالنبویه علی‌هاجرها آلاف تسلیم وتحیة

حاج میرزا علی مبرور قریحهٔ شعر هم داشته اشعار فارسی و تازی دارد از آنجمله است

---

(۱) بنا بگواهی فاضل معاصر حاج ملا علی‌واعظ خیابانی نسخهٔ آنکتاب‌الیوم در مخزن کتب علامة العیلم میرزا محمد علی اردوبادی غرویست .

(۱) ملا مهر علی زنوزی خوئی متخلص بفدوی از اجلهٔ فضلا و ادبا ی زمان خود بوده و در سه زبان عربی و فارسی و ترکی اشعار گفت. هشتاد سا ل‌عمر کرده و درسال یکهزار ودویست شصت و دوهجری در تبریز رحلت نموده. قصیدهٔ علویهٔ او درکتب متعدد چاپ شده چند بیت آن را ازکتاب «رنگارنك» حاج‌عمادرمزی تبریزی‌نگاشته میشود:

ها علي بشر كيف بشر   ربه فيه تجلى و ظهر
اذن الله و عين البا ري   يا لهصا حب‌سمع وبصر
ما هو الله ولكن مثلا   معه الله كنا ر و حجر
علة الكون ولولاه لما   كان للعا لم عين و اثر

بنا بگفتهٔ مرحوم محمدعلی تربیت نسخهٔ نفیسی ازقصیدهٔ مذکور بخط میرزا شفیع خوشنویس تبریزی مورخ ۱۲۵۸ در دانشکدهٔ معقول و منقول تهران‌میباشد.

قصیدهٔ دیگر بزبان پارسی‌که تمام آن پنجاه و پنج بیت است درمدح یکی‌از بزرگان معاصر خودگفته و اینچنین آغازکرده:

در مزاج جهان وفائی نیست   دور ایا م را بقـائی نیست
نکنی‌تکیه بر بنای جهان   که ازآن‌سست تربنائی‌نیست
دل بدنیا مده که آن معشوق   دل نگهدار دلربا ئی نیست
می‌ندانم چه روزگاراست‌این   کاندرآن باحق آشنائی‌نیست

خون خورید ای هنروران‌کامروز
جز هنر جنس ناروائی نیست . . .

دو شعر زیر را برای میرزا احمد مجتهد تبریزی درشب رغائب‌فرستاده‌است:

در رغائب‌کانهمه‌حلواکه‌ملاخورشداست   کس نیاورد استزان حلوای‌ملاخورمرا
بر فقیه شهر لازم شد که تعزیرش کند   هرکه خواندبعدازین‌ملای‌حلواخورمرا

فی‌علی حار عقلی‌وحسر فی علی طارقلبی و نفر
فی علی ضل قوم و کفر ها علی بشر کیف بشر
ربه فیه تجلی‌وظهر
نوره انورما فی‌الاکوان قدره ارفع‌مافی‌الامکان
حبه ارحج‌مافی‌المیزان و ده اوجب‌مافی القرآن
اوجب‌الله علیناوامر

و نیز تخمیس‌ابیاتی‌که درزیارت جوادیه‌است ازآثار باقیهٔ حاج‌میرزا **علی‌آقا** تبریزی است‌که ذیلا نوشته می‌شود :

یا قاصداً فی رضاء الله حجته وزائرا من رسول الله بضعته
ان جئته قل اذا شاهدت‌قبته یا قبرطوس سقاک الله رحمته
ماذا ضمنت من‌الخیرات یا طوس
یابقعة نوررب العرش غاب بها و وفدهاکل‌خیر قد اصاب بها
وربها دعوة الداع استجاب‌بها طابت‌بقاعك‌فی الدنیاوطاب‌بها
شخص ثوی بسنا آباد مرموس
شخص‌اضاء علی الافلاك‌مهجعه شخص‌انارعلی‌الا ملاك مضجعه
شخص عظیم علی الایام مفجعه شخص‌عزیزعلی‌الاسلام مصرعه
فی رحمة الله مغمور و مغموس
اختاره الله قد هاً ثم عینه لنفسه حجة با لعلم زینه
وللهدی قبل خلق الخلق‌کونه یا قبره انت قبر قد تضمنه
علم و حلمو تطهیر و تقدیس
یا مشهداً اذن المولی لرفعته قدسارع‌الملك‌الا علی‌بخدمته
و استعفرت جبهة‌العلیا بتربته فخراً با نك مغبوط بجثته
و با لملائکة الاطهار محروس

مازلتموا یالکم نفس المحب فدی		ائمة الخلق سادات الانام مدی
مااهمل الناس یوماً فی الزمان سدی		فی کل عصر لنا منکم امام هدی
فربعه آهل منکم و مأنوس
کنتم کنوزاً لنا یغنی الفقیر بکم		کنتم کهوفاً یلوذ المستجیر بکم
فمذ مضیتم مضی منا السرور بکم		حتی متی یظهر الحق المنیر بکم
فا لحق فی غیرکم داج و مطموس
و منکم انفس سمت و واحدة		مذبوحة و لها الانفاس خامدة
والارض من فقدکم للنور فاقدة		غابت شموس الهدی منکم و شاهدة
یرجی لها مطلع ما حنت العیس
علیك منی سلام الله ما طلعت		کواکب الافق الاعلی و مالمعت
و مالبابك حاجات الوری رفعت		و مااستقامت و ماقامت و مارجعت
خنس جوارله فی الفلك تنکیس

بالجمله حاج میرزا علی مبرور در دورهٔ اول مجلس شورای ملی از جانب علماء خراسان بوکالت مجلس انتخاب و اعزام شد (راجع بخدمات او بروزنامهٔ سال ۱۳۲۵ مجلس مراجعه شود) رحم الله معشر الماضین.

فقید نامبرده اعلی اللّه درجته در سال ۱۳٤۰ قمری در شهر مشهد رحلت گزید.

میرزا محمد حسین نجات (معین الاسلام)

شادروان محمد حسین بن عبدالغفار تبریزی یکی از ادبا و فضلای معاصر و متخلص به نجات بوده. مدتی دراز در شاهین دژ (صاین قلعه) افشار و زمانی در تکاب (تکان تپه) روزگار خود را با انزوا گذرانید و درگذشت

نجات مرد خدا شناس و پاك سرشت بود که همواره و در همه جا نام به نکوئی برده می شود و هرگز نمرده است.

☆(مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند)☆

از آثار فکری و قلمی نجات آنچه به نگارنده معلوم است یکی نظم قصهٔ یوذاسف بلوهر است که مربوط بتاریخ حیات بودا مؤسس دین هندو بوده و ازمحمدبن زکریای رازی نقل شده در یولقون آغاج افشار برشتهٔ نظم کشیده و آنرا کلید بهشت نام نهاده و در تاریخ اتمام آن گفته است :

بتاریخ ختمش نجات این نوشت عطا آمـدت زو کلـید بهشت

☆(۱۳۱۰)☆

و دیگر کتاب قطوف الادب که مشتمل بریکعده امثال عربست و از حیث معنی و مفهوم سراسر حکمت و تربیت و نصیحت است که نجات تألیف و بفارسی هم ترجمه کرده وخدمتی بسزا انجام داده است . بلغ ما علیك فان لم یقبلوا فما علیك.

گرچه دانی که نشنوند بگوی هر چه دانی زنیکخواهی و پند

نگفته نماند که تألیف و طبع آن کتاب که از تاریخ ۱۳٤۰ قمری در دسترس همگان گذارده شد در اثر تشویق جناب آقای مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) بوده و بفاصلهٔ کمی مؤلف بدار بقارخت بربسته است .

در خاتمهٔ کتاب قطوف الادب با یکقطعه شعر مساعدت آقای هدایت را اشعار داشته و هم ازار باب دانش نسبت بزحمات خود بدینسان پاداش خواسته است:

گراینت ازشکر شیرینتر افتاد روا باشد کزین مسکین کنی یاد

نجات در ترجمهٔ مثل معروف (اطمع من اشعب) شرح حال و اخبار و نوادر اشعب طماع را آورده و در انجام آن قطعهٔ مشعر بر ذم طمع ورزی ساخته واینگونه آغاز کرده است .

چند ز اشعب سخن کنی وز آزش رفته ز عهدش هزار سال فزونتر

این بنده نیز در نکوهش صفت پست طمع چندشعری ساخته بود که در یکی از جلسات انجمن ادبی آذربایجان قرائت شد . اکنون بمناسبت مقام و برای اشاعهٔ نکات اخلاقی در ذیل درج میشود :

طبع طمع وارهان و آزبدر کن　　پند شنو باز حرص را بشکن پر
گرچه مثل گشته آزمندی‌اشعب　　آز توازحرص اشعب است‌فزونتر
غث و سمینرا بسان گرگ‌ربودی　　درگله نی فربهی بجاست نه لاغر
چشم چه‌دوزی بسوی‌خواستهٔ‌غیر　　کوش بسعی وعمل چومردهنرور
اصل بضاعت قناعتست که هرگز　　مرد نگردد بزر و سیم توانگر
بر کند از جای کوه را کف همت　　چند کنی‌شکوه از زمانه و اختر
بهتر اگر نان جو برنج بیابی　　زآنکه تومنت بری زکهترومهتر
گر نه گدا طبع وردل‌سفله نهادی　　به‌که زعز و شرف بسر نهی‌افسر
خویش بیارابدآنچه‌عقل پسندد　　دورکن‌ازخودهرآنچه‌مکره‌ومنکر
اطلس زربفت نیست زیورانسان　　حسن خدا داد را چه‌حاجت‌زیور
خاصیتی نام داده‌مرگل و مل را　　سرکه نگویند بر گلاب معطر
بی اثر رنك و بو شراب نباشد　　آب نریزند جای باده بساغر
منظر زیبا نیرزد آنکه دهی دل
دل بده ار بخردی بخوبی مخبر
ارزش جانست قدر و قیمت آدم
نی‌بقدو قامت‌است‌وصورت وپیکر

شیخ ابراهیم زنجانی — میرزا رضا ایروانی .

بی حد جای تأسف است که تاریخچهٔ مرحومان شیخ ابراهیم زنجانی و میرزا رضا ایروانی که از یاران عظیم الشان و ضایعات زمان ما بودند بدست نیامد . درهر دو قسمت به بعض رفقا در تهران مراجعه و تقاضا شد از خود یا ازکسان مرحومان اطلاعات موثق و درست کسب نمایند . بجائی نرسید . آقای دکتر رضا زاده شفق در روز نامهٔ شفق تهران وقتی شرح متین و مشبع در بارهٔ مرحوم زنجانی نوشته بود استدعا شد که نسخهٔ آنرا بفرستند . درپاسخ آن‌پس ازشرح حالات و بیان احساسات

خود نوشت : در باب مقالهٔ مربوط بمرحوم زنجانی افسوس آن شماره را ندارم . پس از مرك مرحوم مشیر الدوله مقاله ای نوشتم در تمام کشور غیر از بنده کسی ننوشت . در باب مرحوم بیرنك هم چیزی در ناهید از بنده انتشار یافت که گمان میکنم سبکش مطابق ذوق عالی بود و ناچار ملاحظه فرموده اید . اگر این مقاله‌ها را پیدا کردم استنساخ میکنم‌ومی فرستم تا افتخار درج‌شدن در کتاب لطیف گرانبهای عالی کسب نماید .

همچنین نگارش شرح حال و تفصیل تألیفات مرحوم شیخ‌رضادهخوارقانی‌را که مردی بزرگوار و نابغهٔ روزگار بود در نظر داشت لیکن از معاصر و معاشر او تقریباً در فاصلهٔ ۲۵ سال‌کمتر کسی مانده لذا از هر بومی ومسافر جویاشدکه شاید اطلاعات مفید بدست آید . فایده‌نداد .

آنچه دیدی بر قرارخود نماند   آنچه بینی هم نماند برقرار

تا آنکه این ایام بملاقات خلف صدق آنمرحوم دکتر محمد دهخوارقانی رسیده ازحالات پدر والاگهرش استعلام‌کردم جزیکی دو فقره بمعلومات نگارنده نیفزود زیرا در زمان صباوت دکتر ، شیخ قدس‌سره فوت‌کرده است .

((شیخ رضادهخوارقانی))

مرحوم شیخ دهخوارقانی از فضلای نامی و احرار دانشمند آذربایجان و مولدش قصبهٔ دهخوارقان هشت فرسخی تبریز بوده در سایهٔ جودت طبیعی وفطنت فطری تحصیلات مقدماتی خود را بپانزده سالگی نرسیده بپایان رسانیده عازم‌نجف شد ولی پدرش بهر سبب و منظوری بود موافقت نکرد . بفاصله‌کمی‌ازهرراهی‌بوده از پدرش استرضاکرده و بسفر عراق عرب رخت بربست . پدرش باغی را که داشت فروخت و شیخ جلیل نامی را همراه پسر خود نمود و بقصد تشرف نجف براهش انداخت از سوء اتفاق درچندفرسخی شهر نجف براهزنان تصادف کردند از نقدینه و اثاثیه هر چه داشتند دزدان به یغما بردند . پس در نهایت پریشانی و تهیدستی

وارد شده و دچار سختی‌های تهیدستی گردیدند تا در ظرف مدتی در اصلاح وضعیت زندگانی خود اندك سهولتی را جسته و مشغول تحصیل شدند .

مرحوم شیخ دهخوارقانی بیست‌وپنج سال در نجف متوقف و مشغول استکمال و تحصیل علوم بوده بیشتر اوقات را از مدرس و محضر جناب شیخ هادی تهرانی استفاده کردی .

دار وی‌تربیت از پیر طریقت بستان کآدمی را بتر از علت نادانی نیست
پنجهٔ دیو ببازوی ریاضت بشکن کاین بسر پنجگی قوت جسمانی نیست

پس از آن مدت با احراز مقام مرجعیت مسلمین به تبریز برگشتند . لیکن دهخوارقانی برخلاف سلیقهٔ رفیق واخ الزوجه اش شیخ جلیل بقیود مرجعیت ومسجد و محراب تن در نداد اگر چه از سوی مردم ارادت و اشتیاق وافر بظهور رسید . آنجناب رشتهٔ اصلاحات عمومی کشور و اجتماعیات را تعقیب کرد تاآنکه درمجلس شورای دوم وسوم وزمانی از دورهٔ چهارم بوکالت مجلس وقت گذراند و در رأس اقلیتهای مجلس احراز مقام خاص نمود .

عن المرء لا تسئل وسل عن قرینه فکل قرین بالمقارن یقتدی

در اثنا ی جنك عمومی اول بجها تی از سران و دانشمندان ایرانی گروهی مهاجرت کردند . مرحوم شیخ همدر جزو آنها هجرت نمود و مدت شش سال سفرش طول کشید . مرحوم سید حسن مدرس زودتر از همسفران برگشت و تا چها ر سال ماهی پنجاه تومان بخانوادهٔ شیخ رضا مواسات میکرد .

بعد از شش سال که شیخ به تهران برگشت و از عدم بضاعت در زحمت بود نخست‌وزیر وقت وثوق الدوله اورا بعضویت استنیاف تهران دعوت کرد و تاآخرعمر درآن کار مشغول بود .

مرحوم شیخ رضا دهخوارقا نی پنجاه سال عمر کرد و سنه ۱۳۰۲ شمسی روز اربعین در ماه صفر دارفا نی را بدرود گفت . در وقت فوت غیر از دو هزار تومان

کتاب چیزی نداشت رحمة‌الله علیه .

بهشت و دوزخت با تست در پوست چرا بیرون زخودمی جوئی ایدوست
اگر تو خوی خوش داری بهر کار از آن خویت بهشت آید پدیدار .

((مجمع ادب))

در تاریخ ۱۳٤۱ قمری مطابق ۱۳۰۱ شمسی انجمنی باسم مجمع ادب بریاست مرحوم محمد علی تربیت تشکیل یافت . جلسات انجمن در هفته یکبار در ادارهٔ فرهنك منعقد شدی .

مهنامهٔ (گنجینهٔ معارف) بمسئولیت رئیس انجمن و بمساعدت قلمی کارمندان در هرماه یکبار بچاپ رسیدی دیباچهٔ آن بقلم آقای علی اصغر طالقانی که آنگاه ریاست ادارهٔ دارائی را عهده دار بود مرقوم شده :

از تنور احساسات گرم آذربایجان و از زیر خاکستر هائیکه نا مساعدتهای زمانه در آنجا ریخته است اخگر کوچکی بنام (گنجینهٔ معارف) ساطع می‌شود وهر چند که خاصیت معروف اخگرها سوزندگی و آتش افروزیست ولی اخگر ما تنها پرتو بخشی و یگانه اثر آن تنویر عقول و افکار خواهد بود .

ادارهٔ گنجینهٔ معارف که فعلا همان مجمع ادب تبریز است غالباً کنفرانسهای علمی و ادبی و تاریخی راکه اعضاء مجمع خواهند داد در اوراق خود نشر میدهد..

دو تن از معارف پژوهان که کارمند مجمع بودند هر یك جدا گانه راجع بانتشار مهنامه مادهٔ تاریخ ساختند . در شمارهٔ یکم آقای محمد نخجوانی این‌دو بیت را نشر داد :

شد این نامه گنجینهٔ از معارف بود مستفید ازوی‌عامی‌وعارف
چو تاریخ‌سالش بجستم‌یکی گفت که بگشوده شد درز گنج‌معارف
☆(۱۳٤۱)☆

در شمارهٔ دوم از عبدالرحیم حکیم الهی (مدعی العموم‌استیناف درج شد)

گنجینهٔ معارف گنجی است پر طرائف مشحون زعلم و فرهنك هر صفحش از صحائفم
تاریخ نشر آنرا مصراع ذیل حا کیست (طالع شد از معارف گنجینهٔ معارف)
☆(۱۳٤۱)☆

در یکی از جلسات که در موضوع انتشار مجله و از سنخ مطالب آن گفتگو بود . گفته شد محض تنوع مطالب و تنهیض افکار و احساسات مردمان بومی که از وقوع یك پیش آمد ناگوار ملول و مأیوس شده اند در نخستین شماره (بدون اشاره بر حوادث محلی) چند شعری ساخته و درج شود و آنرا بعهدهٔ این بنده محول کردند ابیات زیر انشا و ثبت مجله گردید :

(حب الوطن من الایمان)

چیست که آن حاکم روح است و تن خاك ازو یافته جان بی سخن
چیست که بی چهرهٔ او گلستان لم یکن الا هو بیت الحزن
چیست که از او شده بی شك وریب دیده و دل مایل وجه الحسن
چیست که فرمانده ملك دل است گاه نشاط آید از او گه محن

هیچ قوی پنجه تر از عشق نیست
خاصه بملك دل من عشق من

عشق مرا دید جفا پیشه گشت آن بت شیرین لب و شکر دهن
منشأ هر خیر بجز عشق نیست عشق مدیر است بهر علم و فن
عشق بود مبدء عرفان حق عشق بود راهنمای سنن
در گرانمایه که آنخواجه سفت نص صریح است به حب الوطن

صفوت از اینمسئله غافل مشو
مور بکنجی خوش و مرغ ازچمن

شماره های مجله نامبرده که اکنون درنزد پیر وجوان و دسترس همگا نست گواه صادق میباشد که کارمندان مجمع ادب با چه شوق و شور در نشردادن مطالب

متنوع علمی و ادبی و تنویر افکار و تربیت اخلاق هم میهنان برنجها و کوشش ها تحمل کرده اند . خلاصهٔ آنا ر دوتن ازکارمندان راکه ملایم و مناسب این دفترهم هست درذیل می نگارد :

فضل‌الله عدل (اعتماد الوزاره)

در باب فلسفهٔ (اما نوئل کانت) وسقراط داد معنی داده وگوید :

وجوب مکارم اخلاق و لوازم آن را از قبیل ایمان بوجود صانع و ابدیت روح (امانوئل کا نت) باندازهٔ در روی شالودهٔ متین و اساس متقن و مستحکمی طرح ریزی کرده که در حق کمتر کسی می‌توان این مقدار توانائی و قدرت را معتقد گردید .

اساس حسن اخلاق :

کانت گوید منشأ و مبنای محاسن اخلاق . حس وظیفه و تکلیف است یعنی درك اینمعنی که فلان اقدام و فلان عمل وظیفهٔ فرض ذمه است کفایت می نماید که شخص بدون انتظار غایت و نتیجه بامری اقدام و یا از ارتکاب آن کف نفس کند . وقتی که شخص می گوید وظیفه و یا تکلیف ذمی من اینست که اگرچه بدارهم بروم خیانت نکنم . اینمقدار وجوب محاسن اخلاق را کافی است . پس آنچه می‌توان او را از هر چیزی بهتر دانست عبارتست از ارادهٔ خوب . ارادهٔ که تطابق باوظیفه داشته و در تحت حکومت وظیفه (که در نزدکانت از آن بقانونی تعبیر می‌شود که فی حد ذاته حاکم باشد) بوجود آید . بنا بآنچه گفته شد نتیجهٔ نظریات و ابحاث کانت درحسن اخلاق اینست که شخص آنچه راکه وظیفهٔ خود می‌پندارد بآن اقدام کرده و هیچ غایه و فایده را در اقدام خود عامل مؤثر قرار ندهد . کانت این عقیده را استقلال اراده نام گذارده و میگوید اگر حسن اخلاق را جز ارادهٔ مستقل و ناشی از وظیفه امر دیگر تصور کنیم قهراً اعتراف با سارت خود نموده و یا خویشتن را مزدور قرار داده ایم زیراکه در راست گوئی اسیر نتایج مطلوبه بوده و یا بغرض

تحصیل مزد اقدام بخیری کرده ایم . .

«کانت» گوید : میان وظیفه و سعادت ملایمت و تلازمی هست که معاًاین تلائم و ملازمه در دورهٔ زندگانی ما بوجود نیامده و اغلب اعمال بی اجر و جزامشاهده میشوند . پس وجود یك صانع عادلی محرز و ثابت می‌شود که بتواند اعمال حسنه را اجر داده و بد خویان را بکیفر برساند .

«کانت» سخن خود را باین نحو خاتمه میدهد که : آزادی ، بقای روح ، وجودصانع عالم را نمی توان با علم و صنعت ثابت کرد ولی وجدان برای اثبات هر سه از این اصول کافی است . زیرا که حسن اخلاق بدون این اصول سه گانه ثباتی ندارد . و هم چنین میگوید علم وصنعت ما را تنها بظواهر اشیاء آشنا ساخته و اعتقاد بوجوب حسن اخلاق و اطلاع از حقایق اشیاء نتیجهٔ وجدان است .

(سقراط)

چهار صدو هفتاد سال پیش از مسیح علیه السلام در آتن متولد شد پدر او (سوفر و نیك) حجار بوده ومادرش (فنا رت) از قابله گی تحصیل معاش کردی .

سقراط در بدو جوانی بحرفت پدر مایل شد ولی دیر نکشید که طالب حکمت شده و بکلی اوقات خود را صرف تحصیل علوم کرد . صورتی نا موزون و سیرتی نیکو داشت . چنانکه در حسن خلق کمتر کسی را قرینهٔ او توان شمرد و بهمین جهت است که در زمان خود او را اعقل ناس خطاب میکردند .

سقراط هر گز از وظایف آدمیت چه دایر بر زندگانی شخصی و چه راجع بر تکالیف وطنی وچه از حقوق مربوط بر کلیهٔ نوع بشر ذرهٔ در همه عمر فرو گذاری نکرده . غالبا پای برهنه راه میرفت و از مصائب روزگار شکوه نمیکرد . چنان صبور و بردبار بود که کسی او را در حالت غضب ندید . در جنگهای عدیده (به نفع کشور خود)داد مردانگی وشجاعت داد . در حال غلبه بدشمن بمدارا رفتارمیکرد و در مغلوبیت سر مشق تحمل و توکل بود .

در حین سعادت وکامرانی غرور بر خود راه نمیداد و در هنگام سختی و نکبت آثار ملالت از او ظاهر نمی‌شد : چه‌که واقعاً بمقامی رسیده‌که غم‌وشادی در نظرش یکسان می نمود . زیراکه خاطر او را توجه بر آن بود که وظایف وجدانی خود را در هر وقت و در هر نقطهٔ زمین بجا آورد از نتیجه بکلی فارغ الخیال بود . « غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد . . » در هر جا مجمعی سراغ میکرد به بهانهٔ درآن مجلس حاضر شده و به تبیلغ عقایدخود می پرداخت. گاهی در دکاکین اهل حرفت و وقتی در مدارس و بعض اوقات در گذر گاهها ی‌عمومی نشر حکمت کردی و باندازهٔ در وعظ مهارت رسانده که سخنان او در هر مزاج و در هر طبقهٔ مؤثر می افتاد چون فقرا را بیشتر دوست میداشت با ایشان در خور فهم آنها صحبت میکرد . در مجلس اغنیا بازبان دیگر تبلیغ‌نمودی .

درکارهای سیاسی سقراط را عقیده بر آنست‌که متصدیان امور باید صلحا و عقلای قوم باشند وحکومت نه بزور و اجبار نمایند بلکه به نصیحت و تعلیم مردم را از نیك و بد حال مستحضر سازندکه خود با میل و رغبت قوانین مکارم اخلاق را در همه اوقات مراعات نمایند . سران قوم تا صلاح دولت و رفاه ملت را یگانه مقصد و مقصود خود قرار ندهند محالست‌که لیاقت امور مملکتی را باطرزی که ذکر شد دارا باشند .

در الهیات عقیدهٔ سقراط بر آنست‌که خدائی وجود داردکه ماکنه آن را با عقل قاصر بشر پی بردن نتوانیم چون حسن اخلاق اساس فلسفهٔ اوست لابد تدین بمذهبی را واجب شمارد . زیراکه این مسئله متفق حکماست که بدون اعتقاد بر وجود خالق عادل‌که تدین بیك دین هم مستلزم آنست مکارم‌اخلاق را محالست‌که در روی یك اساس متین قرار داد . . .

(محمدعلی تربیت)

شادروان تربیت در نتیجهٔ تتبع و تحقیق از کتابخانه های داخله و خارجه

مقالات گرانبها تهیه ودر مجلهٔ «گنجینهٔ معارف» منتشر ساخت . مانند مقالات موسیقی و موسیقی شناسان ایران - حکیم زلالی خونساری - بربط - ار غنون - بزرگمهر خاقانی و غیره . در مقالات تاریخ و فلسفهٔ شعر گوید :

شعر اندیشه و خیالی است که از تأثرات قلب در ذهن شاعر تولید میشود تأثر هم نتیجهٔ انعکاساتی است که از حوادث کون و مناظر خارجی بعمل می‌آید و برحسب قانون مقرر در علم (فیز یولوژی) هر حسی که از یك حرکتی تولید گردد بحرکت دیگر تبدیل میشود شعرا نیز بالضرورة مجبور میشوند بر آنکه نظایر آن تأثرات را بوجه احسنی ترتیب داده بدیگری تلقین بنمایند و لهذا مولدات آن تأثرات را هر چه باشد اساس وصف بواسطهٔ استعاره و کنایه و تمثیل بقالب خیال ریخته و با زبان بیان اظهار مرام نمایند .

افلاطون گوید : همچنانکه فولاد نخست از مجاورت عنصر آتش نرم وملایم میگردد و بدرجهٔ ذوب و غلیان میرسد . دلهای سخت نیز بواسطهٔ استماع ترانه‌های لطیف و چامه های خوش آهنك کسب ملایمت میکنند و بمرتبهٔ شور و هیجان میرسند . خواجه نصیر در اخلاق ناصری آورده : گاهی از خواندن یکشعر چندان تأثیر در نفس حاصل میشود که بسالهای دراز رفع آن میسر نگردد .

ابن رشیق درکتاب العمدة گوید ، و انما سمی الشاعر شاعراً لانه یشعر بما لا یشعر غیره یعنی ذکاوت و فطانت شعرا بعضی از دقایق و نکاتی را کشف میکنند که سایرین از ادراك آنها عاجزند بعلت اینکه طائفهٔ شعرا بواسطهٔ قوهٔ تخیل و بشدت احساساتیکه ما بین نفس خود و عالم خارجی دارند احاطهٔ فکر و قوهٔ انتباهشان بیش از دیگران نضج یابد و قدرت و تشخیص و اقتباس در فطرت آنها بیشتر ازسایرین به تکامل میرسد وازکثرت انهماك بمقام جذبه وشوق نیز نائل میگردند وازحقایق واسراری محظوظ و ملتذ میشوند که دیگران بآندرجات نمیرسند (۱)

باورقی نمره(۱) درصفحه بعد

مرحوم تربیت در مقالهٔ انشاء منشیان پارسی پس از ایراد شرحی سودمند بمنشآت و تألیفات خواجه رشید الدین بترجمهٔ کلمات قصار علی بن ابی طالب علیه السلام (منتخب جاحظ) که از آثار خواجه رشید می‌باشد اشعار کرده و نمونهٔ آنرا بدینگونه نوشته است :

الکلمة الثالثة

الناس بزمانهم اشبه‌منهم بآبائهم . ترجمه تازی : الناس یشبهون بزمانهم لآبائهم و یحاکون بابائهم لا قدامهم فکل من اهانه الزمان اهانوه و کل من اعانه الزمان فاعانوه .

ترجمه پارسی : مردمان در زمانه‌نگرند وبافعال اواقتدا نمایند.هرکرازمانه بنوازدایشان‌بنوازند وهرکرا زمانه‌بیندازدایشان‌بیاندازندو برسنت‌پدران‌خویش‌نروند و بگذشتگان خویش تشبه نکنند . ترجمهٔ منظوم :

خلق را نیست سیرت پدران　　همه بر صورت زمانه روند

حاشیه شماره (۱) از صفحه پیش

(۱) نظامی سمرقندی در چهارمقالهٔ خود گوید : شاعر باید که سلیم‌الفطرةصحیح الطبع جید الرویه دقیق النظر باشد . در انواع علوم متنوع باشد و دراطراف رسوم مستطرف زیرا چنانکه شعر درهر علمی بکار همی‌شود هرعلمی درشعربکار همی شود و شاعر باید که در مجلس محاورات خوشگوی بود ودرمجلس معاشرت خوشروی وباید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفهٔ روزگار منظور باشد وبرالسنهٔ احرار مقروء . برسفاین بنویسند و در مداین بخوانند که‌حظ اوفر وقسم افضل از شعر بقاء اسم است و تا منظور ومقروء نباشد این معنی‌بحاصل نیاید و چون شعر بدین درجه نباشد تأثیر اورا اثر نبود و پیش از خداوند خود بمیرد وچون او را دربقاء خویش اثری نیست . در بقاء اسم‌دیگری چه‌اثرباشد .. (مؤلف)

((میرزا علی ایروانچی متخلص بواله))

فضل و دانش او بفضل و دانش معاصرین خود فائق آمدی و پاکی اخلاق او همواره مورد توجه و پیروی اهل صلاح بودی. انجام عبادات بدنی را مراقبت خاص داشت. در بلندی مرتبت فضل او این بس که محض تجلیل و قدرشنا سی سالی یکی دو مرتبه حاج میرزا حسن مجتهد طاب ثراه که در ادبیات هم نابغهٔ زمان بود بمنزل واله می آمد و با وی مذاکرهٔ علمی و ادبی میکرد.

شادروان واله بباز رگانی مشغول بوده وزندگانی خوش و آبرومندی داشت. لیکن دارائی او مانند بسیاری از تاجران تبریز دستخوش انقلابات بعض کشورهای همجوار گردیده از روی ناچاری بآموزگاری مشغول گردید.

از جملهٔ مشهودات دل آزارکن طرز تلقی و معاملهٔ یکی از رؤسای فرهنگ بود که روزی چنان مرد بزرگوار و عفیف النفس را از اینراه که چاپلوس و متملق نبود بی بهانه و موجبی پرخاش وتوهین کرد. صدق من قال فداه من سواه : النا س بزمانهم اشبه منهم بآبائهم.

افلاطون حکیم گوید : بمردم با آن نظر نگاه مکن که پیش آمد های زما ن او را جای داده بلکه بمکا نت و بهای حقیقی او بنگر که ارزش طبیعی اوست.

در تاریخ ۱۳٤٦ واله با نهایت عسرت وحسرت از توقیفگاه پست بدارالامان بقارخت بربست و از چنگال درندگان آدمی صورت خلاص شد.

از آثار ادبی واله چند بیت از قصیدهٔ فاطمیه اش در خاطر ما نده است :

ایا با نوی کونین و ایا محبوبهٔ داور / ایا صدیقهٔ کبری چراغ آل پیغمبر
تو بنت قطب افلاکی تودخت شاه لولاکی / مر اورا بضعهٔ پاکی مراورا نازنین دختر
ایا حب تو حب رب ایا بغض تو بغض رب / نبی مصطفا یت اب ولی والیت همسر
تو حقا عصمته الیهی هم آغوش یدالهی / توجفت قدرة الیهی زهی جفت وزهی شوهر
قمر نعل نعال تو خور ازعکس جمال تو / فلك محو کمال تو ملك بردرگهت چاکر

همه دستیم و دامانت همه چشمیم و احسانت　　چه غم او را که تاری در کفش باشد از آنچادر
معاذالله از آنروزی که داد ازداد گرخواهی　　مبادا زقهر قهاری بسوزد هرچه خشك و تر
شا دروان واله بندرت شعر ترکی نیز گفتی ٠ این یکشعر ازیك غزل اوست
محیر بر عمارتدر رضای خاطر جانان
که تعمیر بناسنده چالشد وقچه شکست اولدوم

((علی اکبر عماد متخلص برمزی))

از فضل و کمال بهرهٔ بسزا داشته و از اخیار زمان معاصر بشمار است . در ردیف ارادتمندان مرحوم لنکرانی و کارمندان انجمن صفا بوده و تا اینزمان زیاده ازهشتاد سال عمر گذرانده است . هنوزارباب ذوق و دانش از افادات معنوی و اخلاقی رمزی بهرمند هستند .

کتاب رنگارنگ (۱) در چهارده مجلد از تألیفات اوست . محض تخلید نام و یاد ایام همپائی یکرباعی و یك قطعه از آثار ادبی او در زیر نگاشته می‌شود :

چه حکمت است که مردست رنج اهل هنر　　در اینزمانهٔ غمخانه بی هنر ببرد
مدام خون جگر باغبان خورد از چیست　　که در نتیجه مگر منعمی ثمر ببرد

(قطعه)

اول خدا قضا و قدر سر بسر نوشت　　زآن پس ز آب و خاك گل آدمی سرشت
ای نور چشم من قلم نقش کاینات　　بردست اوست آنچه کشد خوب یا که زشت

---

(۱) این قطعهٔ ملمع از کتاب رنگارنگ و اثر فدوی خوئی است :
انتهی الآمال وتم اللیال　　وانتهی الاوقات وضاق المجال
روز وشب و سال و مهم شد ز کف　　حیف از آن روز و شب و ماه و سال
جاء مماتی کمجئی السموم　　مر حیاتی کمرور الشمال
منکر عشق تو ندانی که کیست　　آنکه ندانسته یمین از شمال

نیکی نه جامه ایست برازندهٔ همه   معلوم نیست پنبهٔ اینجامه بر که رشت

در دوزخست معتکف کعبه ای عجب
سوی بهشت میرود آنسا کن کنشت
آسوده باش رمزی آخر همان بود
آندانه راکه روزازل دست حق بکشت

(کریم آقا صافی)

از خانوادهٔ جلیل حاج جعفر دائی و مردی وارسته ، درست ، میهن دوست بود . در صفای ظاهر و باطن و دوستی و وفا داری و امانت و راز داری و مناعت نفس یگانهٔ روزگار بود . درکارهای اجتماعی فداکاری او ازصفات بر جستهٔ آن خجسته مرد شمرده می شد .

صافی از دوستان نزدیك نگارنده بوده و من بفضایل صوری و معنوی او آشنا بودم . صافی علاوه بر قریحهٔ شعر آوازخوش و دلنوازی داشت هنوزصدای گیرا و اشعار سوزان و جا نگذارش در ایام سوگواری بفاصله بیست و پنج سال در گوش طنین انداز است :

ای چشم مستی رشك غزالان ملك چین   توکمه سیاه زلفوی رخسار ه چین بچین
بوخرمن اوسته نیلسین آواره خوشه چین   وارقور خوسی که دستهٔ سنبلدن آیریلا

هنوز درپیش چشم است که بی اختیار سیل دیدگان اشکبار اهل شهر ازبازار تبریز جاری شدی .

یکمدتی صافی با چند تن دیگر از شعرای وقت با مرحوم محمد جعفرخیاط معروف بمخترع مأنوس و مربوط بودندکه او هم مردی عارف منش و نکته سنج و نازك خیال بود . غالباً رفقا برای طبع آزمائی انشاء مطلعی را از مخترع تقاضا میکردند بیاجابت هم میرسید .

مخترع مردی بسیار مؤدب وکم سخن بودآهسته ولی بس مؤثر حرف میزد .

روزی استادی راکه همه ریزه خوار خوان فضیلت وکمال اوبودند بالطف بیان‌خود وا داشت یکرباعی را از اشعارخود (اصرار داشت‌احدی نداند ومیگفت اشاعهٔ‌بعض سخنان نارواست) فاش کرد این است رباعی :

باده خوش و بانگار ساده خوشتر وآنساده نگار شاهزاده خوشتر
از ساده نگار و شاهزاده باده از هر چه‌خدا داده نداده خوشتر

باری اشعاری‌را که‌صافی‌درمرثیه‌گفته‌بود بدستیاری سید ابراهیم سعادت بطبع رسانید . لیکن از قصاید و قطعات و غزلیات او پس از رحلتش سراغی نشد . از قرار مسموع برحسب وصیت خود آنها را نابود کردند . غافل از اینکه سخن‌مانند دانه های گندم است که هرچند خاك و آب و هوا نا مساعد باشد و همهٔ تخم نروید باز بوته‌های چنددر گوشه و اطراف مزرعه سردرآورد و سبزمی‌شود . این‌دورباعی اثر طبع صافی است :

از زلف برخ تو تا نقاب افکندی دل را بهزارپیچ وتاب‌افکندی
با بودن آفتاب کس سایه ندید تو سایه بروی آفتاب افکندی

دل‌گوشهٔ‌گیسوی توکاشانه‌گرفت او باز حدیث شادی‌افسانه‌گرفت
ار خانهٔ خود سیه‌نمیخواست‌دلم اندر سرزلف تو چرا خانه‌گرفت

این‌چندبیت از اشعاریست که‌هنگام تجاوز بیگانه وخلع محمدعلی‌میرزاگفته:

گر دهم‌شرح من‌این تازه پریشانی‌را ایوطن داده بباد
دل چوگیسوی پریشان‌شودایرانی‌را ای بدینمرحله شاد
بحریم حرمت دعوت بیگانه چرا کو تر را رسم حیا
همه در ناله چنین بیهده مهمانی را کشم از دست توداد
خانهٔ راکه‌مراور است نه‌دیوارونه‌در بردش راهگذر
خاصه آنخانه‌که دزداست نگهبانی‌را خانه از دست بداد
ازخدابودکه معزول شدآنشاه‌جهول شاد مانم نه ملول

پشت پا زد بهمه شوکت سلطانی را نام او زنده مباد

صافی خواب طولانی را به تنگدستی و پریشانی ترجیح داده در سال ۱۳۴۸ قمری بامرض تیفوئید از سرای عاریت برجسته و از آلام‌زندگی برست .

عمری که به تنگدستی گذرد آن به که بخواب‌یابمستی گذرد

از شعرای‌تبریز (ذهنی) در تاریخ فوت مرحوم صافی اشعاری ساخته که‌این دو بیت‌از آنجمله است :

سلطان عاشقانرا عاشق‌زجان ودل‌بود زادره‌عشق‌جانان شد بی‌گمان‌بصافی

تاریخ سال فوتش ذهنی چنین سراید (ماراگمان که گردد جنت‌مکان‌صافی)

☆(۱۳۴۸)☆

((میرزا رحیم خان بهشتی))

شادروان بهشتی (مشیر الاطبا) از پزشکان معروف تبریز و بر گزیده ترین کسانی بود که از حوزهٔ درس مرحوم لعلی استفاده کرده اند .

بهشتی از اختلاط مردم و هرزه پائی اجتناب داشت . رئوف ، دستگیر فقرا ، معرض‌از دنیا ، راستگو ومتین بود . اوقات اضافی‌خودرا درکارهای سودمند همگانی بویژه در پیشرفت فرهنك و تربیت نو باوگان بسرمی‌برد . مدتی بصدارت هیئتی که مدرسهٔ سالاریه را اداره میکردند انتخاب و تعیین گردید .

بهشتی تألیفات هم دارد رسالهٔ مدنیه در دفاع از دین اسلام درمطبعهٔ سنگی مرحوم اسدآقاچاپ شده . کتابی‌در مضرات مسکرات‌وتضعیف قوای عقلی نوشته‌است

بهشتی با اینکه کم حرف بود و عفت اخلاقی داشت بذله گو و ظریف بود . روزی یکی‌از آشنا یان که بد صورت‌و زشت بود از وی دوای استفراغ خواست . فوراً از جایش بر خاست و آیینه بدست مریض داد .

در مجلس مهمانی غذائی آوردند که بسیار نامطبوع بود یکی از هم جلیسان از او پرسید که عقیدهٔ شما در بارهٔ این غذا چیست ؟ گفت فرقی که با غذاهای دیگر

دارد املائی است . یعنی قضا ست .

اکنون که به نگارش این سطور مشغولم مقداری از اشعار مرحوم بهشتی در دسترس بنده است ولی بنوشتن یك قطعهٔ وطنی که گواه میهن دوستی و احساسات درونی اوست اکتفا میشود :

ای وطن ای مادر عزیزتر ازجان جان عزیزان همه بخاك تو قربان
هر که نه حب تو بردلست نه آدم هر که نه عشق تو برسر است نه انسان
حب تو با شیر اندرون شده بر تن عشق تو با روح راه یافته بر جان
زار و زبون آنچنان که بینمت از چیست خوار و ذلیل از چه گشتهٔ تو بدینسان
آه چه شد آن تهمتنان رشیدت آه کجا رفت زال و رستم دستان
خنجرشان آشنا بحنجر دشمن چون لب طفل رضیع برسر پستان
سطوتشان لرزه برفرنك فکندی بود هراسان جهان ز صولت ایشان
فتح و جهانگیری و شجاعت و غیرت بود ز ایرانیان نشانه بدوران
تا خلفان قدر و قیمت تو ندانست گوهر پر قیمتت فروخت بارزان

گر بر هت خون خویش ریزم از آن به
خون دل آرم برون زدیدهٔ گریان

مرحوم بهشتی در هشتم ماه صفر ۱۳۵۱ قمری درگذشته در گورستان طوبائیه تبریز دفن شده است .

تاریخ فوتش را فرزند ارجمندش : کمال الدین بهشتی . اینسان انشا کرده و در سنك مزار پدر نوشته است :

هزار و سیصد و پنجاه و یك بهشت صفر نمود روح بهشتی سوی بهشت سفر

((میرزا رضا عدل امینی))

میرزا رضا پسر میرزا مهدی امین التجار بن حاج سید هاشم بن حاج سید حسین تبریزی . فقید نامبرده در مقام مفاخرت باین بیت تمثل کردی :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم   اذاجمعتنا یاجریر المجامع

عدل امینی در تاریخ یکهزار و دویست و هشتاد و پنج (۱۲۸۵) درشهر تبریز متولد شده تا سن هیجده سالگی باشوق زیاده و ترغیب و مراقبت پدرش مشغول تحصیل بود . چون مرحوم امین التجار فوت کرد میرزا رضا از تبریز بمراغه کوچ کرد (درآنجا علاقهٔ ارثی داشت) از حسن تصادف حاج میرزا عبدالجبار ایروانی که از دانایان برگزیدهٔ زمان خود بود در مراغه سکونت داشت . برای عدل امین در دیگری از سعادت باز شد ازحوزهٔ درس ایروانی بمراتب بالاتر رسید و بیشتر استفاده کرد . (نگارنده نیز بفیض محضر او رسیده)

(شبنم باآفتاب رسانید خویش را   ازهمتست هر که بهرجا رسیده است)

پس از ده سال توقف درمراغه به تبریز مراجعت کرد . بدستیاری وراهنمائی بعضی ازخویشاوندان بکارمندی ادارهٔ شهرداری منصوب شد . دیری نگذشت دراثر انقلاب تبریز شهرداری تعطیل شد از راه ناچاری متنا و با در ادارات گمرك و دارائی و ثبت اسناد کار گزید .

عدل امینی بسیر بلاد و سیاحت آفاق بی اندازه مشتاق بود ولی تنگدستی و موانع خانوادگی او را از سفر منع کردی . هنگام آرزومندی و تأثر این شعر را ترنم کردی .

صائب ، دلم سیاه‌شد از تنگنای شهر   پیشانی گشاد بیابان آرزوست

سال ۱۳۰۱ شمسی بود که فقید مبرور از سفر زیارت مشهد رضوی برگشته بمجله گنجینهٔ معارف از مساعدت قلمی دریغ نداشته و مقالات مفید نوشت بعناوین مختلف : جریده و مجله . علامت خضرا یا شعار بنی هاشم . حارث بن کلدهٔ ثقفی طبیب عرب .

از دیوانهای استادان سخن بگلستان و بوستان سعدی و اشعار منوچهری و صائب تبریزی و سنائی غزنوی ممارست داشت و غالب اشعار آنان جزو محفوظات

او بود . بمثنوی مولوی چندان تمایل نداشت .

سید رضی عدل امینی برادر زادهٔ آنمرحوم که تربیت‌شدهٔ اوست گوید : روزی از دفتر سوم مثنوی قضیه وکیل صدر جها ن را میخواندم بی تا بانه از جذبـهٔ شوق کتابرا بر داشته بمحضر استاد شتافتم و این بیت را در حال آشفته خواندم :

بدر می‌جویم از آنم چون‌هلال   صدر میجویم در این‌صف نعال

استاد را سخت کارگر افتاد و کتاب را از من بگرفت و ببوسید و آنحکا یت را با آهنك سوز ناك از صدر تا ذیل‌بخواند و بگریست . پس‌از آن همواره‌نام‌مولانا جلال الدین را باحترام یاد کردی .

عدل امینی‌بیشتر اوقات ازکثرت‌گرفتاریها و تأثرات درونی‌بی حوصله‌وگرفته بودی اوقات ملالت و تنگدستی این قطعه را ازخاقانی زمزمه‌کردی :

بخدائی‌که زنده و باقی است   که من امروز طالب مرگم

باورم دار این حدیث از آنك   صعب رنجور و نیك بی برگم

استاد فقید پنجدفتر از خود بیادگار گذاشته که مشحونست با انواع پند و حکمت و موعظه و مغازله ومدح و قدح وجد و هزل . منتخبات ازگویندگان و فضلای فرس و عرب از ازمنهٔ قدیم تا دورهٔ معاصر . شرحی بالفیه حجة الاسلام نیر نوشته که خواندن‌و فهمیدن آن برهرکسی میسر گردد . شروح وتعلیقات او برقصاید و قطعات استادان سلف نه چندانست که برشمار آید .

عدل امینی اشعار خود را نمی‌پسندو مایل به نشر آنها نبود . از قرار اظهار نزدیکان و همرازان او جزده شعرکه‌درپاسخ نامهٔ منظوم یکی‌ازدوستان‌نوشته کسی از اشعار او ندیده‌است .

در سنه١٣١٤ شمسی پس از آنکه ششماه در بستر ناتوانی بسربرد دربیستم ابانماه درگذشت با اسفهاوحسرتها بخاك سپرده‌شدمرقداودرقبرستان‌کوی‌سیلاب‌تبریز معروف‌بباغ صفاواقع‌و زیارتگاه مریدان وآشنایان‌و محل‌آمد وشد اهل عرفان است

آقای عبدالوهاب گیلانی متخلص بحدیدی در سوگواری آن بزرگوار گوید:

رضای عدل امین آنسلالهٔ حیدر — که داد و عدل وورع کردیش بجان تمکین
ادیب و بارع و کامل لبیب و نیکنهاد — که در جهان نبدش کار جز حمایت دین
ز جور و کینهٔ دنیای دون بی بنیاد — دریغ و درد فروهشته دیدهٔ حق بین
زمرك او شده از دیده هاروان بم خون — زماتمش همه روشندلان بسوك و غمین
کشید ناله ز دل از فراق او دانش — روان فضل و ادب گشت در حنین و انین
بچرخ کرد عطارد ببر لباس سیاه — درید پیرهن از غصه والم پروین

نگارنده این نامهٔ اسف انگیز نیز در تاریخ فوت و فقدان آن مرد نجیب و اصیل اینچند شعر را انشا نموده :

میرود بر آسمانها نالهٔ دل از زمین — بگذرد از سطح غبری آه بر عرش برین
دائم از ناسازی ایام در کام شرنك — روز و شب دل از جفای چرخ دون باشد غمین
بسکه از جام زمانه خورده ام زهر فراق — کام جان شرین نگردد با وصال حور عین
رفت مردی از جهان کو مأمن اسرار بود — از کف آن آرام جان را برد دهر از مکر و کین
مظهر عشق و محبت مبدأ ذوق و ادب — معدن علم و عمل مصداق آیین بود و دین

دوش هاتف داد ازغیب این چنین برمن نوید
باش آگه (یافت آمرزش بحق عدل امین)

☆(۱۳٥٤)☆

((دانشمند معظم یوسف اعتصامی))

پدرش ابراهیم مستوفی از اعزهٔ نجبای آشتیان بوده در جوانی به تبریز آمده و تاپایان عمر در آنجا اقامت گزید. یوسف اعتصامی در تبریز متولد گردید. پس اعتصامی تبریزی بوده. اگر تاریخچهٔ آن فاضل هنرمند در این نامه ذکر نمی شد. نگارش ناچیز ما دچار نقصان مهمتری شدی و نقض غرض گشتی : و از لحاظ فضل و فضیات شخص مرحوم اعتصامی حق او مهجور و مجهول ماندی.

یکعمر مواظبت بتربیه و تحلیهٔ نفس ، تعلیم و تزکیهٔ کسان وفرزندان . خدمت بی وقفه و بی‌تظاهر بمعنویات جامعه بی آزاری بهرچیز و بهرکس . صفوت‌وخلوص با دوستان یکدل . محصل‌تاریخ حیات شصت وسه سال یوسف اعتصامی بوده .

پس از آنکه‌درمهدتربیت‌پدروالاگهرومعلمین‌منتخب‌به‌تحصیل‌مقدمات‌پرداخت سپس باشوق‌غریزی‌وسوق‌طبیعی بی‌عدیل‌خویش‌به‌تتمیم فضایل‌وتکمیل‌علوم‌ادامه داده علاوه‌برعلوم‌ادبیه‌عربیه،فقه‌واصول‌و منطق‌و کلام‌وحکمت‌قدیم‌بسزاآموخت. درخطوط اربعهٔ نستعلیق و نسخ و شکسته و سیاق از بسیاری از استادان سلف گوی سبقت ربوده و ازعلوم حدیثه هم بهره های وافی برداشت .

در زبان ترکی اسلامبولی دبیری شیرین سخن و در فرانسه مترجمی‌توانا و در لسان ادب عرب بالخصوص از ائمه وارکان بشمار بود . بیست سال از عمرش نرفته بود که‌کتاب « قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب » عربی اورا مصریان جزو کتب مدرسی (کلاسیك) قرار دادند و دیری برآن‌نگذشت‌که ادبای ساحل نیل بر کتاب عربی دیگر او « ثورة الهند » تقاریظ غرا نگاشته ومطابع بولاق و قاهره در خرید حق طبع آن بریکدیگر پیشی جستند .

فاضل‌کامل علی اکبر دهخداگوید تألیف و طبع‌کتاب « تربیت نسوان» سال ۱۳۱۸ قمری اعتصامی در امر حقوق و آزادی زنان در بحبوحهٔ تعصب عام خاصه در تبریز آنروزی نمونه یکی از نوادر شجاعتهای ادبی است . همسنك صدای قواوا لا اله‌الاالله تفلحوادر جبل حری وابرام درحرکت‌کرهٔ ارض درمجمع‌آنگزیتورهای نصاری‌و بشهادت تاریخ یوسف اعتصامی‌در تبریز اولین‌کسی است‌که لوای این‌حریت افراشته و بذر این‌شجر باروررا کاشته‌است.

مرحوم عبدالرحیم طالبوف در باب رسالهٔ تربیت نسوان بمؤلف اومی‌نویسد :

فدایت شوم دو نسخه تربیت نسوان با مکتوب محبوب جنابعالی رسید کتابچهٔ را از اول تاآخر خواندم آفرین برآن قلم شیوا رقم صد مرحبا برآن‌سلیقهٔ

معنوی که سنك گوشهٔ بنای عمارت بزرك تمدن لا بدمنه وطن راگذاشتی که درآتیه در مجالسی که نسوان ایران دعوی تسویهٔ حقوق خود را با نطقها ی فصیح و کلما ت جامعه اثبات می کنند . از مترجم « تربیت نسوان » تذکره و وصافی خواهندنمود... علی الحساب تشکر خود را بزحمت و خیال و استعداد جنا بعا لی مینمایم و توفیق معارفخواهان را از خداوند مستدعی میشوم . انشاء الله بعد از این بتألیف وترجمهٔ کتب نافعه موفق شوید .

مخلص واقعی شما عبدالرحیم تبریزی ۲٦ شعبان ۱۳۱۸

با لاجمال مبرور یوسف اعتصامی در حدود چهل وپنج مجلد (آنچه ما اطلاع داریم) تألیف وترجمهٔچاپ شده و بطبع نرسیده از آثار قلمی خود بیادگار گذاشته است . علاوه بر اینها نگارش مجلهٔ بهار ماهیانه در ظرف دوسال (۱۳۲۹ و ۱۳٤۱) اولین دفعه بقلم آن استاد معظم بوده است .

در نتیجهٔ همین ولع و شیفتگی بکتا ب و ترجمه و تأ لیف در قسمت عمدهٔ عمر خویش از خدمات دولتی ونوع آن برکنا ر ما ند و با میراث متوسطی از پدر قناعت ورزید . تنها در دورهٔ دوم با برام رفقای حزبی وکالت مجلس‌شورای ملی را قبول کرد و در سالهای آخری بریاست کتا بخا نهٔ مجلس و عضویت کمیسیون معارف رضا داد . و در اینمدت کوتاه سه مجلد ضخیم بر چندین هزار جلدکتب کتا بخا نه فهرست نوشت که دوجلدآن بچاپ رسیده و سومی هنگام وفاتش دردست‌طبع بود .

آخرین اثر مرحوم اعتصام الملك ترجمهٔ سیاحت نامهٔ فیثاغورس است که پس از طبع آن مترجم بزرگوار در شب یکشنبه ۱۲ دیماه - ۱۳۱٦ داعی حق را لبیك گفت .

چهار پسر و یکدخترکه خلف صدق پدر بودند ازشادروان اعتصامی بازماند پروین اعتصامی یکی‌از بازماندگان بودکه در میان زنان‌ایران بشها دت‌تا ریخ یگانه و فرید وگوهر رخشندهٔ اکلیل مفاخر عصر حاضر بوده که گویندگان ونویسندگان

زبر دست معاصر از وصف کمالات ادبی او عاجز شدند . بالاخره نویسندهٔ بزرگی چنین ثنا گفت : دختر آقای اعتصامی جز چنان نبایستی بود و نیاز بستایش دیگران ندارد . متأسفانه در خلال نگارش این دفتر ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ روزنامه اطلاعات از افول شمس آسمان ادب و غروب غرهٔ ناصیهٔ عفت و کمال (پروین اعتصامی) که بشهادت همهٔ دانشمندان معاصر بی همال بود آگهی داد . هرچه وهرچند در سوگواری این ضایعهٔ الیم نگاشته شود حق او ادا نخواهد شد . جز آنکه یکقطعه از اشعار آن هزار دستان گلشن ادب را درج نماید تا هر کس در خور ذوق و ادراك خود آن نابغهٔ عصر را بشناسد و ببزرگی مصیبت پی ببرد :

آهوی روزگار نه آهوست اژدراست — آب هوی وحرص نه آبست آذراست
زاغ سپهر گوهر پاك بسی وجود — بنهفت زیر خاك و ندانست گوهراست
در مهد نفس چند نهی طفل روح را — این گاهواره راد کش وسفله پروراست
هر کس ز آز روی نهفت از بلا رهید — آنکو فقیر کرد هوی را توانگراست
در رزمگاه تیرهٔ آلودگان نفس — روشندل آنکه نیکی وپاکیش مغفراست
در نار جهل از چه فکندیش این دلست — در پای دیو از چه نهادیش این سراست
شمشیرها است آخته زین نیلگون نیام — خونا به ها نهفته در این کهنه ساغراست
تا در رك تو مانده یکی قطره خون بجای — در دست آز از پی فصد تو نشتر است
همواره دیدو تیره نگشت این چه دیده است — پیوسته کشت و کند نگشت این چه خنجراست
دانی چه گفت نفس بگمراه تیه خویش — زین راه باز گرد گرت راه دیگراست
در دفتر ضمیر چه ابلیس خط نوشت — آلوده گشت هرچه بطومار ودفتراست

از سنك اهرمن نتوان داشت ایمنی
تا بر درخت بارور زندگی براست

((شادروان محمد علی تربیت))

فرزند مرحوم میرزا صادق جد اعلای او میرزا مهدیخان وزیر و منشی نادر شاه

بوده . فقید نام برده (تربیت) در خرداد ۱۲٥٦ شمسی در تبریز تولد یافته و تا اوایل جوانی به تحصیل مقدمات علوم متداوله وقت و پس‌از آن تاجائی که دسترس بوده و وسایل داشته به تحصیل علوم طبیعی و ریاضی وهیئت وجغرافی کوشیده . و در نزد دو تن از اطباء بزرگ ایران مرحوم میرزا نصرالله سیف الاطبا و دکتر محمد کفری کرمانشاهی درس طب خوانده . و در آموزشگاه لقمانیه تبریز بتدریس هیئت وجغرافی پرداخته است.

شادروان تربیت چون مدتی مغازه کتابفروشی بنام تربیت داشته‌وهم بهمدستی رفقای نزدیکتر مدرسهٔ تربیت بازکرده بود خودنیز بهمان اسم‌موسوم وهشهور گردید

تربیت پیش از انقلاب مشروطه و بعد از آن زحماتی کشیده در بارهٔ تغییر رژیم حکومت کوشش فراوان داشته ودرهمان اوان مجله گنجینه فنون را بهمکاری و اهتمام مرحوم اعتصام الملك و جناب سید حسن تقی‌زاده طبع و نشر میکرد. اگر کشته شدن برادرش میرزا علی‌محمد خان راکه دردورهٔ اول مجلس شورای ملی‌در طهران از سوی حزب مخالف به‌قتل رسیده به نظر آوریم توان گفت او هم در راه آزادی و مشروطه با ضایعهٔ مهمی مواجه شده و خسارت دیده است .

ملخص مطلب آنست‌که تمام دورهٔ حیات و فعالیت مرحوم تربیت را اگر بسه دوره تقسیم کنیم تاریخچه کامل دو دورهٔ آن بـقلم شیوای یکی از همکاران و نزدیکترین رفقای او نوشته شده که از آن بهترومبسوط تر بکسی میسور نیست . شرح مسافرتهای تربیت را که شاید نویسنده محترم در غالب آنها همراه بوده از قبیل مسافرت بباکو و مصر وبیروت وبرلن و لندن واسلامبول و غیره البته‌بنویسنده دیگر دسترس نبودی . چنانکه شرح‌دورهٔ سوم زندگانی آنمرحوم را امثال‌نویسندهٔ این سطور که‌همراهی و همکاری کرده بهترمی‌نویسند : الشاهدیری‌مالایری‌الغائب: (عند لیب آشفته تر میگوید این افسانه را)

محمد علی تربیت در سال ۱۳۰۰ خورشیدی از اسلامبول به تبریز برگشت‌و

عودت او بروزهائی مصادف بود که آقای سراج میر (حاج ذکاء الدوله) از ریاست ادارهٔ فرهنك مستعفی بود .

جناب آقای هدایت (مخبر السلطنه) در صدد بود که ریاست ادارهٔ فرهنك و اوقاف را بعهدهٔ این بنده بگذارد ولی این جانب زیر بار نمی‌رفت از جهات استنکاف یکی هم رعایت حال آقای ابوالقاسم فیوضات بود که در همان اوقات بعنوان مدیر معارف در رأس کار فرهنك بود . الحق از جهت بصیرت و اخلاق پاك بمقام ریاست شایستگی داشت و من مایل نبودم زیردست باشد . اگرچه خود او مایل و مصر بود که من این پیش نهاد را از والی وقت بپذیرم حتی توسط یکی از رفقا (آقای محمد نخجوانی) پیغام داد که فلانی ایستادگی نکند حاضرم زیر دست فلانی تا جای توانائی مشغول کار باشم . این پیغام بجای اینکه متقاعدم کند اخلاقاً باستنکاف من افزود .

آخرین بار که مرحوم حاج ساعد السلطنه معاون استاندار بنده را بمنزلش دعوت کرد و پیغام آقای هدایت را رسانید که تقریباً چهل روز است من مایلم واصرار دارم که فلانی مسئولیت امور فرهنك را قبول کند . باز توافق حاصل نشد (۱) در همانجلسه ورود آقای تربیت را یاد آوری کردم که با امور فرهنگی تناسب وافی دارد بهتر است که این کار بعهدهٔ او گذارده شود . روا نیست که مردی پرورش یافته و زحمت کشیده دچار مضیقه باشد . پس از دو روز آقای هدایت احضارش کرده و مأموریتش را لسانی ابلاغ نمود و دو روز دیگر یکعده از فرهنگی و غیر باداره فرهنك دعوت شدند آقای استاندار هم آمده حکم ریاست فرهنك را در حضور دعوت

---

(۱) چون نزاهت اخلاق وعلاقه بکار را لفظاً مرغوب ولی معنی وعملاً غیر مطلوب تشخیص میدادم . اگرچه والی وقت بجبران عمل خود پافشاری کرد و اگر چه تا دو ماه مراسلات رسمی مرکز باسم بنده صادر می‌شد وراضی نبودند من خودرا بکنار کشم باز بآینده بدبین ونگران بودم .

شدگان بآقای تربیت تسلیم فرمود .

شادروان تربیت تا سال ۱۳۰۴ دو بار بریاست فرهنك آذربایجان منصوب شده در زمان تصدی‌خود برونق دبستانها و دبیرستان دوشیزگان افزود ودبیرستان تجارت دایر کرد ولی نظر بعدم کفایت بودجهٔ آن دیر نپائید . تأسیس کتابخانه و قرائتخانه تربیت دولتی (تاریخچه آن‌هم به نظر خوانندگان ایندفتر خواهدرسید) از آثار باقیه زمان ریاست فرهنك اوست که بدستیاری و معاونت نگارنده انجام یافته است .

شادروان تربیت از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ ریاست فرهنك گیلان را عهده دار بوده در آنجا هم کتابخانهٔ دایر کرده است .

از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ عهده دار ریاست بلدیه تبریز بوده و آنمدت رانیز فعالیت قابل تحسین بظهور آورده . باغ ملی معروف بگلستان یادگار ریاست‌ادارهٔ شهرداری او میباشد .

تربیت مرحوم آثار قلمی و تألیفات هم‌دارد از آنجمله است تاریخ‌مطبوعات ایران که شرح نام و آمار جراید ایران و جرایدی‌که در خارج کشور بزبان فارسی طبع شده . این کتاب را پروفسور براون بانگلیسی ترجمه و منتشر کرده است . کتاب دانشمندان آذربایجان هم از تألیفات اوست که در اواخر عمرش بطبع و نشر آن توفیق یافت .

آخرین خدمت اجتماعی تربیت نمایندگی مجلس شورای ملی بود که چند دوره دوام یافت تاآنکه سال ۱۳۱۸ شمسی و۱۳۵۸ قمری درتهران زندگیرابدرود گفت . (طرز تنظیم این مجموعه بقلمفرسائی بیشتر از این اجازه نمیدهد)

مرحوم تربیت در کتاب شناسی در ایران نظیر نداشت فلذا نویسندهٔ‌معظم که‌در پیش اشاره شد در آخر شرح زندگانی تربیت مادهٔ تاریخ فوت آنمرحوم‌را فهرست الکتب ناطق گفته است . (۱۳۵۸ هجری قمری)

دوست و همکار محترم آقای اسمعیل امیر خیزی در مجلهٔ ارمغان منطبعهٔ تهران شرحی بمناسبت فوت مرحوم تربیت نگاشته و اشعاری درسوگواری‌وتاریخ‌در گذشتن او ساخته بدینقرار :

دریغا بدی مه سپیده دمان — گل گلشن تربیت شد بباد
دریغا نهان شد بمیغ اندرون — فروزنده خورشید فرخ نهاد
محمد علی تربیت آنکه بود — بجان ارجمند و به تن پاکزاد
بمرغ دلش تنك شداین‌جهان — بسوی جهان دگر پر گشاد
چو بگذشت‌سالی‌بدوشصت‌ودو — مه عمرش اندر محاق او فتاد
بیفشاند دامن ازین خاکدان — بجانان‌سپرد آنچه جانانش‌داد
(بشدتربیت) مانداز اویادگار — سخنها که گیتی ندارد بیاد

☆(۱۳۱۸)☆

مکر بددل آزرده از زندگی — همی‌خواست‌دل‌کردن‌ازسوك‌شاد
که بر گوش دل روز مرگش سروش
سرودی (دل تربیت شاد باد)

☆(۱۳۵۸)☆

((علامهٔ‌عصر مرحوم‌میرزا طاهر تنکابنی))

میرزا محمد طاهر مشهور به تنکابنی درروز پنجشنبه ۱۸محرم الحرام ۱۲۸۰ هجری قمری در قریهٔ کردیچال از توابع کلاردشت قدم بعرصه وجود نهاده تاسن۱۵ سالگی بفراگرفتن تحصیلات مقدماتی‌مشغول بوده . بواسطهٔ هوش وقریحهٔ سرشاری که داشت مرحوم والدش (میرزا فرج‌اله خان) که مردی فاضل و محترمی بود اورا روانهٔ تهران نمود و بر حسب امر پدر تغییر لباس داده و در سلك طلاب در آمد . بدواً در مدرسهٔ کاظمیه و قنبر علی‌خان و سپس در مدرسهٔ حاج ابوالحسن وپس از اتمام ساختمان مدرسهٔ سپهسالار در آنجا مسکن گزیده و از محضر اساتید وقت

استفا ده کردی .

اساتید آنمرحوم عبارت بودند از مرحوم میرزا محمد رضا قمشهٔ و مرحوم آقا علی حکیم و مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه .

میرزا محمد طاهر پنجاه سال همواره مشغول تدریس بوده مخصوصاً درطریقهٔ حکماء مشاء و حل مسائل غامضه در کتب شیخ الرئیس تسلط کامل داشت و درفنون ریاضیه و هیئت و نجوم استاد و در طب قدیم بی نظیر بود .

چندین هزار بیت قصاید عربی و فارسی را در حفظ داشت و گاهی خود نیز اشعار فارسی و عربی انشاکردی . و خط بسیار خوب وزیبا می نوشت .

قوهٔ حافظه و صراحت لهجه و مناعت طبع و علو نفس میرزا ضرب المثل خاص و عام بود . کتابخانهٔ مطابق ذوق و مشربش ترتیب داده بود که از حیث کیفیت نظیر نداشت و در اثر مطالعه و هوش زیاد خودکتابی متحرك و بحری ذخار بود .

مرحوم میرزا سالیان دراز مدرس رسمی معقول در مدرسه عالی سپهسالار و کاظمیه و معلم مدرسهٔ علوم سیاسی بود . همواره درخانه اش بروی طالبان علم ومعرفت باز بوده وقت وبیوقت ازافاضهٔ دریغ نمیفرمود .

در دورهٔ اول مجلس شورای ملی که انتخاب اصنافی بود از طرف علمای طهران بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب شده تاتعطیل قهری مجلس (۲۳ جمادی آلاخر ۱۳۲٦) ایفاء وظیفه میکرد . در دورهٔ سوم نیز بوکالت مجلس شورای ملی ازتهران انتخاب گردید تا آنکه در شب ۱۵ محرم (۱۳۳٤) موضوع مهاجرت پیش آمده با جمعی ازتهران بقم حرکت نمودند .

در مهاجرت چون ازراه لرستان وکردستان طی طریق کردند دربین راه باقبایل مختلف لر وکرد ارتباط پیدا نمودندکه خاطره های شیرین از آنها بآشنایان نقل میکرد . ضمناً زبانهای محلی را مانند خود اهالی صحبت میکرد زبانهای ترکی و عربی را هم بخوبی متکلم و آشنا بود . مهاجرت مدت چهارسال بطول انجامید در

اینمدت در شهرهای کاظمین و کربلا و بغداد و موصل امرار وقت کرده و با مجامع علمی این نقاط ارتباط داشته با فضلا و دانشمندان ملاقات و مباحثات کردی .

در زمان مهاجرت با اینکه میرزا در تهران نبود بوکالت مجلس شورای ملی از طرف اهالی تهران انتخاب گردید پس از ورود بطهران از ۳۰ مرداد ۱۳۰۰ تا ۳۰ خرداد ۱۳۰۲ برای آخرین بار وکیل مجلس بود .

از کارهای رسمی که مرحوم تنکابنی تصدی داشته ریاست کل محاکم استیناف و مستشاری دیوان عالی تمیز بوده است . ازسال ۱۳۱۰ شمسی دورهٔ فلاکت و بدبختی آنمرحوم شروع شده وحکومت وقت دربارهٔ آنجناب بی‌مهری آغاز کرده که تفصیل آن کما ینبغی برای ما روشن نیست .

در سال ۱۳۱۸ بیماری حبس البول عارض و طرف چپ بدنش دچار استرخا گردید . اطبا مطالعه را قدغن کردند میرزا از اینجهت بسیار دل تنك بود وازخدا استدعای مرك کردی . سال ۱۳۲۰ در مریضخانهٔ نجمیه عمل جراحی کرد حال‌مزاجی امید بخش بود . ناگهان مرض ذات الریه عارض شد . پس از ۲٤ ساعت تب‌شدید در ساعت هشت صبح روز جمعه ۱٤ آذر ۱۳۲۰ دار فانی و گرفتاری را وداع و روحش بشاخسارجنان پرواز نمود و در جوار علی‌بن بابویه قمی نزدیك قبر استاد خود میرزا ابوالحسن جلوه مدفون شد . اعلی الله درجته .

زان آتش تب که در توپیوست　　درسینهٔ من هم آتشی‌هست
خواهم بعیادت آیمت پیش　　لیکن ندهد رهم بد اندیش

((تاریخچه کتابخانه وقرائتخانه تبریز))

درتاریخچهٔ زندگانی مرحوم تربیت اشعارشد که در سال ۱۳۰۰ شمسی جناب آقای هدایت (مخبر السلطنه) ریاست ادارهٔ فرهنك را بعهدهٔ تربیت تفویض کرد . آنمرحوم در ابتدای ورود بکار یکی از اطاقهای اداره را برای ضبط کتب و مقدمهٔ تأسیس کتابخانه تخصیص داد . سپس در جمع و تحصیل کتاب از هرفقیر وغنی یگانه

و بیگانه فروگذاری نکرد . اگر چه هر دانش طلب و میهن دوست از تحکیم و توسعهٔ چنان مؤسسهٔ سودمند کوتاهی نداشت و بیشتر از همه نگارندهٔ این سطور از نزدیك موافق ومساعد ومجد در پیشرفت آنمؤسسه بود لیکن باید اذعان کرد که طرز کار مرحوم تربیت بخود او مخصوص و منحصر بود .

روزی شنیده شد که یکدوره دائرة المعارف بستانی که در کتا بفروشی آذر برای فروش موجود است . گفت برویم بسراغ آن و برای کتابخانه بستانیم . گفتم قیمت آنکتاب صد دینار سه شاهی نیست . گفت میرویم و بهر قیمت شد می خریم من هم از این سخن تشجیع شدم بگمان اینکه محلی و اعتباری برای خرید کتب فراهم کرده است . چون بکتابفروشی آذر رسیدیم پس از گفتگوی بسیار معلوم و ثابت شد که آذر خود ۱۱ جلد دائرة المعارف بستانی را بقیمت نهصد و پنجاه ریال خریده من آهسته بآقای تربیت گفتم اگر بسود پنجاه ریال بفروشد خیلی خوب است گفت تو تماشا کن و راجع بقیمت چیزی نگو . خود وارد محاوره و مبارزه شد بالاخره بقیمت پانصد و پنجاه ریال قطع کرد و فی الحال کتابها را بوسیلهٔ حمال باداره فرهنك فرستاد . سپس آشکار شد که پنجاه و پنج تومان قرض جا خالی است. کتابها بدفتر وقفسه کتابخانه وارد و ما کشلول گدائی در دست گرفته از اداره خارج شدیم .

پس از چند ماه در جنب دبیرستان فردوسی در جائی که از ملحقات آن بود از محل عواید اوقاف و عوایدی که در اختیار فرهنك بود (بصیغهٔ عوارض محلی) دو اطاق برای دفتر ومخزن کتب ساخته کتبی که تاآنوقت گرد آمده بود بآنجا انتقال داده شد و آقای علی اکبر صمیمی بمدیری کتابخانه تعیین گردید (۱) بمنا سبت

---

(۱) مرحوم علی‌اکبر صمیمی مردی امین ودرستکار بود . متدرجا بنام ونوع ومحل کتابها آشنا شد وسالها با این سمت بخوبی مشغول کار بود . درسال ۱۳۱۶ بمرض سینه درگذشت و تاکنون کار کتابخانه مانند زمان تصدی آنمرحوم بجریان نیفتاده است .

تشکیل کتابخانه من بنده بنظر تاریخ تأسیس آن این یك بیت را انشا کرد :

روان دانش و فرهنگ از اینمؤسسه شاد بشین و غین شد این شهر با کتاب آباد

☆(۱۳۰۰)☆

در سال ۱۳۰۳ شمسی که شمارهٔ کتب بدو هزارویکصد و بیست و هفت جلد رسیده بود (۲۱۲۷) فهرستی تدوین وچاپ شد که در یکروی جلد کاغذی آن آقای تربیت شرحی نوشت و در یکروی آن نگارنده فصلی نوشته است .

در سال ۱۳۰۹ شماره کتب وارده به بیشتر از گنجایش مخزن رسیده و هم جای کتابخانه مرطوب و تاریك بوددر باب توسیع محل و ساختن عمارت مخصوص برای کتابخانه‌با جنابان محمد نخجوانی و اسمعیل امیر خیزی مذاکرهٔ بعمل آورد سپس با جناب دکتر احمد محسنی رئیس فرهنگ گفتگو و همراهی اوجلب گردید .

یکعده از محترمان و دانش پژوهان شهر بسالون دبیرستان شمس تبریزی (دارالمعلمین) دعوت‌شدند . پس از بیان‌مقصود درهمان جلسه چهارده تن‌بکارمندی کمسیون بنای کتابخانه انتخاب شدند .

دکتر احمد محسنی ، سرهنگ دیبا ، سرهنگ سیف ، ابراهیم ممتاز ، دکتر فخر ادهم ، محمد علی بادامچی ، محمد صادق خرازی ، امین اعظم ، امیر خیزی محمد نخجوانی ، محمد رضا اردبیلی ، رفیعی ، احدآقا وهاب زاده ، صفوت . واز میان‌چهارده تن کارمنددکتراحمد محسنی بریاست . احدآقاوهاب زاده بتحویلداری محمد علی صفوت بمنشی‌گری انتخاب شدند .

بسه تن ازکارمندان که عضویت انجمن شهرداریرا داشتند دستور داده شدکه برای واگذاری مقداری از زمین سرباز خانه قدیم (محل‌کنونی دانشسرای پسران) موافقت انجمن را جلب کرده نتیجهٔ را بکمسیون گزارش دهند . بفاصله دو روز انجمن شهرداری موافقت خود را در واگذاری زمین با شرط اجازه و ابلاغ وزارت کشور (علی‌منصور) اعلام نمود . بنا براین شرحی ازسوی کمسیون بوزارت کشور

عرض و تقاضا شد که دستور دهند شهرداری تبریز مقداری از اراضی سربا ز خانهٔ قدیم برای ساختمان کتابخانه باداره فرهنك واگذارند .

روز یکشنبه ۲٤ اسفند ۱۳۰۹ کمیسیون کتابخانه در دبیرستان شمس منعقدو از طرف رئیس پاسخی که بنامهٔ کمیسون از جناب آقای منصور رسیده بود قرائت گردید . سپس رئیس کمیسون گفت : باطلاع آقایان میرسانم بنا بامریه جناب آقای وزیر کشور ادارهٔ شهرداری پانصد زرع از زمین سرباز خانهٔ قدیم برای ساختمان عمارت کتابخانه واگذار خواهدکرد . لذا قرارشده که روز سه‌شنبه اسمعیل معمار و سلیمی رئیس محاسبات فرهنك با مأمور بلدیه در محل نامبرده حضوربهمرسانیده و تحویل بگیرند . پس لازم است هرچه زودتر بکار ساختمان آغاز و مصالح بنائی خریداری و تهیه شود .

در همان جلسه مبلغ دو هزار و هفتصد ریال (۲۷۰۰) کارمندان کمسیون بعنوان اعانه به تحویلدار پرداختند . آقایان امین اعظم ، امیر خیزی ، نخجوانی . برای ابتیاع ملزومات و مصالح بنائی و مراقبت آن کار تعیین گردیدند . و نیز قرار شد قبوض چاپی برای دریافت وجوه اعانه تهیه شده و پس از امضای رئیس و تحویلدار بمنشی کمسیون سپرده شود :

نگارنده در معیت آقای محمد نخجوانی بیشتر از ده هزار ریال از تجار و محترمین شهر دریافت کرده و بصندوق اعانه (تجارتخانهٔ وهاب زاده) تحویل گردید . ولی آنمبلغ و پانصد زرع زمین برای ساختمان عمارتی برای کتابخانه در نظر بود کفایت نمیکرد .

خوش بختانه در اوایل سال ۱۳۱۰ خورشیدی جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه) باستانداری آذربایجان وارد تبریز شد . چون در پیشرفت فرهنك علاقهٔ بیشتری ابراز فرمود و با کارمندان اصلی کمسیون کتابخانه روابط ادبی و صمیمتی اتفاق افتاد . مراتب را بجناب ایشان گزارش داده و گفته شد که با مبلغ

وصولی و زمین تحویلی شهرداری بنای عمارتی که در نظر است عملی نخواهد بود. بدون تردید و درنك دستور فرمود که ادارهٔ شهرداری قطعهٔ از زمین سربا ز خا نه بعرض ۲۰ متر و طول ۱۵ متر بمقدار تحویلی سابق اضافه نماید و موجودی نقدی و جنسی هم در دسترس شهرداری گذارده شود بقیهٔ هزینهٔ سا ختمان بهر مبلغی بالغ شود از صندوق شهرداری بمصرف رسیده عمل ساختما ن کتابخانه را بطور مستقیم خود انجام دهد.

ادارهٔ شهرداری از صندوق خود و موجودی کمسیون در حدود شصت هزار ریال بمصرف ساختمان کتابخانه رسانده و بر طبق صورت مجلس رسمی آنعمارت را باادارهٔ فرهنك تسلیم وواگذار کرد.

کتب موجودی کتابخانه.

در اوایل تا بستان ۱۳۱۴ شمسی جناب علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنك برای رسیدگی بآموزشکا ههای آذربایجا ن به تبریز آمدند. نگا رنده بر حسب دستور ادارهٔ فرهنك گزارشی راجع بکتابخانه تهیه کرده روزیکه آقای وزیر برای سر کشی بکتابخانه آمد بعرض ایشان رسانید و اکنون ارقامی که نوشته می‌شود از روی همان گزارشی است که تا آخر سال ۱۳۱۳ شمسی در کتابخا نه موجود بوده :

الف : ۳۵۵۵ جلد کتا ب توسط اشخا ص و مردان دانش پژوه اهدا شده که نامهای دارندگان هدیه و نامهای کتب اتحافی دردفتر کتابخانه ثبت شده است. (۱)

ب : یکصد و چهل و دو مجلد (۱۴۲) در آغاز تأسیس کتابخانه از دبیرستان فردوسی انتقال داده شده.

ج : دو هزار و هشتصد و پنجاه جلد (۲۸۵۰) از اداره راه آهن تبریز توسط ادارهٔ فرهنك بکتابخانه تحویل شده که تقریباً ربع آنها بلغت فرانسه و بقیه بلغت

(۱) قابل افتخار و باد خیر است که اولین‌هدیه از سوی این‌جانب‌تقدیم‌و دردفتر مخزن بشمارهٔ یك ثبت شده.

روسی بوده اند .

د : یکهزار و سیصد و یکجلد (۱۳۰۱) وزارت فرهنك از محل اعتباریکصد و بیست هزار ریال خریدکتب بابت صدی دو از عوایدکار خانهٔکبریت سا زی تبریز در تهران‌خریده توسط ادارهٔ فرهنك بکتابخانه ایصال‌داشته .

ه : یکصد و هشتاد وهشت مجلد (۱۸۸) از وجه اعانهٔ دولت فرانسه ازاروپا خریداری و بکتا بخانه تحویل شده (۱)

تقسیم کتب از نظر زبا نها ی مختلف :

کتا بهای فارسی	۱۹۰۷	جلد
کتابهای روسی	۲۸۷٤	«
کتب عربی	۱٤۸۹	«
کتا بها ی ترکی	۳۹٤	«
کتابهای فرانسه	۱۲۲۳	«
کتابهای آلمانی	۳۷	«
کتابهای انگلیسی	۱۰۷	«
جمع	۸۰۳۱	جلد

از آغاز سال ۱۳۱٤ شمسی تاکنون مقداری‌کتب اهدائی و ابتیاعی ازاعتبا ر خریدکتب فرهنك بموجودی‌کتابخانه افزوده . اکنون‌که بطبع این تاریخچه‌مشغول است بیش از ده هزار جلدکتاب در مخزن‌کتابخانهٔ دولتی تبریز موجود میباشد .

---

(۱) تا سال ۱۳۰۵ شمسی سالانه هزار فرانك دولت فرانسه برسم اعا نه بصندوق فرهنك می‌پرداخت و آنمبلغ در میان مدارس ملی تبریز تقسیم می‌شداز آنسال به بعد در بودجهٔ فرهنك ومبلغی‌برسم اعانه منظور شد وجه اعا نهٔ فرانسه با اجازهٔ وزارت فرهنك بمصرف خریدکتاب رسید واین‌کار خیربدست دکتر احمد محسنی عملی شد . ازسال ۱۳۱۲ دیگر اعانهٔ فرانسوی نرسیده است .

بودجهٔ کتابخانه

بودجهٔ کتابخانه بابت حقوق کارمندان و هزینه متفرقه در جزء بودجهٔ فرهنگ منظور و پرداخته می شود .

اثاثیهٔ کتابخانه :

پس از آنکه عمارت کتابخانه بشرحی که نگاشته شد آماده گردید اعتباری برای تهیهٔ اثاثیه نبود . در تاریخ ۳۱ تیرماه سال ۱۳۱۲ نگارنده بسمت کفالت ادارهٔ فرهنگ بشمارهٔ (۵۹۵۹) بوزارت فرهنگ پیش نهاد کرد که بیستهزار ریال از اعتبار خرید کتب برای تهیه اثاثیه تخصیص و تصویب فرمایند مورد قبول یافته و اجازهٔ آن باطی مراحل قانونی صادر شده تحت نظر کمسیون بهزینهٔ اثاثیه صرف گردید سپس کتب موجوده بمخزن جدید کتابخانه انتقال داده شد .

استفادهٔ مردم از کتابخانه :

محض اینکه همگان از فواید این بنگاه دانش و حکمت آگاه باشند و صاحبان همت و ارباب خیر تشویق شوند آمار استفاده کنندگان از مطالعهٔ کتب و مجلات نیز نوشته میشود

در مدت سیزده سال وششماه یکصد وشانزده هزار ویکصد وشصت وشش تن (۱۱۶۱۶۶) برای مطالعه کتب بکتابخانه مراجعه کرده اند . این عده غیر از کسانی هستند که روزانه برای خواندن روزنامه بقرائت خانه آمده اند (۱)

محض حق شناسی و پاسداری از یگانه مرد با ایمان شاد روان محمد علی بادامچی می نگارد که آنمرحوم تمام کتابهای شخصی را بکتابخانهٔ عمومی تبریز تملیک کرده اکنون پانصدو سی وچهار مجلد (۵۳٤) کتابهای مهم او در یکقفسه جداگانه بنام خود او در دسترس هم میهنان گذارده شده است . و تأمین وسایل

(۱) این بود دلیل تمایل این جانب براینکه دیوار حد فاصل میان کتابخانه و دانشسرا برداشته نشود و مستقل باشد . . .

آموزش یکعده از دانش آموزان بی بضاعت راهم از مال خویش وصیت کرده است.
بادامچی در تاریخ ۱۳۱۶ شمسی در تهران رحلت کرده و در قم دفن شده است .
اهداء کتب بکتابخانه ها در سعادترا بروی هم میهنان بازکردنست زیرا خیر دنیا و آخرت با دانش و شرو نکبت باجهل و نا دانی است وبس .

اهل همت رامکرر دردسردادنخطاست   آرزوی هر دو عالم را از اویکجا طلب

انجمن ادبی آذربایجان

در سال ۱۳۱۰ خورشیدی جناب آقای حسین سمیعی بسمت استاندار آذربایجان به تبریز وارد شد بفاصلهٔ چند هفته از ورود خوداز راه ادب پروری و میهن‌دوستی تصمیم فرمود که بادستیاری و کارمندی بعض اشخاص انجمنی تشکیل دهد واین نظر ونیت را بدینگونه عملی کرد که هفتهٔ یکبار در منزل‌شخصی با سه چهار تن بمذاکرات علمی و ادبی بپرداخت و بتدریج شمار اصحاب بالنسبه زیاد شد آنگاه دو تن از کارمندان : امیر خیزی ، صفوت. مأمور نگارش و تنظیم اساسنامه و آیین نامه شدند پس‌از تصویب انجمن‌ازروی‌همان نظامنامه انتخاب رئیس ومنشی وتحویلدار بعمل آمد.

جلسات انجمن در هرماه سه یا چهار بار بطور سیار منعقد شدی چون عدهٔ کارمندان رو بفزونی نهاد و از عشر بعشرات رسید . رئیس انجمن مایل شدکه باز جلسات انجمن در منزل ایشان دایر شود فلذا در هفته دو ساعت در منزل جناب استاندار بگفتار علمی و ادبی و انتقاد اوایح و مقالات منظوم و منثور افاده و استفاده حاصل بودی . ترجمه ها و رساله های سودمند گردآمدی لیکن ازمسامحهٔ منشیان از آن ذخایر نفیس نگاهداری شایسته نگردیده .

یکی ازکارمندان آقای دکتر رعدی بود وگاهی باافکار واشعار خودرفقای ادبی را تنزیه و تلطیف روح بخشودی . این چامه محض آرایش نامه و آگاهی‌عامهٔ مشتاقان از طبع وقاد رعدی نوشته می‌شود :

«کارگاه فرش»

زی کار گه فرش کن گذر / درکارگه فرش کن نظر
آن دخمه که خوانمش کارگاه / وآن مرده که گویمش کارگر
با دیدهٔ دل اندرین ببین / با چشم خرد اندر آن نگر
تا پای تو گردد بجای خشك / تا چشم تو گردد ز اشك تر
نمناك یکی تیره جایگاه / بشکافته سقف و شکسته در
جولاهه(۱) بسقفش تنیده تار / خرکوف(۲) ببامش فشانده پر
تیمار وغم و درد را مکان / بیماری و آسیب را مقر
ازسردی دردی چو زمهریر / وزگرمی در تیر چون سقر
ازچاهك زندان ربوده گوی / وز دخمهٔ ویران ببرده فر

هم دیو در آن گفته الفرار
هم غول در آن گفته الحذر

بی چاره گروهی ز بهر نان / جانها همه افکنده درخطر
درکارگهی این چنین بکار / از مرد و زن ودختر و پسر
هم از نه و ده ساله کودکان / بی خانه و بی مام و بی پدر
چون نای ز زردی و لاغری / بر بسته همه مرك را کمر
بر فرش نگارنده نقش باغ / وز عمر نگیرند خود ثمر
بی جان همه همچون صور و لیك / جان یافته از رنجشان صور
بافند همه گونه گون نقوش / ازسرخ گل و کوه و جوی و جر
آن نقش گل سرخ دلفریب / دانی چه بود ؟ لختی ازجگر
وآن کوه نشانی است کآورد / ز اندوه دل بیوگان خبر
وآنچشمه سرشگی که شد روان / از چشم یتیمان در بدر

---

(۱) عنکبوت (۲) جغد .

و آنخواجه که از رنج آنگروه
اندوخته صد گنج و بیشتر

آن مایه نفرمود مزدشان کآرند براحت شبی بسر
در کار همه روز تا بشب بیدار همه شام تا سحر
بندند گهی سنگ بر شکم بنهند گهی خشت زیر سر
آنرا که نه آماده خوان و نان پیداست که چونست خواب و خور
بی هوده نباشد که اینمتاع پر ارز متاعیست مشتهر
بس جان گرامی شود تباه بس عمر گرامی شود هدر
بس مردم بی چاره را رود نیرو ز تن و نور از بصر
تا از در زندان کارگاه فرشی چو نگاری شود بدر
و آنگاه هر آنچش بهادهند بی قدر بهائی است مختصر
جانرا بسزا کی بود بها گیتی همه گر پر کنی ز زر

ای چیره خداوند کارگاه
تا چند و کی این ظلم جان شکر

با آنهمه سوداگری و سود مپسند بآن بیچارگان ضرر
ای تن زده از مردمی بحرص وی در شده در غفلت از بطر
گر برره دینی بکار بند گفتار خدای و پیامبر
از راستی و داد سر متاب و زخیره منگرای سوی شر
از مردم دنیائی ای دنی نامردی و ز فتی ز حد مبر
دانی که درین تیره جایگاه رنجور شود جان رنجبر
زین گور بگور دوم رود و آسوده بخسبد بخاک در
و آن کشتهٔ قاتل نهفته را جز تو نبود قاتل دگر
تا بخردیست اینکه بشکنی شاخی که از او مرتراست بر

بر ریشهٔ آن بارور درخت　　از چه زنی ای بدگهر تبر
بس بی هنری گر نپروری　　آنراکه بزاید از او هنر
هم زنده بگور اندرش کنی　　او را چه‌گناهی بود مگر
نه شگفت گرازدود و آه‌وی　　تیره شود این شهر و بوم‌بر
تنهانه که در تار و پودفرش　　در خرمن عالم فتد شرر
وزسیل سرشکش‌شودپدید　　در مشرب عیش جهان‌کدر
یا رب چه شود گر ز بر بزیر
اندر شود و زیر بر ز بر
در خشم رود عامل قضا　　بی باك شود مجری قدر
در جنك شودزهره بازحل　　بی مهر شود مهر با قمر
ریزد ز سپهر فنا شهاب　　بارد ز سحاب بلا مطر
از ابر گسسته شود زره　　وز ماه شکسته شود سپر
هم زلزله افتد بکوه‌ودشت　　هم ولوله افتد به‌بحرو بر
تا زین حشرشوم در جهان　　از شر و ستمکاری بشر
ای قادر قهار منتقم
وی داور دادار دادگر
برباد ده این خاك ولاتبل
در آب بر این نارولاتذر

((چگونه باید بودن))

می بندانم چگونه بودن باید　　عقدهٔ حسرت چسان گشودن باید
بودن بهتر و یا نبودن بهتر　　بودن باید و یا نبودن باید
نخل امیدی بباغ دهر نشاندن　　یا همه‌کشت‌امل درودن باید
قومی‌گویند عمرخواب‌وخیالست　　گفتهٔ ایشان مگر شنودن باید

وزهمه کوشش همی بریدن پیوند روزوشب اندر جهان غنودن باید
نز خوشی روزگار بودن خرم نز کژیش عارضین سخودن(۱) باید
یا چو گروهی دگر جهان جهان را نغز و نکو دیدن ستودن باید
گفتن کاینعرصه جای کوشش و کاراست کار در این کارگه فزودن باید
یکدم بر داشتن بسنده نکردن تا رك خواهش بچرخ سودن باید
وز پی نام و نوا به پهنهٔ هستی گوی هنر در سبق ربودن باید
زین دو کدامین ره گزیده سپردن زین دو کدامین سخن سرودن باید
می ندانم بکنج عزلت ما ندن یابد بیضای خود نمودن باید
اینهمه نادانی انده آرد و ناچار زنك غم از دل بمی زدودن باید

ور همه دانش از آزمایش خیزد
زیستن از بهر آزمودن باید

ازکارهای برجستهٔ انجمن تصحیح و تنقیح و مقابلهٔ کتاب تاریخ تبریز تألیف نادر میرزا بوده که بیاری چندتن از رفقا با حضور آقای سمیعی انجام یافته . یك نسخه رئیس انجمن باخط خود استنساخ کرد تاآنرادرتهران بچاپ برساند ومقداری عکس از خانواده های قدیم بدست آورده بمعظم له تقدیم شد .

نادر میرزا راجع بنام تبریز و تاریخ بنای آن چنین نوشته : تبریز اکنون مصراعظم ایران و قاعدهٔ آذربایجان و متجر این اقلیم است . این بنائیست که پس از بعثت پیامبرعلیه السلام نهاده اندو به تحقیق ندانیم که بانی کیست وبکدام روزگار آباد شده . اکنون سزاوار است که سخن های کوتاه از گفتار مورخین بیاوریم تا آیندگان نه پندارندکه ما آن یادداشت ها ندیده و ندانسته ایم .

في بناء التبريز و بانيها والاختلاف بين المورخين :

ابوسعید تبریز را باتاء مکسوره ضبط نموده و نیز قاضی القضاة احمدبن خلکان

(۱) بروزن نبودن با ناخن چیزیرا خراشیدن باشد .

بتاریخ خود در ترجمت ابی منصور محمدبن احمد معروف بخفده تبریز رابکسرتاء مثناة تصحیح کرده و او مورخی فاضل و نقاد است . چون بر ما مکشوف نیست که این بچه زبان نها ده اند سخنی نتوانیم گفت .

حمدالله دبیر که مستوفی شناخته صفت کنندگوید : این مدینهٔ اسلامی و بنای آن بفرمان زبیده دخت جعفر عباسی زوجهٔ هارون و مادر محمد مخلوع نها ده اند بسال صد و هفتاد و پنج‌از هجرت واین نو آبادی‌شصت و نه سال بماندتابروزگار المتوکل علی‌الله زمین بجنبید و تبریز ویران شدبسال‌دویست و چهل وچهار(۲۴۴) متوکل بعمارت آن فرمان داد بساختند نیکو تر از نخست . یکصد و نود سال بپای بود . پس نوبت دیگر بزلزله یکسر ویران شد . این ویرانی بسال چهار صدو سی وچهار بود . نبشته اند که بدین واقعه بوطاهر منجم شیرازی خبرداد وآنشب گفته بودکه زمین بخواهد جنبید مردم بصحرا شدند و حکم‌درست آمد چهل‌هزار تن را اجل محتوم بزیر خاك تیره کشید .

امیری از دی‌که بآذر آبادگان بحکم قائم فرمانده بود . بازبحکم دیوان خلافت از نوعمارت کرد . باختیار بوطاهر بطالع عقرب • ستاره شمر گفت زین‌پس شهر را هراس از زلزله نیست (۱) مکر آنکه از آب و طغیان آن زیان برسد .

قطران‌که یگانه حکیم زمانه بود و چکامه‌گوئی نا مدار قصیده‌ای انشا کرد که در آن زلا زل یادکرده است‌که بدان روزاین شهر ویران‌کرد . بس زیبا وفصیح بود اینجا بیاوردم .

بودمحال‌مراداشتن‌امیدمحال   بعالمی که نباشدهمیشه‌بریکحال

---

(۱) حکم ستاره شمر درست نبوده ازآن تاریخ تاکنون چند بار طغیان آب وزلزله خراب‌کن درتبریز اتفاق افتاده .

صائب تبریزی‌گوید :

عارفان‌صائب‌زسعدو نحس‌انجم فارغند   صلح کل باثابت‌وسیار گردون کرده‌اند

از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود — جهـان بگردد لیکن نگرددش احوال
اگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز — وگر شوی تو و لیکن همان بود مه و سال
محال باشد فال و مجاز باشد زجر — مدار بیهده مشغول دل بزجر و بفال
مگوی خیره که چون رسته شد فلان زعنا — مگوی خیره که چون بسته شد فلان بملال
تو بنده ای سخن بندگانت باید گفت — که کس نداند تقدیر ایزد متعال
همیشه ایزد بیدار و خلق رفته بخواب — همیشه گردون گردان و خلق یافته هال
تن تو بسته به تدبیر و غافل از تقدیر — دل تو سخرهٔ آمال و غافل از آجال
عتـاب یاد نیاری بروزگار نشاط — فراق یـاد نیاری بروزگار وصال
نبود شهر در آفاق بهتر از تبریز — به ایمنی و بمال و به نیکوئی وجمال
بعیش و ناز همه خلق بود نوشانوش — بخلق و مـال همه شهر بود مالامال
دراو بکام دل خویش هر کسی مشغول — امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضال
یکی بطاعت ایزد یکی بخدمت خلق — یکی بجستن مال و یکی بصحبت حال
یکی بخواستن جام بر سماع غزل — یکی بتـاختن یوز بر شکار غزال
بروز بودن بـا مطربان شیرین گوی — بشب غنودن با نیکوان مشکین خال
بکار خویش همی کرد هر کسی تدبیر — بمـال خویش همیداشت هر کسی آمال
خدا پدید نیاورد شهر بهتر از آن — فلك به نعمت آن شهر بر گماشت زوال
به نیم چندان کز دل کسی بر آرد فیل — به نیم چندان کز لب کسی بر آرد فال
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز — رمال گشت رماد و جبال گشت رمال
دریده گشت زمین و خمیده گشت نهال — دمنده گشت بحار و رونده گشت جبـال
بسی سرای که بامش همی بسود برابر — بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کز اندرخت نمانده کنون مگر آثار — وز آن سرای نمانده کنون مگر اطلال
کسی که رسته شد از مویه گشته بود چه موی — کسیکه جسته بد از ناله گشته بود چونال
یکی نبود که گفتی بدیگری که مموی — یکی نبود که گفتی بدیگری که منال . . .

مرا عجب آید از گفتار ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی که بروزنامهٔ مسافرت خود آورده که : به تبریز رسیدم اینجا شاعری بود قطران نا م پارسی نمیدانست . دیوان فرخی و رودکی نزد من آورده هر آنچه از آن دو دیوان مشکلتر بود اورا بیاموختم . خود قطرانرا بدینگونه شعرهای دیگر نیز باشدکه ایچ آهو در گفتا ر او دیده نا ید . مسا فرت این دبیر و رسیدن او به تبریز در سنه سبع و ثلاثین و اربع مأ ة بود .

نادر میرزا پس از آنکه در تاریخ بنا ی تبریز اقوال یونا نیان و دیگران را هم آورده گوید : انجام سخن در بنای تبریز نبشتم که بنا ی این مدینه پس از اسلام و بعثت پیغمبر ما است . بروزگار عباسیان و این گفتارهارا برهانی قوی باید چه در اول بنای این شهر گذشتگان بنامه های خود سخنها گفته اند و داستا نها زده اند . . . پس با ید معتقد شد که تبریز پیش از ظهور اسلام نیز جائی آباد بودو حصنی داشت داشت . پس از آنکه اینملك را عباسیا ن صا فی کردندحصن تبریزرا مرکزحکمرانی ارمنیهٔ صغری کردند و روی بآبا دی نهاد و شهری بزرك شد .

با ری نوشتن کتا ب « میزان الانسا ن » که اثر نا چیز نگا ر نده این تذکره میباشد در واقع از نشریات انجمن ادبی محسوبست زیرا که در اثر تشویق رئیس انجمن تحریر وتألیف شده.

پس از آنکه بنای عمارت کتابخانه بنحوی که در پیش نوشته شد بپایان رسید جلسات انجمن در یکی از اطاقهای آن تشکیل یا فت دیری نگذشت آقا ی سمیعی بسمت ریاست در بار شاهنشا هی بپای تخت احضا ر شد . باز در پایداری آن مجمع ادب پافشاری داشت .

در این ایام که مؤلف مشغول نگارش این اوراق بود نظری بمرقومات وخطوط گذشتهٔ ایشان برده اتفاقا در همان باب نبشتهٔ بدست افتاد آنقسمت که مربوط بانجمن و حاکی از علاقهٔ مفرط و بی آلایش اوست ثبت تاریخچهٔ انجمن می‌شود :

دوست عزیزم انشا اه . . . . سلام مشتاقانه ام را خدمت دوست عزیز مکرم آقای امیر خیزی و سایر دوستان مشفق و رفقای انجمنی برسانید و هما نطور که حضوراً تمناکردم خواهشم و انتظارم این است که درادامه و نگهداری اساس انجمن ادبی توجه مخصوص داشته باشید و نگذارید این مؤسسه که برای پیشرفت ادبیات آذربایجان خیلی مؤثر خواهد بود از میان برود .

ایام بکام باد . حسین سمیعی

یکفقره از مکتوب دیگر معظم له محض اثبات علاقه ایشان به تعمیم و توسعهٔ علم و ادب . نیز نوشته می‌شود :

در نگاهداری اساس انجمن ادبی از صرف همت و عطف نظری که میفرمایند خیلی خوشوقت هستم و تصور میکنم یك چنین مؤسسهٔ علمی وادبی برای آذربایجان اگر ضرورت و اهمیت نداشته باشد زاید هم بشمار نباید بیاید . والبته چیزیکه آنرا اززوال و فنا حفظ خواهدکرد همان همت و علاقه مندی امثال سر کار است انشاء الله همیشه موفق و کامیاب باشید .

حسین سمیعی

پس از آنکه دورهٔ مأموریت آقای سمیعی سپری شد . جناب آقای خلیل فهیمی با آن سمت وارد تبریز شد طبق آیین نامه بانجمن دعوت و بریاست انتخاب گردید لیکن بیشتر اوقات با صدارت نایب رئیس (رضا فهیمی) انجمن دایر شدی و چون پس ازمدتی آقای استاندار سفیر کبیر کشور ترکیه شدو بدانسوی عزیمت کرد آقای رئیس فرهنك بریاست انجمن و نگارندهٔ این سطور به نیابت انتخاب گردید .

در سال ۱۳۱٦ خورشیدی جناب آقای کاظمی باستانداری و آقای حسن ذوقی بریاست ادارهٔ فرهنك وارد تبریز و طبق آیین نامه با پیش نهاد دوتن از کارمندان بعضویت انجمن انتخاب شدندسپس جناب آقای کاظمی بریاست انجمن انتخاب گردید . با مساعی ایشان به نیت رونق دادن بکار مجمع شمارهٔ کارمندان از بیست بهشتاد

بالغ و با تصویب انجمن اساسنامه و آیین نامه تجدید شد . (صلاح نبودن تکثیر عده از لحاظ عدم تجانس و سنخیت از طرف راقم این تاریخچه یادآوری گردید) بر طبق نظامنامهٔ جدید دو تن نایب رئیس انتخاب شدند . (آقای ذوقی . صفوت)

در زمان ریاست آقای سمیعی امتیاز نشر مجله ای بنام مرحوم ناصر روائی (منشی انجمن) از وزارت فرهنگ تقاضا و صادر شده بود ولی بجهاتی طبع و نشر آن معوق ماند . بااقدام آقای کاظمی امتیاز نشر مهنامهٔ (ماهتاب) بنام مرحوم جواد ناطق از نو صادر شد و دبیری آن بعهدهٔ ادیب طوسی محول و ماهی یکبارطبع و توزیع گردید .

پس از آنکه آقای کاظمی بپای تخت احضار شد در جلسات انجمن فترتی رخنمود و بتدریج آن اختر فروزان رو بافول رفت تا آنکه دچار تعطیل گشت .
« اذاتم شئی دنی نقصه »

قدسی مشهدی گوید :

نیکو نبود هیچ مرادی بکمال چون صفحه تمام شد ورق برگردد

((حسین سمیعی متخلص بعطا))

حسین سمیعی (ادیب السلطنه) پسر مرحوم میرزا حسن خان ادیب السلطنه در سال ۱۲۹۳ قمری در رشت متولد شده جد اعلای او میرزا محمد حسین اهل تبریز و بازرگان معروفی بوده .

آقای سمیعی علوم عربیه وادبیه را پیش مرحوم ابوالفقراء اصفهانی در کرمانشاه تحصیل کرده و علم عروض و قافیه را نزد مرحوم میرزای سالك کرمانشاهی یاد گرفته وهم از برکت محضر آن دو بزرگوار قدم بعالم سیر و سلوك نهاده سپس درمدرسهٔ دارالفنون تهران به تکمیل السنهٔ خارجه و علوم دیگر پرداخته است .

جناب سمیعی با سایر مهاجرین در ایام جنك بین الملل باسلامبول رفته وپس از پنجسال اقامت بایران بازگشت .

رسالهٔ جان کلام و رسالهٔ دستور زبان فارسی را هنگام تدریس در مدرسهٔ سیاسی تحریر کرده . و جزوهٔ موسوم بآرزوی بشر در اسلامبول بمناسبت متارکهٔ جنگ و پیش نهادهای ویلسن رئیس جمهوری آمریکا به نظم آورده وبچاپ رسانیده است . رسالهٔ در ادبیات وطرز انشا تدوین وتحریر فرموده .

اخیراً رسالهٔ راجع بدوازده منش پیش آهنگی با یك اسلوب خوب و سهل وساده نگاشته و در دسترس همگان گذارده است . اگر چه رسالهٔ آخری را بادر نظر گرفتن ضابطهٔ اطفال نو آموز با جمال نوشته لیکن در نزد مردمان معنی طلب (بحکم الکلام ما قل ودل)کتاب بسیار سودمندیست .

« گل بخورشید رسانید سر شبنم را »

از کمالات ممتاز آقای عطا خوشنویسی وانشاء سهل وشیرین و استادانهٔ اوست مرقومهٔ عطا را صاحبان تمیز مانند ذخایر نفیسه و احجار کریمه نگاه میدارند .

سر آمد همهٔ کمالات آقای سمیعی اخلاق حکیمانه ومیهن دوستی اوست که هرگز تصنع در ملکات فاضلهٔ اوراه نیافته است .

راجع بمناصب دولتی و خدمات اجتماعی آن راد مرد تا این اندازه روشن و قطعی است که از دیر زمان در شمار رجال بزرك ایران بوده و مکرر بمقام وزارت رسیده است .

مدیریت وزارت داخله و خارجه . وکالت مجلس . معاونت ریاست وزراء . وزارت داخله و فواید عامه و عدلیه وحکومت تهران . استانداری آذربایجان شرقی و غربی و ریاست دربار سلطنت پهلوی و سفارت ایران در کشور افغان و ریاست دربار اعلیحضرت محمدرضاشاه دام ملکه .

آثار ادبی و اشعار عطا در هر موضوع باشد پر از معانی و مضامین لطیف و رموز پرورش اخلاقی است . چکامه های زیر از طبع نقاد ووقاد او نمونه ایست:

سیلی پدر :

تو کجا روی عا فیت بینی | تا قفا برسرای پسر نخوری
لذت‌از عمر خود کجایابی | گه‌گه ارسیلی پدر نخوری
شاخ‌نشوونمات‌خشك‌شود | گر زاستاد چوب‌تر نخوری
خون فاسد ترا هلاك کند | گر ز ایا م نیشتر نخوری
تلخی‌روزگا را گر نچشی | از نی‌بوریا شکر نخوری

کی شوی آزموده تا در کار
بـه نشیب و فراز بر نخوری

رباعی :

این دار فنا جایگه ماندن نیست | یك‌لحظه‌مجال کام‌دل‌راندن نیست
مقصود ازاین‌کتاب‌مشروح‌وجود | جز صفحه‌زدن‌یکدوسه‌خط‌خواندن‌نیست

همور است :

دورهٔ زندگی‌که ما راهست | چون‌کتاب گزیده‌ایست بدست
بخودی‌خودبگرددداوراقش | که‌نه‌آنرا توانگشادنه‌بست

همه در آرزوی صفحهٔ نیك
نا گهان صفحهٔ اجل پیوست

قصیدهٔ میمیهٔ زیرین را در اخلاق معاشران و در زمانی‌که مصادف با بحبوحهٔ آشفتگی ایران‌و دسته بندی احزاب سیاسی بوده گفته است :

ملول گشتم‌ازین روزگار بد فرجام | ز بسکه شا مم‌آمد بصبح‌وصبح‌بشام
هر آنچه دیدم دیروز بینمش امروز | همان‌که بود در آغاز رفت تا انجام
یکی بود منش آفتاب عالمتاب | یکی بود روش آسمان مینا فام
نه هیچ تغییر اندر تخیلات خواص | نه هیچ بهبود اندر تو همات عوام
نه ذوق معرفتی آید ازکسی بمذاق | نه بوی مرحمتی آید ازکسی‌بمشام
نه یکرفیق موافق‌که شویدازدل غم | نه‌یك‌مصاحب محرم‌که‌جویم‌ازوی کام

همه دروغ‌شنیدم‌هر آنچه گفتم‌راست هر آنچه دانه فشاندم بپای‌من‌شددام
مرا همیشه بد ازیکدلی و یکرنگی بدوستان نظری نیك و اعتما دی‌تام
هر آنچه گفتند آنرا بجان پذیرفتم هر آنچه کردند آنرا به‌نیك‌بردم‌نام
گمان‌من‌همه‌این بود کانچه‌میگویند همان‌کنند ومطابق بود بقول اقدام
ولیك خنده بنا پختگی خویش زدم که در دماغ‌من آمد چنین خیالی‌خام
چنین‌بد است‌همی‌رسم انبیای بزرك چنین بداست همی خوی اولیاء کرام
ولی‌چه چشم‌توان داشتن ازاینمردم که بندگان هوایند و بستهٔ اوهام
ز مردمی شان نبود نشانه و خبری جز ادعای کمال و نمایش انـدام
سخن ملمع وزیبا و لیك بی معنی بیان ملفق وجامع ولیك بی هنگام
بوقت گفتن هریك بها دری چالاك ولی بوقت‌عمل‌سست خیزو کندخرام
بساکه دعوی شیری‌و رستمی‌میکرد و لیك شیر علم بود و رستم حمام
سخن میان حریفان ز دوستی‌وصفا همیشه رفتی ودر دوستی ثبات ودوام
سخن‌چوشهدوشکرخوشگواروشیرین‌بود- ولیك‌یا فته بازهر جانگزای قوام
اگر سخن ز صمیمیت و وفاق رود فریب یکدیگر از آن بود مرادومرام
وگریکی زمیان یکدل وصدیق‌افتد با بلهیش تلقی کنند اولوالا فهام
وز آن‌صفاو صداقت‌غنیمتش شمرند که‌خوش‌بدام‌فتاداست ونیك باشدرام
برای دشمنی یکدیگر کمر بندند هنوز مجلس‌صلح و صفا نگشته تمام
میان اینهمه نیر نگهای گوناگون عیان‌نگشت که‌دشمن کدام‌ودوست کدام
همانکه‌در بر من‌عیب‌دیگری‌می گفت شد از معایب من پیش دیگران‌نمام
همانکه گفت برای‌تو سینه‌ام‌سپر است نهفته داشت ز من تیغ دشمنی‌به‌نیام
هما نکه با من دست برادری میداد برادرانه فکندم به پشت پای از بام
گر این‌بودصفت دوستان‌زهی‌دشمن ور این بود سخن دوستی زهی‌دشنام
خدای داندکز این صفات نا هنجار بهیمه رنجه شود دیوودد کندسر سام

ولی رجال سیاستمدار دورهٔ ما
بدینوسیله نما یند کسب شأن و مقام
نه ایمنی نه حقیقت نه دوستی نه صفا
نه مردمی نه مروت نه تربیت نه نظام
پناه باید بردن از این چنین اخلاق بفضل دادگر و ذوالجلال والاکرام

☆(چکامهٔ ملی یا احیاء اموات)☆

در دیدهٔ من نقص و علتی است / یا منظره ها را نقیصتی است
هر چیز که آید بچشم من / بینم که نا خواه صورتی است
اشیا همه بر رنك دیگرند / گیتی بدگرگونه حالتی است
بر حال طبیعی نما نده هیچ / یا فوق طبیعت طبیعتی است
هر صورت زیبا که بنگرم / گویم که نشان از حقیقتی است
هر گفته شیوا که بشنوم / گویم که بیان نصیحتی است
هر جا که شود مجمعی بپای / گویم که بخیر جماعتی است
هر نامه که گردید منتشر / گویم که در آن حسن نیتی است
چون پرده برافتد ز روی کار / بینم که تمامی فضیحتی است
گر نامی از ایران کسی شنید / کورانه ازین ملك خبرتی است
پنداشت که این مرز و بوم نیز / ملکی و در آن ملك ملتی است
یا قاعدهٔ کارها در آن / بر روی اساس سیاستی است
یا بهر نظامات داخلی / قانونی و طرز حکومتی است
یا در بدن اهل مملکت / روح ادب و خون غیرتی است
یا در طبقات عدیده اش / تمییزی و علمی و صنعتی است
یا مدرك رجحان و امتیاز / تقوی و صلاح و فضیلتی است
یا مردم دانش پژوه را / بر زمرهٔ نادان مزیتی است

یا اهل صلاح و صواب را — در جامعه قدری و قیمتی است
یا آنکه کسی را در این محیط — دردی و از آن دردزحمتی است
یـا از مدنیت شبا نه روز — درحوزهٔ اصحاب صحبتی است
یـاجانب خیر و صلاح خویش — کس را زهمه خلق رغبتی است
یا از پی بهبود مملکت — فکری و تلاشی و همتی است
یا از بدو نیك گذشتگا ن — وز مردم آینده عبرتی است
یـا طا ئفهٔ نیك بخت را — بر زهرهٔ بد بخت شفقتی است
یـا از پی هرکار اجرتی — یـا در پی هر رنج راحتی است
یـا بهر خطا هیچ کیفریست — یـا جا ئزهٔ بهر خدمتی است
هر کس که از ایران خبر نداشت — پنداشت که ملکی و دولتی است

غـا فل که زمینی است شوره زار
بی بهره زهر فیض و نعمتی است

نی هیچ بـجائی تنـا سبش — نی هیچ بملکی شباهتی است
سر تـا سر این مملکت پر است — از جهل و خود این جهل آفتی است
هر یك ز مقا ما ت ملیش — انبـار فسا دی و شهوتی است
آن را که خیا نت کند بملك — شأنی و شکوهی و شوکتی است
و آنرا که بخدمت قدم زند — رنجی و ملالی و محنتی است
هر محفل و هر انجمن که هست — منزلگه بیمی و وحشتی است
هر قسمتی از روز نا مه هـا — جولانگه فحش و تهمتی است
هر کلهٔ روشن که بنگری — انبـا نهٔ ظلمی و ظلمتی است
بنگر خطبـا را که هرکسش — در نطق و بیان صیت و شهرتی است
گویند زهر در سخن ولیك — حا صل همه شتمی و لعنتی است
نی بحث ز راهی و معدنی — نی حرف ز بانکی و شرکتی است

بر جا ن هم افتا ده جملگی   وزفحش وفضیحت قیامتی است
این فحش دهد آن بجان خرد   گوئی که در آن فحش لذتی است
شیرین شود ازهرزه کامشا ن   گوئی که گوارنده شربتی است
غما زی و تزویرو مفسدی   زیبنده ترین دأب وعادتی است

تا منفعتی در میا نه هست
مهری ووفا ومحبتی است

اما چو شد این منفعت تما م   جنگی و نزاع وخصومتی است
زآن مجلس رندان دگر مپرس   کالعزة لله حکا یتی است
یا ذلت ایران و اهل آن   مبنی بقضا و مشیتی است
زیرا که خداوند را بخلق   هرگز نتوان گفت ضنتی است
اینها همه چون نیك بنگریم   زائیدهٔ جهلی و غفلتی است
هرکس که نظر میکنی بدل   زین وضع فجیعش شکایتی است
اما همه خا موش و هرکسی   پنهان شده درکنج عزلتی است

گویا که تصور نمی کنند
بر عهدهٔ هر یك وظیفتی است

با دیدن این جمله هرج ومرج   و آرام نشستن خیا نتی است
یك مرد نبا شد که یك قدم   بر دارد تا وقت وفرصتی است

ورنه بخدا دفع این عیوب
گر مرد بود کا ر سا عتی است



جناب آقای سمیعی (ادیب السلطنه)

دانشمند راد اسمعیل امیرخیزی

از آغاز این دفتر تاانتهای آن بندرت اززندگان معاصر نامی برده ویادی کرده‌ام براستی وجدان من ناراحت بود ازاینکه چند سطری مستقل ازیگانه مردی پاك و پیشرو چنان آزادی که فطرت وسنن وخدا واولیا وهرکه دارای ادراك وانصافست آنرا تصدیق کرده ودر راه آن جانبازی‌را وظیفه شمرده‌اند . وراد مردی که پنجاه سال علی الاتصال درسعادت ایران وخوش بختی وتربیت ایرانیان درحدودتوانائی وامکان ازفداکاری وبذل همت فرو گذاری ننموده است ننوشته‌ویادش نکنم . اکنون بطورایجازوتا جائی که آگاهی درست‌دردست است . آغازمی‌شود : آقای اسمعیل امیر خیزی سال ۱۲۹٤ درشهرتبریز درکوی سنجران امیر خیز قدم بعرصهٔ وجود گذاشته پدرش مرحوم حاج محمد تقی مردی راد ودل روشن وآزادیخواه وشغلش تجارت بودی . امیر خیزی بعداز طی تحصیلات مقدماتی که در آنزمان معمول بود در تجارتخانه پدربکمك والد ماجدش ساعی ومجدبود . سال ۱۳۲۲ بااجازهٔ آنمرحوم عازم بیت‌الله شد . پس‌از مراجعت . او آخر سال ۱۳۲۳ بودکه بمجمع طر فداران ترویج امتعهٔ وطنی واردشد که‌پیش‌قدمان آنان مرحومان : شیخ اسمعیل هشترودی شیخ سلیم . سید هاشم . حاج رسول صدقیانی . کربلای علی مسیو . حسین آقا فشنگچی . بودند . ناگفته نماند که‌این جمعیت باجناب سیدحسن تقی‌زاده ومرحوم محمد علی تربیت هم ارتباط داشتند . چنانکه بهمین معنی نگارنده در تاریخ فرهنك آذربایجان اشاره کرده است . ونیز پنهان نماند که مراد باطنی طرفداران ترویج امتعهٔ وطن آمادگی برای همصدائی وهمدستی بمشروطه خواهی بود .

عبارا تناشتی وحسنك واحد　　　وکل الی ذاك الجمال یشیر

شرح حالات آقای امیر خیزی را بعقیدهٔ نگارنده باید دردوقسمت یادداشت کرد . نخست آنچه درراه آزادیخواهی وکارهای اجتماعی صرف وقت کرده یعنی ازآغاز مشروطیت بانیت خالص وعمل ستوده باآزادیخواهان تشریك مساعی فرموده‌است .

در سال ۱۳۲۵ باتفاق هیئتی برای اصلاح پارهٔ ازامور مربوط برفع مخالفت وتسجیل آزادی ومشروطیت ازتبریز بمراغه‌مسافرت کرده . ودر همانسال بنمایندگی انجمن ایالتی آذربایجان که تالی مجلس شورای مرکزی بود منتخب گردید . ودر همان اوقات باپیش نهاد مرحوم ستارخان سردار ملی وتصویب انجمن قرار شد که برای نظارت کارهای سردار وراهنمائی اوغالباً درمعیت ایشان باشند . که درآن قسمت گاهی ازمرافقت وهمکاری مرحوم‌حاج محمدعلی بادامچی استفاده واستمداد میکرد وروی همین اصل بودکه سال . ۱۳۲۷ بامرحوم ستارخان سفری باردبیل کرد ودر سال ۱۳۲۸ باتفاق سردار ملی وسالار ملی که‌از طرف دولت دعوت شده بودند بطهران عزیمت نموده‌ودر قضیهٔ ناهنجار پارك . امیر خیزی هم‌درپارك بوده . پس‌از بازگشت به‌تبریز بازدر انتخابات انجمن ایالتی ازطرف حزب دموکرات که خود نیز داخل آن حزب بود بنمایندگی‌انجمن منتخب‌گردید .

درسال ۱۳۳۰ که‌قشون تزاری ازروسیه به‌تبریز وارد شد . آقای امیرخیزی بایکصدو پنجاه تن‌از آزادیخواهان شبانه وسواره ازتبریزبطرف سلماس رهسپار شدند . ازقبیل آقایان امیرحشمت وبلوری ویکانی ومحمد علیخان ناطق و مرحوم اسدآقا خان ونالهٔ ملت وابراهیم‌آقا ومرحوم میرزا اسمعیل نوبری وغیرهم.

مسافرت این‌جمع که بالاخره باسلامبول رسیده‌اند خود داستانی مفصل است فقط فهرست‌وار ازهمکار بزرگوار می‌نویسد که‌ایام توقف دراسلامبول‌را زمانی با تحصیل لغت فرانسه ومدتی در معیت مرحوم آقای نوبری با تجارت وکسب وقت گذرانده وپس ازآغاز جنك عمومی ببرلن رفته سپس ازطریق بغداد برگشته‌وآنجا زمانی توقف کرده وبعد بکرمانشاه ودرآنجا باگروهی از فدائیان ایران دست بکار شده وچنان کامیابی رخداده که‌مرحوم نظام السلطنه ویکعده از نمایندگان مجلس که‌هجرت کرده بودند توانستند بکرمانشاه وارد گردند .

چون بحکم آنروز قوای ملی بایك تیپ قشون متجاوز اجنبی ناچار بطرفیت

بودند وازروی نقشه پیشروی یاعقب نشینی میکردند . بازآقای امیرخیزی ورفقایش بقصر عقب نشینی نمودند . وامیر خیزی ازنو بـه بغداد رفته وپس ازسقوط بغداد بایران برگشته یك قسمت ازمهاجرین درسنجابی بسردار مقتدر مهمان شدند . و قسمتی بموصل و کرکوك رفتند . (مهمان نوازی ومردانگی وچگونگی پذیرائی رئیس ایل سنجابی هم ازقضایای حیرت زای تاریخی ومصداق حقیقی وعملی آنسخن است که گویند : کرم نما وفرود آ که خانه خانه تست) آقای امیر خیزی هم بموصل و کرکوك وحلب و بالاخره باسلامبول رفت واقامت گزید تاآنکـه جنك عمومی خاتمه یافت وبعداز هفت سال غربت کشی وتحملات وجنك وگریز بـه تبریز عودت فرمود (۱)

درحالیکهٔ پـدرمرحومش سال ۱۳۳٤ فوت کرده ورشتهٔ تجارتشان دراثر انقلابات و خشکسالی ومجاعه گسسته بود « هر که دراین حلقه نیست فارغ ازاین ماجراست »

اکنون دورهٔ دوم تاریخچهٔ زندگانی آقای امیر خیزی که عبارت از خدمات برجستهٔ فرهنگی اواست شروع میشود . لیکن تحریر آن تفصیل درضمن تاریخ فرهنك آذربایجان که همین روزها دردست نگارش است گفته خواهدشد .

آقای امیر خیزی ازتاریخ ۱۳۳٥ به بعد همواره دراحتفالات وجریانهای ادبی نیز صدرنشین حوزهٔ اصحاب وشمع سراچهٔ احباب صاحبدل بوده وریزش طبع وقادایشان درمذاق مشتاقان دلسوته چون پیمانهٔ مل درزیر شاخه وبوتهٔ گل سکرت دادهو نشأت افزوده آنچهراکه ازآثارادبی آنرادمرد درحال نگارش این سطور دسترس بوده بخوانندگان اهدا میکنند :

تاسبکباری بکاراست این گرانباری زچیست
تاتوان بشکست بندازپا گرفتاری زچیست

(۱) صافدلانه می گوئیم چه بهتراست که خلاصهٔ ازکلیه اینقبیل جریانهای تاریخی تهیه کرده برای آگاهی آیندگان و تعلیم وتقویت روح وطنخواهی نوباوگان معاصر وجزو برنامهٔ دروس آموزشگاهها قرار داده شود .

جز پشیمانی نیارد شاخ بی مهری ثمر
تاتوانی دل‌بدست آور دل آزاری ز چیست

نیك باشد گر توان دست ستم کوتاه کرد
چون زدستت برنمی آید ستمکاری زچیست

رنج‌خود درراحت یاران نمی‌خواهی مخواه
راحت اندر رنج‌یاران خواستن باری‌زچیست

دیدهٔ بیداررا بااختران شب رازهاست
گرنه بااختررارازی‌است بیداری‌زچیست

زیب‌مردان‌نیست جزخوی‌خوش‌و کردارنیك
گرنداری‌خوی‌نیك اینزشت‌کرداری‌زچیست

زندگانی گر بعزت یارنبود مرگ به
زندگانی همعنان ذلت و خواری ز چیست

پیش نامردان اگر مردی نیاور سر فرود
راد مردانرا چو نامردان ریاکاری زچیست

بوستان زندگی را باش سرو سر فراز
گرنه بید واژگونستی نگونساری زچیست

تیغ‌گر بارد بسر گردن بنه الحکم له
ناگزیر ازمرگ‌را ازمرگ بیزاری زچیست

روزگار ارسخت گیرد بر تو آسان بشمرش
در نبرد زندگانی گریه و زاری زچیست

چاره برهر درد بتوان کرد با عزم و شکیب
عزم چون باصبر توام‌گشت ناچاری زچیست

((☆)(☆)(☆)(☆)(☆))

گرد یأس از چهرهٔ امید بـا یـد کرد پـاك
ایندوروزه عمرفانی‌را جگرخواری زچیست
سر وری گر بایدت از زیر دستان سر مپیچ
با هوای خود سری دعوی سرداری زچیست
چون خدایت دست اندر کار مردم کرده باز
داد مظلومان بده آیین غداری ز چیست
روی اندر قبله و دل در پی دیرو کنشت
ای عجب اندر حریم کعبه خماری زچیست
زابلهی باشد زنیش مار جستن شهد نـاب
ازبداندیشان طمع کردن نکوکاری زچیست



درود بروان یاران :

ولابدمن شکوی‌الی‌ذی‌مروة		یو اسیك اویسلیك‌او یتوجع

اگر بسجیه‌مرضیهٔ صفا ودوستی ازدست شود وبقول حکما این‌فضیلت مشترکه (صداقت) ازمیان برخیزد چه‌فرقی میان بشر وجانداران دیگر خواهد بود یا چسان نام‌تمدن‌را بزبان توان آورد وچگونه انسان از چنك شرارت وبـد نفسی درندگان بی‌عاطفت و آدمی صورتان پلنك سیرت مصون تواندبود . (سك حق‌شناس به‌ازآدمی ناسپاس میباشد)

اگرفرض کنندکه : مرده‌را اززنده سودی نرسد وبالعکس بـا زیاد کردن و ذکر محامد گذشتگان درتربیت نوع انسان وتمدن آن‌تأثیر بسزادارد .

نگارش این‌نامه (داستان دوستان) درحقیقت روی همین اصل ونظر بوده‌که ازدر گذشتگان فضل وادب و کارمندان انجمنهای ادبی تبریز که شکار صیاد مرگ شده‌اند یادوروان آنان‌را بادرودی شادنماید « نگسلد پیوند روحانی زدست انداز مرگ » آری زندگان‌را بویژه آنانکه نان ونوائی دارند همه‌کس یادکند .

زپیر وقت مرا این نصیحت است بیاد		که‌هست‌مهرکسان داستان‌قندومگس

آقا مفید ملجأی

شادروان ملجأی ازخانوادهٔ بوده که اسلافش دارندهٔ علم وفضل وهنر و دارای مسند قضاوت وصاحب مسجدو محراب ومنبر بوده‌اند . نامبرده در تاریخ ۱۳۰۷ قمری در خلخال تولد یافته مقدمات ادبی را درنزد برادر بزرگترش آقا سعید ملجأی تحصیل کرده سپس درتهران ورشت به‌تحصیلات عالیه پرداخته است .

درتاریخ ۱۳۳۵ قمری بسر پرستی مدرسهٔ سعادت رشت منتخب وهم روزنامهٔ عصر سعادترا نشرمیداد ، نظر بمکارم اخلاق وعوالم تدین ومیهن دوستی همارهٔمورد توجه واحترام‌خرد وبزرگ بودی بالاخره ازسوی وزارت‌دادگستری بریاست‌صلحیهٔ رشت . سپس بکارمندی محکمهٔ بدایت آنجا منسوب گردید .

مرحوم آقا مفید غالب اوقات خودرا بترجمه و تألیف کتب سودمند مصروف کردی. کتاب تدین وتمدن را تألیف (راجع بفلسفهٔ دیانت و تعالیم عالیهٔ اسلام) وکتاب «مرأة المسلمه» که‌از آثار فاضل متبحر مصری فریدو جدیست باسم با نوی اسلام بااسلوب خوب ترجمه ومنتشر کرده. رساله های دیگر مانند: مضرات مسکرات. تراکیب النحویه از تألیفات مطبوع آنمرحوم است. کتاب ایقاظ الغرب للاسلام. تألیف فاروق هیدلی انگلیسی رئیس سابق جمعیت اسلامیهٔ بریطانیه رااز عربی بفارسی ترجمه کرده‌وهم‌تاریخی برای آذربایجان نوشته که‌تاکنون بطبع نرسیده‌اند.

شادروان ملجأی‌درتاریخ ۱۳۰۸ شمسی بریاست بدایت خوی‌منصوب شدقریب یکسال درآنجا انجام وظیفه کرد بسبب عدم‌سازش آب وهوای خوی باتقاضای خود به‌تبریز بسمت کارمندی بدایت دوم انتقال یافت. سپس بریاست آنشعبه معین گردید وپس ازدوسال بعضویت استیناف آذربایجان تبدیل یافته وتا آخر عمرش این مأموریت رابانیکنامی ودرستکاری بسربرد. دراثنای مرض موتش حکم ریاست دادگستری مراغه به‌ملجأی رسید. آقای‌رسارئیس استیناف تبریز بیماری اوراگزارش داد وزارت مربوطه آن‌را تخلف تلقی کرده درپاسخ نوشت تاورود بمراغه وشروع بکار حقوق ملجأی داده نشود. بنابراین آنمرد شریف باآنهمه خدمات صادقانه ایام ناخوشی‌را بانهایت عسرت گذرانده وبافقر وتنگدستی در گذشت.

بحیات این‌قدرم زهر در است　　　که‌ممات‌وسکراتم‌شکراست

نگارنده این‌سطور بعیادت ملجأی رفته‌بود. گفت خواهشمندم درگوشهٔفلان اطاق فرشی است پیچیده وناگسترده بدقت آنرا به‌بین بازبه پیش من برگرد چون نگاه کردم وبرگشتم گفت آنفرش‌را نسیه وبشرط رد قیمت باقساط خریده‌ام. پس ازفوت من عیناً بصاحبش برسانید.

مرحوم مفید ازکارمندان اولیهٔ انجمن ادبی آذربایجان وازکسانی بود که همواره باآثار قلمی وافکار سودمند خودیاران ادبی‌را مستفید کردی. ازیادگاریهای

او مقاله ایست که در تاریخ ارك علیشاه نوشته . بدینقرار :

منجمله ازابنیه ومساجد تاریخی تبریز که مورد نظروتوجه مؤرخین وسیاحان بوده وهریك شرحی دربارهٔ آن نوشته اند مسجد وارك علیشاه است .

بنابه نگارش مؤرخین . غازان خان مغول دووزیر معروف داشته یکی رشید الدین مورخ ، دیگری تاج الدین علیشاه . رشید الدین دریکی ازمحلات شرقی تبریز (باغمیشه) عمارتی بناکرد باسم ربع رشیدی یا رشیدیه . فعلا اثری ازابنیه وعمارات وزیرمزبور باقی نیست .

تاج الدین علیشاه که باعث قتل رشید الدین شد مسجدی ساخت که قسمتی از آثار آن تاامروز درارك واقع درطرف جنوب غربی شهر باقی مانده است .

ابن بطوطه طنجی صاحب کتاب تحفة النظار که معاصر سلطان ابوسعید بهادر مغول (۱) بوده دراوقات سلطنت وی باعلاء الدین محمد که ازامرای همین سلطان بود به تبریز سفر کرده ودرکتاب مزبور اوضاع تبریزرا نگاشته وپس ازذکر بازار جواهر فروشها وبازار مشك وعنبرفروشها میگوید : ازاین بازار گذشته بمسجد جامعی که وزیرعلیشاه معروف بجیلان ساخته رسیدیم درخارج مسجد طرف دست راست روبقبله مدرسهٔ بود ودرطرف چپ زاویهٔ که صحن آن مفروش بسنك مرمر ودیوارهای آن مسجد آراسته بسنك کاشانی صاف لغزنده وازمیان مسجد نهرآبی جاری وانواع اشجار ودرختهای انگور وشاخه های یاسمین موجودبود . (۲)

حمدالله مستوفی می نویسد خواجه تاج الدین علیشاه در خارج محلهٔ نارمیان

---

(۱) ابوسعید درسال ۷۳۶ قمری فوت کرد ایام حیاتش ۳۲ سال مدت سلطنت ۱۹ سنه بوده در۱۲ سالگی بتخت نشسته .

(۲) هنوز آثاری ازمسجد باقیست ولی اطراف وضمایم آنرا تغییرات کلی روی داده فی الحال قسمتی ازآن باغ ملی تبریز وصحنهٔ نمایش شیرو خورشید است که هردو بامرومراقبت شادروان عبدالله خان طهماسبی (امیرلشکر) بناشده است . (مؤلف)

(گویا محلهٔ مهادمهین مقصود است که‌در عرف عوام میار میار گفته میشود) مسجد جامع بزرگی ساخته که‌صحن آن‌دویست‌وپنجاه گز دردویست گزاست وصفحهٔ بزرگ که‌از صفحهٔ ایوان کسری درمداین بزرگتر بوددر آن‌بنا نهاد ولی چون درعمارتش تعجیل کردنداستحکامی نیافته‌خراب‌شد وفرود آمدودراین مسجدانواع تکلفات بخرج داده وسنك مرمر بی‌قیاس درآن‌بکاربردند وشرح آن درازمان بسیاربابد .

شاردن فرانسوی ازجملهٔ مساجد معظم تبریز که شماره آنهارا ۲۵۰ دانسته مسجد علیشاه‌را اسم برده ومی‌نویسد مسجد مزبور الحال خراب میباشد . چند سال قبل مرتبهٔ تحتانی آنرا تعمیر نمودند ومنارهٔ آن‌نیز که بلندترین منارهای مساجد تبریز است تعمیر شده مسافری‌که ازراه ایروان بتبریز می‌آید اول بنائی که‌از شهر می بیند منارهٔ این مسجد است . بنای این مسجد ازخواجه علیشاه‌بوده ودر چهارصد سال پیشتر بناکرده .

مسیو فلاندن فرانسوی درسال ۱۲۵۷ قمری باتفاق سفیر فرانسه بایران‌آمده وسفرنامهٔ نوشته راجع به‌تبریز درضمن شرحی مفصل می‌نگارد : ازخرابه‌های تبریز یکی مسجد بزرگیست که‌در آخرقرن‌سیزده مسیحی غازان خان بنانموده وبا کاشیهای خوشرنك آراسته بعض‌پایه‌های دیوار باقی‌است که‌ازاره‌های آن‌مرمرسفید حجاری قدیم‌است وبناهای‌خوب این کشور باهمین قسم‌مرمرها مزین‌است ،

آنچه‌ازاین مسجدخوب باقی‌مانده‌ودلالت برشکوه آن‌دارد . درب‌مسجداست که کارمعماریهای مشرق زمین وبوضع‌خاتم سازی آجرهای کوچك‌را زینت داده‌اند . باآنکه مدتی است خرابست‌وازتاریخ بنای‌آن دیرزمانی گذشته هنوز رنك‌لاجوردی باصفائی ازآجرهای آن‌نمودار است . ابتدای خرابی آن‌از دویست سال‌پیش وعلت آن‌زلزله‌بوده .

مسیوفلاندن بنای‌این‌مسجدرا به‌غازان نسبت‌داده ومسیو (الکیلاما آنیژهلت) نیز که‌درسال ۱۲۸۳ قمری بایران آمده غازان‌خان‌را بانی این‌مسجدمیداند وپس‌ازذکر

اسلام آوردن غـازان گویـد : اول مسجدی کـه توسط سلسلهٔ مغول بناشده بانی آن غازان‌خان پسر ارغون بود . (۱) این مسجد درطرف جنوب شهر تبریز درپهلوی خرابه‌ ارك واقع و باسم مسجد خواجه‌علیشاه معروفست . چون خواجه صدرا عظم غازان خان متصدی انجام آنجا بود باسم او موسوم شد .

بارتولد مستشرق روسی پس از ذکر این مسجد و عمارت گوید که در قرن نوزدهم باقی‌ماندهٔ عمارت را بقورخانه وقراولخانه تبدیل کردند وهم‌درسال ۱۸۵۰ میلادی علی محمد باب مؤسس بابیه در اینجا اعدام شده است .

مؤلف این تذکره گویـد در تعیین جای اعـدام باب ظاهراً مستشرق مذکور اشتباه کرده زیرا علی‌محمد باب در جبه‌خانه که‌اکنون قسمتی از آنجا عمارت ادارهٔ شهر بانی است کشته شده . وفاصلهٔ مسجد وارك علیشاه تامقتل باب کم نیست که نزدیکی محل موجب این سهو وسهو بـاشد .

ازرفقای ادبی آقـای رضـا صدیقی نخجوانی درسوگواری ازفوت شادروان ملجأی اشعاری ساخته که بخشی از آن بمناسبت مقام درج میشود :

ایفلان دریاب دور عمر رازان بیشتر　　بانك برخیزد که‌شد دورفلانی اسپری
خود نه‌دی‌بود آنکه بامابود دربزم ادب　　ماجای آن‌غایت‌فضل آیت دانشوری
آه آه امروز خالی بینم ازوی انجمن　　خود کجارفت آنمهین‌شیدای‌دانشگستری
ای‌دریغازی جهان نیستی‌شد رهسپار　　آنکه‌میکردی‌جهانیرا بدانش‌رهبری

---

(۱)سلطان محمود غازان دهم ذی‌حجه ٦٩٤ باجلال تمام وارد تبریز ودر آخرآن سال که مصادف باروز نوروز بود بسلطنت نشسته وارث تخت و تاج هلاکوشد اول حکمی که صادر کرد وجوب قبول مذهب اسلام برای مغول ومنع ظلم امراو بزرگان بزیر دستان بود ٠ شرب شراب وبه‌مستی درشارع عام‌را قدغن کرد ٠ متمرد را بر درخت آویزان یادر گذرگاهها میگردانند ٠ نظریه مستشرقین دربارهٔ بنای مسجد نزدیك بصواب است ٠ وفات غازان‌خان‌در ۱۱ شوال ۷۰۳ بوده ٠　　(مؤلف)

داور دانای مارا برد دور روزگار　　داوری کو تا برم بر پیشگاهش داوری
زینغم آذربایجان دارد بس آذرها بجان　　زانکه ازدستش برون شد مایهٔ نام آوری
ملجأی را فضل داند قدر زیرا گفته‌اند　　قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری
گریه کن ای دیدهٔ فضل اندرین غم زار زار　　ور نماند خود سرشك دیده ای دل خون گری
از نژاد پاك پیغمبر بد آن مرد خدا　　زان در اخلاقش نشانی بود از پیغمبری
گوی سبقت میربود از همگنان خویشتن　　هم به نیکو محضری و هم بوالا گوهری

هر زمانی بود کارش خدمت خلق و وطن
هر دمی بودی شعارش نیکی و دین پروری

شعر باشد نارسا در وصف آن والا گهر　　قائلش گو خواه سعدی باش خواهی انوری
اندرین میدان پهناور «صدیقی» پامنه　　بهر او صافش کتابی بایدت یا دفتری
شاد کام و شادمان بادا روانش در بهشت　　تا بهشت عدن باشد از غم و محنت بری

الحاقی نگارنده و مادهٔ تاریخ وفات مرحوم آقا مفید ملجأی :

گر بهر دم صد صد آری در جهان ای مام دهر　　بی شك از آوردن آقا مفیدی ابتری
گر ز تاریخ وفات ملجأی جویاستی　　بی گمان دریابی (المغفور) را گر بشمری

۱۳۵۷

صدیقی نخجوانی جوانی است پاك سیرت كه همواره طریق استكمال را رهسپار بوده واستقامت مسیر خویش را ازدست نداده است . سالهای متوالی درایام نوروز بعض دوستان را باتبریکیه منظوم خود که نوید فیروزی بود خرم و سر فراز فرمودی . اینست آخرین عیدانهٔ که بدست اغتنام مارسیده است :

ز نوروزفیروز فرخنده‌فال   همای‌سعادت ، بگسترد بال
همی برگ‌و سازطرب ، سازشد   درخرمی برجهان باز شد
جهان‌شدسراسرچو باغ بهشت   همایون‌و فیروزوفرخ سرشت

☆ ☆ ☆

شمارا هم‌این‌روزفیروز باد   همه‌روزهاتان چو نوروز باد
هماره ز بند غم آزاد زی   همی‌شاد باش وهمی‌شادزی
چو آینده‌جاویدو پاینده‌باش   سرجاه ، برمـاه ، ساینده باش

☆ ☆ ☆

برایران ، بهین‌زادبوم بهی   فزون باد فیروزی‌و فرهی
دل‌جمله ایرانیان شاد باد   مهین خانهٔ‌میهن آباد باد .



میرزا ابوالقاسم مرتضوی متخلص به آذر

ابوالقاسم مرتضوی پسر حاج سید مرتضی صراف که خانوادهٔ مرتضوی بدو منسوبست (۱) شادروان آذرمرد میهن‌دوست وفاضل وادیب‌بود . درحدودیکهزارو سیصدوده قمری (۱۳۱۰) باسلامبول مسافرت ودرآنجا سید جمال‌الدین‌اسدآبادی معروف بافغانی‌را ملاقات نموده ازافادات آن‌فیلسوف اسلام بهره برده وطرز سلوك آموخته است .

درموقع‌انقلاب مشروطهٔ ایران‌ازمؤسسین جدی وباحرارت انجمن‌آذربایجان (درتهران) وهواخواهان‌صاف درون‌مجلس شورای ملی‌بوده وهرگونه‌یاری وهمراهی بمخالفین دولت استبدادی داشت . پس‌ازتوب بستن وتخریب مجلس بتبریز برگشته:

در آغاز سال ۱۳۱۱ خورشیدی بعضویت انجمن ادبی آذربایجان پیوست . اوراق‌پریشان اثرخامهٔ آن‌شادروانست که‌بطبع رسیده . چندفقره ازمکتوبات‌مرحوم طالبوف که‌بشادروان مرتضوی نوشته درآنکتاب درج شده‌اگر باهوش‌سرشارو بادل عاری از حب‌و بغض مطالعه شود بی‌گمان حقایقی را می‌توان پی بردن . اشعار زیر نمونه‌ایست از چامه سرائی ابوالقاسم مرتضوی :

---

(۱) میرزا احمد برادر بزرگ ابوالقاسم آذر را نیز حاج سید مرتضی می‌گفتند . زیراکه میرزا احمددر موقع انتقال وعزیمت مظفرالدین شاه بـه تهران که‌مستلزم هزینهٔ معتدبه بود . مبلغ مهمی‌بوی قرض‌داد وازمساعدت دریغ نداشت . شاه درقبال این‌حسن خدمت وفتوت فرمان صادر کردکه اسم‌پدرش حاج‌سید مرتضی بعنوان لقب بمیرزااحمد اعطا گردد . میرزااحمد نیزادیب وباکمال‌بود دو شعر زیررا درانقلاب مشروطه وخونریزیهای تبریز ساخته :

طبیعت کلمهٔ تبرا برافکنداز سر تبریز بجایش لفظ خون بنهاد تاتبریز شدخونریز

چنان‌خونریزشداین شهرتبریزوطرب‌افزا کـه‌رفت ازیادمردم‌قصه‌خونریزی‌چنگیز

نکوهش باده و باده خوار :

دانی که جام و باده چه سود و ثمر دهد　　کاهد ز عقل و زر ببرد درد سر دهد
این مایهٔ هلاکت و این جوهر ممات　　تأثیر سم خویش بقلب و جگر دهد
عاقل نمی فشاند تخمی که عاقبت　　دردو تعب بپرورد و مرگ بردهد

هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش
دست هوس سپارد و بر شور و شر دهد
آذر چگونـه می شمرد مرد با خرد
آنرا که مرگ میخرد و سیم و زر دهد :

آذر مرتضوی در سال ۱۲۵۰ خورشیدی متولد شده و در اواخر سال ۱۳۱۱ زندگانی را بدرود گفته و درمقبرهٔ سید حمزه (مقبرة الشعرا) مدفون گردید.



میرزا محمود غنی زاده:

اصلاسلماسی بوده سال ۱۲۹۶ قمری درماه‌جمادی الثانی‌متولد شده‌ازتحصیل علوم متداول وقت حظی وافر ووافی برده سپس بکار بازرگانی مشغول بود .

غنی‌زاده از اوان جوانی بامرحوم جلال الدین مدیر روزنامه حبل المتین مکاتبه داشت وبروزنامه اوگاهی مقاله می‌نوشت . دراین ضمن مسافرتی بقفقازکرده درتمرخان‌شوره خدمت حاج‌میرزا عبدالرحیم طالبوف رسید . ازاین‌دومردبزرگوار ایراندوست غیاباً وحضوراً کسب نور واخذ دستور نمود .

ازسال اول مشروطیت ۱۳۲٤ قمری دررضائیه وتبریز باروزنامه نوشتن‌ونشر مقالات سودمندوباقدم وقلم‌ازکمك بآزادیخواهان‌دریغ نکرد . تاآنکه‌درسال ۱۳۲۸ قمری روزنامه محاکمات‌را در تبریز نوشت ونشر آنرا تا اواسط (۱۳۲۹) ادامه‌داد آنگاه باتشویق والی وقت مخبر(السلطنه) مأمور تشکیل عدلیه سلماس گردید .

چندی نگذشت که‌تجاوز روسها درآذربایجان شروع شد . غنی‌زاده باتفاق‌گروهی ازاحرار باسلامبول هجرت‌کرد چهار سال درآنجا بازمشغول کسب‌بود . ضمناً آشنائی که‌از پیش بمطبوعات وادبیات ترکی داشت بحد کمال رسانید (۱) همانست که‌در خلال کلمات‌وآثار نظم ونثرآنمرحوم پارهٔ‌لغات واصطلاحات زبان‌ترك نموداراست

غنی زاده درتارنخ ۱۹۱۵ میلادی ازسوی کمیتهٔ ایرانیان مقیم‌برلن به‌آنجا دعوت شده جون ببرلن‌رسید بسمت‌عضو تحریرمجلهٔ گاوه‌معین ومشغول انجام‌وظیفه شد . تصحیح وطبع سفرنامه ناصر خسرووطبع‌کتاب وجه دین‌او ورباعیات خیام در چاپخانهٔ گاویانی برلن نتیجهٔ کوشش‌غنی‌زاده بوده است .

---

(۱) درسال ۱۳٤۳ قمری مطابق ۱۹۲٤ میلادی رسالهٔ جوابیهٔ غنی‌زاده (روشنی بیگه جواب) که‌بازبان ترکی نوشته ودرمطبعهٔ گاویانی برلن چاپ‌شده‌است تسلط ومهارت اورابادبیات ترك گواه صادق‌میباشد وتوجه خوانندگان‌را نسبت بهنرمندی غنی‌زاده ومیهن پرستی اووهمقدمان وی‌جلب مینماید .

ادارهٔ روزنامه‌گاوه دردیباچه (تاریخ مجلس‌ملی ایران) چنین‌نوشته : فهرست وکلاووزرا که‌در ذیل اینرساله ضمیمه شده مدتی است از طرف ادارهٔ گاوه ترتیب داده شده وبیشتر بسعی واهتمام مخصوص همکار محترم‌ما آقای میرزا محمود غنی زاده مدون شده وادارهٔ گاوه ممنون زحمات فاضلانهٔ ایشانست . مشارالیه تاریخ مخصوص نیز برای وزرای عهد قاجاریه جمع آوری کرده که‌امید است عنقریب بازاز طرف ادارهٔ گاوه درجزو سلسلهٔ انتشارات گاوه‌نشرشود .

مستشرق‌شهیر پروفسور ادوارد براون‌انگلیسی درپایان کتاب‌خود(تاریخ‌ادبیات ایران) دربارهٔ غنی‌زاده چنین‌نوشته است : مطبعه گاویانی باداشتن شخصی مثل‌میرزا محمودغنی‌زاده‌دارای‌یکنفر محقق‌صلاحیتدار است.زیرا که‌مشارالیه‌همان‌اسلوب‌انتقادی وکنجکاوی صحیحی‌را پیروی میکند که‌میرزا محمدخان قزوینی‌مبتکرآنست .

کتاب‌تاریخ آذربایجان‌را درایام‌اقامت برلن تالیف‌کرده هنوز بچاپ نرسیده .

یکغزل‌ویك‌مثنوی‌ویك‌قصیدهٔ‌از آثار گرانمایه محمودغنی‌زاده که‌هرسه‌رادر برلن‌ساخته برای آرایش ایندفتر درج میشود :

گم‌شدرهم‌بدشت‌نشان قدم‌کجاست فرسوده شدقدم زتکاپو حرم‌کجاست
آنراکه‌خیمه درطلب اوبرون‌زدیم بهرخدا بگوکه سواد خیم کجاست
بال‌وپرم بساحت بیگانه پاك‌ریخت آنشاخسارانس که‌سویش‌پرم کجاست
مسکین ستارگان‌شبم طعنه میزنند شمشیر برق‌زای‌شه صبحدم کجاست
تفسیر وحی‌وباطن تنزیل گومخوان مارا سرمباحث پرپیچ‌و خم‌کجاست
شوریده‌را که‌بـاز نداند سراز قدم امکان‌فحص‌وبحث‌حدوث‌وقدم‌کجاست
کیهان زبون قوهٔ بی مشعر قضاست کس‌رامجال‌دم‌زدن‌بیش‌وکم کجاست
جسم ضعیف را بره سیل حادثـات دست ستیز وقدرت‌لاونعم کجاست

درکشوروجودبجائی‌نرفت‌راه
آنراکه‌میرودبدیارعدم‌کجاست

مثنوی (هذیان)

اینکه بینم عجبا حال تب است | یا تصاویر هیولای شب است
اختراانند سوی من نگران | بهر جان دادن من منتظران
شمع تابوت من مسکین است | اینکه من بینم یا پروین است
ازچه آفاق چنین گشته خموش | پای تاسر شده گوئی همه گوش
زچه رو مانده عوالم مبهوت | زیر و بالا همه یك صمت و سکوت
مرگ یکشاعر پندار پرست | مگراین پایه تماشائی هست
نایداین بار چه برماه افتاد | راه گم کرد مگر چاه افتاد
نیست در کون صدای مطلق | بجز آن نالهٔ مرغ یاحق
برو ایمرغ چنین داد مکن | اینهمه بیهده فریاد مکن
که ندارد سر موئی تأثیر | مرغ احمق پی کار خود گیر
کاندرین ساحت گیتی حق نیست | آنچه تو میطلبی مطلق نیست
حق زویرانهٔ ما بیرونست | بلکه درچاه عدم وارونست
حق کجا گوش فرادار ببین | روی گیتی همه آهست و انین
آتش قهر بر افروخته اند | خانمان ضعفا سوخته اند
آنچه بر تودهٔ غبری گذرد | دودش از طارم اعلا گذرد
آتش و خون بزمین حکمرواست | قدرت قاهر حق تو کجاست
آه آتش ز سرم می ریزد | دوزخی از شررم می خیزد
این چه عمریست که برمن بگذشت | همه با ناله و شیون بگذشت
روزوشب سوز دل و خون جگر | گریهٔ بی هدهٔ شام و سحر
شمع خلوتگه مستان بودم | دمی از گریه نمی آسودم
سوختم شعله زنان سر تا پا | سوز من هستی من کرد هبا
کس دلش برمن دیوانه نسوخت | شعلهٔ من پرپروانه نسوخت

طالع سوخته گم شو ز برم | بخت آشفته برو از نظرم
ای هیولای مطلسم خفه شو | تا بقعر درك اسفل رو
دست بی چارهٔ قدرت بازل | غالباً خواست کند مسئله حل
سم انیاب افاعی جهیم | بهم آغوشته بامام حمیم
دو دهٔ دود جهنم بسرشت | سر نوشت من آواره نوشت
می غنودم بخفاگاه عدم | فارغ از دغدغهٔ درد والم
سرم آزادهٔ سودای جنون | دلم آسودهٔ غوغای شئون
نه مکدر دلم از بود و نبود | نه لبالب تنم از زهر وجود
نه مرا دل که بدی غرقه بخون | وندراو درد ز اندازه برون
ناگهان تاخت قضا برسر من | شد بهانه پدرو مادر من
صورت بوالعجبی ساخت مرا | سخت برمخمصه انداخت مرا
بود من گر زجهان کم بودی | چه کم از جملهٔ عالم بودی
زازل تا ابد از ملك وجود | چه همیکاست گراینذره نبود

زانکه دارم ز جهان میگذرم
از سر کون و مکان میگذرم

بحیات اینقدرم زهر در است | که ممات وسکراتم شکراست
ایخوشا بار دگر کنج عدم | ایخوش انعالم بی رنج و الم
ایخوش آن خانکه خواب ابد | که تن ازمحنت جان بازرهد
بستر راحت و آغوش وفا | آخرین جا ن امید ضعفا
سر راه ابد ای تیرهٔ خاك | آستا ن عدم ای تودهٔ پاك
بوی تو راحت جان می بخشد | عطر گلزار جنان می بخشد
ای مرا ما در بامهرو وفا | آمدم سوی تو بازو بگشا
آمدم داغدل و خون بجگر | از سیه کاری فرزند بشر

سایهٔ بال تو خرم جائیست		بهترین منزل وخوش مأوائیست
قدرت ظلم بد انجا نرسد		بکسی دست تعدی نرسد
ذلت و ضعف بهم توام نیست		ستم طالع وارون هم نیست

مرحبا از منت ای طرفه مقام
بر تو ای حفرهٔ تاریك سلام

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

((قصیده))

ترانهٔ نوروزی :

خروش مرغ سحر بگاه اسپیده دم		بخاست از مرغزار به نغمهٔ زیر و بم
فروزدی داستان زباستان عجم		زخسروان کهن بنام جمشید جم
قصائد پرخروش نشانهٔ افتخار

یکی پیام سرود زمرقد داریوش		که جشن نوروزیست چرا نشینی خموش
جهان زنو زنده گشت تو نیز باز آ بهوش		بغرهٔ سال نو می کهن سال نوش
بنالهٔ چنك و نی بیاد یار و دیار

رواست نوروز را ز جای بر خاستن		بعادت باستان نشیمن آراستن
بلاله و ضیمران ورا بپیراستن		بدور اقداح راح نشاط دلخواستن
که دور ایام نیست همیشه بریکقرار

زکوه تاکوه بود همه زمین سربسر		سوار زرین رکاب غلام زرین کمر
همه پر از ساز جنك زگرز و تیر و تبر		ز مغفر آهنین زشش پر تیز پر
سیوف خار اشکاف کمند دشمن شکار

نبردگاه آن زمان جهان ما بد همه		جهان مجد و شرف از آن ما بد همه

جهانیان‌ریزه‌خوار زخوان مابدهمه	مصاحف‌فضل وجودبشأن مابدهمه

زمازدندی مثل بعلم برهردیار

سمند عزو وقار بهر طرف تاختیم	ببارق افتخار بعرش افراختیم

سر بدان کو فتیم نیکان بنواختیم	اساس‌شرو فساد زبن براندا ختیم

نهاده برجای او حصار عدل‌استوار

زمین فتادی بلرز زقهر شمشیرما	زمانه جستی حذر ز سطوت تیرما

سران گردنکشان کمینه نخجیرما	زعزم مردانه وارزرأی‌و تدبیرما

نظام‌گیتی متین فروغ حق آشکار

بیار دست‌طلب ز آستین مردوار .

در اول خرداد ۱۳۰٤ خورشیدی فقید نامبرده بمناسبت فوت پدرش بایران برگشته درسال ۱۳۰٥ باتشویق وهمت جمعی ازمردمان روشن فکر تبریز روزنامه «سهند» رانوشت‌تاآنکه‌روز۳۰بهمن ۱۳۱۳ بافراق وفقدان‌خود همدستان ودوستان رامتاثر نمود .

آقای محمد نخجوانی این مصرع رابرای تاریخ فوت‌اوساخته : «سزدگر شرربرجهد ازسهند» دوست دانشمندما آقای‌امیر خیزی‌ابیاتی‌چند برآنمصرع افروده که‌بمناسبت مقام‌نگاشته می‌شود :

نگونسار ای آسمان بلند	چه داری ز آزادگان دل نژند

نگون‌بادت‌این‌خرگه‌برشده	سرا پردهٔ لاجوردی پرند

همه رنگ‌وریواست آئین‌تو	درون‌سوشرنگی برون‌سوی‌قند

ندانی ز پیر کهن شیرخوار	نه از چاره گرشاه بی چاره وند

نمانی جز آن‌دیو دیوانه‌را	که گیرندش از پای فولاد بند

زچنگ‌توای‌آدمی خواره‌گرگ	ندیدم دلی کاو نشد درد مند

چو دزدی کمینکرده در رهگذر   بدست اندرون تاب داده کمند
سر ره گذاران به‌بند آوری   نبیند یشی از نالهٔ مستمند
چه خوش گفت پیر جهان دیدهٔ
جوان پور را این گران مایه پند
جهان اژدهائیست مردم شکر   دل اندر جهان تا توانی مبند
نه پرورد بر فرودین مه گلی   که از باد بهمنش نامد گزند
جهان‌راچنین‌است آئین‌و کیش   دل‌از مهر این بد کنش بازبند
نگه کن‌غنی زاده محمود را   سخنور دبیر آن مدیر سهند
چگونه کشیدش بکام اندرون   دم آهنج این اژدر آزمند
دریغ از چنین نام بردار مرد   هشیوار و فرزانه و هوشمند
دریغا که از کین وارونه چرخ   بخمید بالای سرو بلند
از آن پس که بود اندرون کهنه‌دیر
برنج اندرون سال پنجاه و اند
دریغا که آن رادمرد هژیر   دل از مهر یاران بیکبار کند
دریغا از آن نغز گفتار او   ز(هذیان) و آن چامهٔ دلپسند
که برگیرد آن خامهٔ عنبرین   که بنگارد آن نامهٔ ارجمند
دل دوستان در غم سوك او   بسوزد چنان چون در آتش سپند
بتاریخ مرگش خرد نغز گفت
(سزد ارشرر برجهدازسهند)
۱۳۱۳

برهان الدین متخلص بقدسی

فقید نامبرده در سال ۱۲۹۶ قمری در قصبهٔ هرآباد خلخال در خانوادهٔ علم و دانش تولد یافته اسلاف اواز زمان قدیم دانشمندان بلندمقام و پشت بر پشت صاحب مسند قضا و مرجع عام بوده اند.

پدرقدسی میر شیبة الحمد از علمای معروف خلخال بوده طبع موزون وذوق سلیم داشته. برهان‌الدین هنوز طفل بوده که پدرش وفات یافته. تا سال ۱۳۱۰ در خلخال مانده سپس به تبریز آمده تحت سرپرستی دائی خود سیدموسی امام جمعه مشغول تحصیل بوده در سال ۱۳۱٤ قمری باتفاق خانوادهٔ امام جمعه بطهران سفر کرده و در مدرسه سپهسالار منزل گزیده و به تعقیب تحصیلات خود پرداخت. در علوم ادبیه و کلام وفلسفه بمقام ارجمندی رسید.

درحدود سال ۱۳۲۰ قمری که کم کم افکار مشروطه خواهی درمیان روشنفکران تهران جریان داشت مرحوم قدسی نیز در انجمن سری عضو بوده پس از مشروطیت عکس او ودیگر رفقایش درروزنامهٔ الکوکب الدری منتشرشده ودرتاریخ بیداری ایران نیز نام آنان ثبت گردیده.

انجمن آذربایجان که پس از توپ اندازی مجلس منحل شد قدسی باعائله خود بخلخال برگشت ودرسال ۱۳۲۷ که یکعده از خلخال و رشت وایلات انسامان برای امداد محصورین تبریز می آمدند قدسی نیز همراه بود.

درسال ۱۳۳۱ قمری از خلخال به تبریز هجرت کرد ومورد احترام جمعی از دانش پژوهان وتجار معروف گردید. در حدود ۱۳۳٤ وارد عدلیه تبریز شد مدت طولانی درشعبات مختلف اداره داد گستری مشغول قضاوت بود. چند سال پیش ازفوت ازکار اداری کناره گرفت.

در تاریخ ۱۳۱۰ خورشیدی بکار مندی انجمن ادبی آذربایجان پذیرفته شده باافادات نظمی و نثری خود یاران ادب دوست را بهرمند میساخت.

شادروان برهان الدین قدسی مردی خلیق وخوش محضر وخوش سخن ودارای فکر دقیق و نظر صائب بود تألیفات او که متأسفانه هیچیك از آنها بچاپ نرسیده کم نیستند : منطق فارسی ، آئین داد . (در اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن) تاریخ سیاسی ایران (دوره مشروطیت) حقوق نسوان ، فیزیك منظوم . ترجمهٔ ام القری . دیوان اشعار .

در تاریخ ۲ دیماه — ۱۳۱٤ خورشیدی بامرض ذات الریه شیرازه دیوان وجودش از هم کسیخت وجهان را بدرود گفت .

برهان الدین هماره در اشعار خود سرو کارش باموضوعات تازه ومضامین بکر و بدیع و لطایف دقیق ادبی بوده درین زمینه مهارتی بسزا داشت .

نمونه اشعار قدسی در وصف طیاره :

همایون پیکری دیدم بدیع الشکل ومستظرف
صحیح اندام و بی علت ولیکن ناقص واجوف
مطیع و توسن و عاصی کند در جو قاصی
معلق زن چو غواصی که مست از نشئهٔ قرقف
ملك سیرت اسد صولت فلك سورت سمك صورت
پرد چون طایر لك لك دود چون دلدل ورفرف
چو برجیس است خوشمنظر چو بهرام است جنك آور
چو ناهید است خنیاگر چو کیوان ارفع واشرف
صعودش چون براق اندر شب معراج برق آسا
نزولش بر زمین جبریل گوئی آورد مصحف
بساط شه سلیمان است بادش می برد هر سو
و یا چون تخت بلقیسی باسم اعظم آصف
همایون چرخ را ماند دمی ساکن نمی ماند

نه او را در هوا مسکن نه او را در فضا موقف

گهی افتد گهی خیزد ز بالا مرك میر یزد

بهنگامی که بستیزد بناها را کند صفصف

یکی صنمی است نو آئین‌دود بالا پردپائین

بسان آتشین شاهین گرفته بال خود را صف

بدریا در یکی کشتی بهامون آهوی دشتی

جهان گردو جهان گشتی که ننهاده بجائی کف

گه گردش گه لرزش گه ارزش گه ورزش

زباد اسرع ز نار المع ز خاك انفع ز آب الطف

بروز اندر یکی موکب بشب روشنتر ازکوکب

گهی محمل گهی مرکب مهیا بهر هر مصرف

درخت عرش را ور قاو کوه قاف را عنقا

بجا بلسا و جا بلقا بصیر و سالك و اعرف

چوعفریت است در بالا چو تمساح است در دریا

چو ثعبانست در صحرا اذا تسعی لئن تلقف

نبرده‌هیچ از او اسمی نکرده هیچ از او ذکری

نه تاریخ ابی جعفر نه آثار ابی مخنف

مدار عرش را واقف دو قطب فرش را کاشف

چه سان(برهان)شودواصف بیك امری که‌لاتوصف

درهستی‌صانع گوید :

ای آنکه تو گفتهٔ خدانیست — در ملك وجود که خدا نیست

گر چشم تو باز بود وبینا — گفتی بخدا بجز خدا نیست

ناد یده تو منکری خدارا / این فکر تو جز کج و خطا نیست
عالم خبر است مبتدا او / گوئی خبر است و مبتدا نیست
پس عقل تو نیز غیرمرئی است / گوئیم که عقل در شما نیست
کشتی است جهان منظم السیر / یا للعجب این که ناخدا نیست
او علت خلق و خلق معلول / معلول ز علتش جدا نیست

با عقل و دلیل و قول برهان
انکار وجود حق روانیست .

رباعی :

تو کوزه نهٔ که بی جهت بشکندت / تو خار نهٔ زبیخ و بن برکندت
تو گوهر پر قیمت علیینی / باور منما که بر عدم افکندت

آقای ناصر روائی خلخالی که منشی انجمن ادبی آذربایجان و نویسندهٔ ماهرو مردی مجرب و فاضلی بوده این قطعه را دروصف حال و تاریخ فوت مرحوم قدسی ساخته ودر مجلس تذکرش انشاد نمود :

قدسی پاك زاد و نیك منش / که ز نسل علی عمران بود
بود از خاندان علم و هنر / ارثش از گوهر نیاکان بود
بود برهان اساس منطق او / نام نامیش نیز برهان بود
در بیان معانی ابکار / خود بدیع الزمان دوران بود
متبنی بفکر فلسفیش / بلطایف عبید زاکان بود
باحکایات نغز و شیر ینش / مجلس انس شکرستان بود
پا یگاه منیع افکارش / برفراز حدود امکان بود
درغزل سعدی زمانهٔخویش / در قصاید نظیر حسان بود
معدن حلم بودو کان ادب / مظهر وصف حال انسان بود
شصت سال اندرین سرای سپنج / خانهٔ زندگیش سامان بود
بیست هفتم زماه روزه بدی / دومین روز از زمستان بود

داعی حق را اجابت کرد — آنکه گوشش بسوی فرمان بود
بینم اکنون بچشم آنچه مرا — دل زاندیشه اش هراسان بود
لب فرو بست آنکه در گلشن — عند لیب هزار دستان بود
بهر تاریخ رحلتش از طبع — لمحهٔ چند فکر جویان بود
(شد برحمت قرین) شدش تاریخ — زانکه رحمت قرین غفران بود
(۱۳۱٤)

ببدا هت سرود م اینقطعه — گر چه خاطر مرا پریشان بود
چون شکیبد بفرقتش ناصر
کاو تن و قدسیش به تن جان بود

سید مهدی نسودی:

فرزند حاج میرعلی مدرس در سال ۱۲۸۰ خورشیدی تولد یافته تحصیلات ابتدائی را در مدرسه فیوضات و دروس متوسطه را در دبیرستان فردوسی بپایان رسانیده از طرف ادارهٔ فرهنگ بسمت آموزگاری دبستانهای ماکو و خوی معین و فرستاده شد (۱) و مدت شش سال در محل مأموریت خود انجام وظیفه کرد .

نسودی جوانی بود بسیار حساس و عصبانی خرده بین و تیز هوش و عفیف . اگر چه مأموریت ولایات اورا پخته و ورزیده کرده و ادارهٔ فرهنگ سوء نظری بروی نداشت لیکن آنمرحوم از مسافرت خود ناراضی و دلتنگ بود .

نسودی در سال ۱۳۰۸ شمسی بدبیری دبیرستان فردوسی تبریز معین و مدت سه سال

(۱) تاچند سال پیش ادارات رضائیه (ارومی) که ما کو و خوی هم از توابع آنجاست جزو ادارات تبریز بود .
و مأمورین آنجا از تبریز فرستاده میشدند سپس مستقل و استاندار نشین گردید .
بعقیدهٔ نگارنده از لحاظ پیشرفت فرهنگ وبعض جهات دیگر از کارهای خردمندانه دورهٔ سلطنت پهلوی است.

بکار تدریس مشغول شد و با ابراز علاقه توجه اولیاءفرهنك را جلب کرد .
سال ۱۳۱۰ باپیشنهاد آقای امیرخیزی بکارمندی انجمن ادبی باتفاق آراتصویب و پذیرفته گشت .
شادروان نسودی پیوسته از زندگی نا خرسند بود هماره در آتش احساسات و تأثرات درونی می سوخت و می ساخت .
شادی و انبساط یکبـاره از محیط زندگی آنجوان ناکام بساطش را بر چیده بود .
هر ناشنا س و بیگا نه هم که نوشته ها واشعار اورا درجراید ومجلات ملاحظه میکرد وبخاطر می آورد میگفت کهبااینهمه آزردگی و سوز نهانی کهاز ریخت وساخت کلمات او نمایاناست ادامهٔ حیات برایدارندهٔ این خامهونامهدشوارمیباشد .
اشعار زیر نمونه ایست از سوز دل نسودی که بیکی از دوستانش در هنگام اغتراب نوشته :

رمضانرفتوزمستان بسر آمدای‌یار شادمانی کنوخوش باش بهنگام‌بهار
گاه آنست کهسنبل بدمد درگلشن وقت آنست که گل‌خنده کنددر گلزار
ایکه آزادی و آسودگیت هست بکام بـاد فرخنده ترا دولت نوروز بهـار
پیروی برمن بدبختمکن منکه‌نیم راحت از جور و جفای فلك بد رفتار
پنجسال است زتبریز شدستم تبعید بکه گویم من‌سودا زده رازدل زار

حال من پرس تواز حافظ شیراز که گفت
ازمنا کنون طمع صبر دلوهوش مـدار

پای مردی کن ایدوست به بیچارهٔ زار دستگیری کن ای یار بافتادهٔ خوار
تاتو را هست توانائی و قدرت دردست خار از پای ضعیفان ور افتاده بر آر
بار بستان امل دست درازان بردند دستمن کوتهولرزندهدل ازحسرت‌یار
ازچه روشکوه زدور فلك دون نکنم من بدبخت کهاز بخت نیم برخوردار

فلك از ناله من واله‌و من زان بعذاب ای خدا بشکن طاس فلك بد رفتار
خلق گویندمکن‌شکوه‌زگردون‌ایدون که‌فلك‌نیست‌دراین‌ساحت‌هستی‌مختار
ناصرخسرو گویدچوتوخودداخترخویش بد کنی رو زفلك دیدهٔ امید مدار
ناصرا گر نکنم شکوه زگردون چکنم بکه گویم که کند بازبمن عقدهٔ کار
گرزتقدیر کنم شکوه کنندم تکفیر ورزدادار کنم ناله برندم بردار
گر نبودی‌غم عذری نشدی‌وامق پست ورنبودی غم لیلی نشدی مجنون‌خوار
برسر شاخ بگلشن نکشیدی فریاد گرنبودی هوس دیدن گل در سرسار
لاله سوخته دل گر ننمودی جلوه غلغل بیهده کی کردی در باغ هزار
اینهمه شکوه نمیکرد نسودی ازبخت گرنبودی بدلش حسرت دیدار نگار

ازنوروز نامهٔ نسودی که‌در فروردین ۱۳۰۸ درخوی چاپ خورده بمطلع و مقطع آن‌برای نشانهٔ میهن دوستی آنمرحوم بسنده‌می‌شوذ:

گرچه‌زغم‌گشته خون سردبشریان‌من گرچه بجان آمده چرخ زافغان من
گرچه چوکانون شده سینه سوزان‌من گرچه‌فرومی‌چکد اشك زچشمان‌من
گرچه زغم سوختست ایندل بریان من هست چوحب الوطن مایهٔ ایمان من
تاوطن آبادگشت گو برودجان‌من
مرگ گواراتراست درغم یارودیار

آنکه بتو فددلش آه چو دودی منم آنکه بنالد حزین بسان رودی منم
آنکه‌روان‌اشك‌اوست‌چوزنده‌رودی‌منم آنکه‌دلش سوخته‌چوپاره پودی‌منم
آنکه برای غمش‌نیست حدودی منم آنکه ز نقد حیات نبرده سودی منم
خستهٔ محزون‌منم همان نسودی‌منم
که‌گشته ازبارغم بار دلش داغدار

شادروان نسودی درسال ۱۳۱۱ شمسی که‌از سنین عمرش سی‌ودو سال طی شدبوده بدردسینه و بیماری سل درگذشت . براستی مرگ نا هنگام آنسوخته جان

وازپاافتادهٔ دوران هرچند برای خودش مایهٔ آسودگی ورهائی ازناملایمات دهرباشد شایان تأسف وازضایعات سترك محسوبست

دکتر عبدالحسین فیلسوف

شادروان فیلسوف که نخست رکن الحکما لقب داشت کارمند انجمن ادبی بودوالحق انجمن بوجود اومی بالید وهماره چشم وگوش رفقای انجمن متوجه آن رادمرد بود که‌از مخزن دانش وگنجینهٔ فضیلت وپرورش او بعوائد و فوائد برسند.
«توسیمین تن‌چنان خوبی‌که زیورها بیارائی»

فیلسوف، ماسوف ازتیپ پزشکانی بوده که تحصیل از روی طب نوارو پائی کرده ولی ازطب کهن شرقی‌هم آگاه بوده اند گذشته از پزشکی از برخی دانش- های دیگر نیز آگاهی داشته و یك کتابی بنام« مطرح الانظار فی تراجم فلاسفة اللامصار واطباء الاعصار» درسه جلد تالیف‌کرده وجلد اول آنرا در تاریخ ۱۳۳٤ قمری درتبریز بابهترین اسلوب چاپ کرده. شرح حال وتاریخ چهارصدو شش تن ازحکما واطباء عالم‌است که‌بی اغراق هرچند سطح دانش وپایهٔ فرهنك‌مردم بالارود بیشتر مورد استفاده خواهد بود. مطالب‌بسیار علمی وتاریخی وغیره‌درمتن وحواشی کتاب ذکر شده که‌بدانش وآگاهی مؤلف گواهی میدهد.

جای شگفت وپرسش است که‌دولتهای وقت‌وروشن فکران ایران چرادرصدد احیا، آثار متروك ومهجور اوبر نیامده وهیچگونه یادی ازوی نمیکنند.

اين‌روش در جهان بودمعمول — یا فقط رسم کشور عجم‌است

کتاب معرفة السموم‌وکتاب مفتاح الا دویه ازآثار باقیهٔ آنمرحوم است که درسال۱۳۰۹ قمری درتهران چاپ شده‌است.

شادروان فیلسوف به‌بی چیزان ودرماندگان دستگیری دریغ نگفتی واز

بیماران آنان نه‌تنهامزد طبابت نگرفتی دارو نیز مجانی دادی. این دلیل پاکدامنی ونیکخواهی اوست که پس از سالها طبابت در شهر تبریز وداشتن مراجعات بسیار اندوخته‌ای برای خود نداشت ودرآخر عمر بادست تهی‌وباقناعت وسختی‌بسرمیبرد. دکتر عبدالحسین فیلسوف ودکتر محمودخان مؤید (مؤیدالحکما) وامثال آنها نیکمردان متدین‌ومعتقد بودندودر سایهٔتربیت اهالی دینی آذربایجان بویژهٔ فقیران وبیچارگان آن‌رادمردرا نعمت وعطای الهی می‌شمردند.

رحم الله معشر ا لما ضین — که بمردی قدم نها دندی
راحت جان‌بندگان‌خدای — راحت‌جان‌خودشمردندی
باری‌آنان‌چوزنده‌می‌نشوند — کاش‌این‌ناکسان بمردندی
(سعدی)

بالجملهٔ دکتر عبدالحسین فیلسوف یکی‌از پزشکان بنام تبریز و خود یکمرد نیکخواهی بود. دکتر نامبرده مدتی درتبریز ریاست بهداری‌را عهده‌دار بوده نه تنها حقوق دریافت نمیکرد (۱) بلکه هزینهٔاداری‌وپذیرائی ارباب رجوع و کمسیون اطبارا که درزمان اومعمول بودخود متکفل بودی. مرحوم فیلسوف سال ۱۲٤۵ خورشیدی تولد یافته ودر آذرماه (۱۳۲۰) درشهر مشهد زندگیرا بدرود گفت

بهرشاخی که‌روید تازه‌برگی — شود تاراج بادی یا تگرگی
گل‌آنخوش‌تر که‌جزروزی‌نماند — چه ماند هیچکس قدرش نداند
بهستی‌خوش‌بوددامن فشاندن — گلی‌زیباشدن یك‌لحظه‌ماندن

---

(۱) جناب دکتر عباس ادهم (اعلم الملك) راهم‌چنان‌دیدیم که رئیس فرهنگ و رئیس بهداری آذربایجان بود واز صندوق دولت حقوق نمیگرفت. وسالها خانهٔ خودرا بدون اخذاجاره دراختیار ادارهٔ فرهنگ گذاشته‌بود.

میرزا علی اکبر وقایعی متخلص بمشکوة

پسر مرحوم میرزا داود وقایع نگار درسال یکهزارو دویست و هشتاد و نه (۱۲۸۹) قمری تولد یافته . اززمان کودکی بکسب دانش واز دیاد کمال شوق‌زیاد داشته و بالفطرة زکی و باهوش بوده .

پیوسته بتحصیل علوم همت گماشته تاآنکه گوی سبقت از فضلای معاصر برده‌و از حیث علوم معاصر بمقام شامخی رسید .

شادروان مشکوة درحسن خط یکی از خوشنویسان ماهر بشمار بود .

انواع خطوط رااز قبیل نستعلیق ونسخ وکوفی ورقاع خوب می نوشت .

در ترسلات وانشاآت سبك گلستان شیخ و منشآت قایم مقام فراهانی را پیروی کردی . نوشتجات او دلچسب وروان بودی . بزبان فارسی و عربی و ترکی‌شعر میساخت. ثلث آخرعمر خودرا بگوشه‌نشینی وصبرو قناعت بسر رسانید . از اخلاقیات و تربیت و سلوك ابناء زمان روحاً دررنج وعنابود .

درآن باب گوید:

دانی که مرا عمر چسان میگذرد با مشت خسان و ناکسان میگذرد
من در شرف هنر همایم روزم همه باخر مکسان میگذرد .
آنانکه زکنه معرفت بی‌خبرند در دیدهٔ صاحب نظران بی بصرند
در صورت‌اگر چه‌شکل‌انسان‌دارند چون نیك نظر کنی‌همه گاو وخرند.

پس از آنکه انجمن ادبی آذربایجان باتشویق آقای سمیعی(ادیب‌السلطنه)تشکیل یافت . باپیش نهاد آقای باقر حکمت بکارمندی انجمن پذیرفته شد :

در جلسات کمتر سخن گفتی لیکن بیش‌تر از همه ازآثار گرانقدر خودهم نشینان را مستفید کردی . این اشعار از آنجمله است که در انجمن بسمع قبول حضار رسانیده :

هر آنکس زبان را نگهدار نیست بسختی درش هیچ کس یار نیست
زبان را نگهدار وقت سخن که هر لفظ شایان گفتار نیست
زبانی که اخرس بود بهتر است از آن کش درستی بگفتار نیست
مران بر زبان گر چه‌صد قست آنچ همی در بر خلق ستوار نیست
سخن گر چه گوهر بود دم مزن چو بینی کس آن‌را خریدار نیست
بنزدیك دانا بریده به است زبانی که گنجور اسرار نیست
زبانرا میالای با گفت زشت که آئین مرد هشیوار نیست
ز پر گفتن آزار دلها مخواه که آزار دلها سزاوار نیست
سخنگوی را در عیار کلام مثال زبان هیچ معیار نیست
که انسان بطی لسان اندر است
ابا طیلسان و ردا کار نیست.

جناب دکتر احمد محسنی(مأمور فوق‌العاده‌و رئیس فرهنك آذربایجان)بوجود آن گنج نهان پی‌برده اورا بدبیری دبیرستانهای دولتی انتخاب نمود واز وزارت فرهنك صدور حکم رسمی‌را تقاضا کرد.

مشکوة مرحوم بانجام وظیفه مشغول شد. متاسفانه هنوز حکم وزارتی نرسیده بود که بمرض سکته دچار گردید. ناچار رئیس فرهنك در تاریخ ۱۲ر۹ر۱۱ باشرح مؤثر زیر بوزارت گزارش داد:

بطوریکه خاطر مبارك مستحضراست دانشمندان و علمائی که از علوم مملکتی اطلاعات عمیقه داشتند بتدریج کم و نایاب شده اند ودرزمان حیات خود هم اینگونه مردم غالباً در گوشه های انزوا بسر برده و از حشرومعاشرت گریزان بوده اند. وفدوی هم باقلت بضاعت وعدم استطاعت مادی و معنوی‌خودهمیشه‌طرفدار اینگونه اشخاص‌بوده وتشویش و تزویج این قبیل عناصر را برخود لازم دانسته واغلب آنها بلکه تمام آنها بر بعضی از فارغ التحصیل های مدارس امروز رجحان وبرتری‌دارند

ودراین عصر که مملکت بیدار شده استازوجود آنها خیلی میتوان استفاده کرد.

ازجملهٔ این اشخاص یکی میرزا علی اکبرخان وقایعی متخلص بمشکوة است که دارای معلومات و اخلاق ودیانت و استغناء طبع است واین اداره اورا برای معلمی در دارالمعلمات و دارالمعلمین ومدرسه دوشیزگان انتخاب وتحت ۳۰۲۱ ر ۶۹۹ بآنمقام منیع پیشنهاد نمود. متأسفانه چندروز قبل اطلاع حاصل‌شدکه سکتهٔ ناقص کرده بموجب دستور دکتر معالج وعیادتی که خود فدوی نمودم مدت پانزده روز محتاج بمعالجه واستراحت‌است وازطرف دیگر فوق‌العاده‌مستأصل‌و پریشان میباشد وبااین تفصیل اظهارمطلب باحدی نکرده و فشار و استیصال رابر افشاء راز خود ترجیح میدهد. مستدعی است مقرر فرمائید هرچه زودتر تصویب نامهٔ مشارالیه راصادر و ارسال فرمایند که بدریافت حقوق حقهٔ خود نائل و بزودی معالجه شده وبانجام وظایف محوله مشغول گردد:

چنانکه درنامهٔ مزبور فوق‌اشعار شده‌مرحوم مشکوةدر دبیرستان‌شمس تبریزی (دارالملمین)هم تدریس کردی ومسئولیت آنمؤسسه در جزو خدمات دیگر بعهدهٔ نگارنده سپرده بود بنابراین از نزدیك ازحالات فقید مذکور آگاهی داشت.

پس ازچند روز تعطیل کسالت مشکوة تایك اندازه افاقه‌یافت‌وتدریس‌خودرا آغاز کرد. متأسفانه دیر نکشید که بار دوم مریض گردیده و روحش از این قفس تنك پریده‌و هنوز اجازهٔ پرداخت حقوقش در مدت چند ماه نرسیده بود.

(منصبی راچه کنی خواجه که‌از ... که تعرض کشی و گاه ترحم بینی)

مشکوة مبرور دراوایل عهدخود (هما)تخلص کردی سپس مشکوةرا اختیار نمود. دیوان او که درحدودده‌هزار بیت‌میباشد تاکنون‌بچاپ نرسیده از اشعاراوست

غزل عرفانی:

خوش‌زندگیست‌جانا مردن‌در آرزویت — کاری جز این نشاید برعاشقان رویت

درراه‌عشقت‌ایدوست‌شرطست‌اینکه‌باید — اول‌بترك جان‌گفت وانگه‌گذر بسویت

اینست رسم و عادت بر طالبان وصلت — کز سر قدم نمایند درراه جستجویت
ازهر که بازجستم کویت نشان ندادند — تا دردل شکسته کردم سراغ کویت
بر کعبهٔ وصالش احرام عشق بستم — گفتا نخست باید ازخون دل وضویت
گفتم که ذکر نامت گردیده مونس من — گفت ارانیس مائی اینست گفتگویت
گفتم زدرد هجرت درخون دیده غرقم — گفتاچووصل خواهی اینست شست وشویت
برهرچمن رسیدم وزهر گلی که چیدم — زانهردو بازدیدم ایدوست رنك وبویت

بر آستان عشقش مشکوة گریه سرکن
باشد که بر فزاید ز انگریه آبرویت

درهجوم لشکر پیری ورفتن دندانهایش گوید :

دردودریغا که پیر گشتم وفرتوت — نی به تنم قوتست ونی بدلم قوت
آه وفسوسا یکی بجای نمانداست — زانهمه گوهر که داشت حلیهٔ یاقوت

یار چو بیند مرا بطنز بگوید
هیکل مکروه بین و هیأت ممقوت

(✡)(✡)(✡)

پایان

ظن قوی دارد که درچاپ این کتاب جز دو غلط نبوده .
ازمراقبت (آقای عارفی) مدیر داخلی چاپخانه سپاسگزار است



مؤلف کتاب:
صفوت

خاتمه.

بی‌گمان احساسات دورهٔ جوانی وزمان پیری یکسان نیست درهر یکی از آن اوان چیز ها ئی کمال یابد وچیزهائی زوال . بچه ازسخنان نیچه‌چه‌دریابد وبآنچه کودك دلبستگی نشان دهد بزرگان ودنیا نوردان‌راشایسته نباشد . الصبی صبی‌وان لقی النبی . روزی‌که درعنفوان جوانی این‌دوشعر آقای دهخدارا شنیدم :

بهرمن بدتر ازاین روزی نیست　　زندگی آش د هن سوزی نیست
زندگی کرد ن از دوست جدا　　زنـد گا نیست شما را بخـدا ؟

بو جد آمدم وحظ بردم گوئی مرده بودم ازنو زنـده شدم. اما از شماچه پنهان اکنون این مضمون ان مزه‌را نمیدهـد زیـرا تجربیات یکعمر طولانی ارزش تظاهرات لاطائل وبی‌معنی را باطل کرده

نام فروردین نیارد گل بباغ　　شب‌نگردد روشن‌ازنام چراغ

آری خوردن وبهضم بردن ماکول اثر داردنـه نام بردن آ ن خواه مفید بـا شد وخواه زیانـ دهد : البته گا هی‌و بندرت با نچه ظن ضرر میرود اثر نیك دهد . « عسی ان‌تکرهوا شیئا فهو خیر لکم » شاید‌شاعر عرب ازاینرو گفته است که :

عـدای لهـم فضل علی و منة　　فلاابعد الرحمن عنی الاعادیا

تاطریق انقطاع ویأس‌ازدورو نزدیك‌وهم راه گوشه گزینی‌وترك‌اختلاط نسپردمو بوددوست‌را درردیف وجود عنقاوکیمیا نشمرده‌بودم به تنظیم این‌درر غرر وتسلیك این‌تذکره که‌مایهٔ‌مفخرتست‌موفق نمیشدم .

گوشهٔ‌دیوار بی‌کسی‌مده‌ازدست　　گیتی‌ازاین امن‌تر پناه ندارد .

نعم ماقال مولانا جلال الدین الرومی :

این‌جفای خلق برتو درجهان　　گر بدانی گنج زرآمد نهان
خلق‌را باتو چنین بدخوکنند　　تاترا ناچار رو آن سو کنند

قم ۳۰ مهرماه ـ ۱۳۲۸ م • ع • صفوت •

شماره	صفحه	فهرست اسامی.
۱۹	۸۲	میرزاتقی خــان رفعت
۲۰	۸٤	میرزا فضلعلی مولوی .
۲۱	۸۸	حاج‌میرزا علی آقای تبریزی
۲۲	۹۲	میرزا محمد حسین نجات
۲۳	۹۵	شیخ‌رضا دهخوارقانی
۲٤	۹۷	مجمع ادب
۲۵	۱۰٤	میرزاعلی ایروانچی
۲٦	۱۰۵	علی اکبر عماد رمزی
۲۷	۱۰٦	کریم آقای‌صافی
۲۸	۱۰۸	میرزا رحیم خان‌بهشتی
۲۹	۱۱۲	یوسف اعتصامی
۳۰	۱۱۵	محمدعلی تربیت
۳۱	۱۱۹	میرزا طاهر تنکابنی
۳۲	۱۲۱	تاریخچه کتابخانه و قرأتخانه
۳۳	۱۲۸	انجمن ادبی آذربایجان
۳٤	۱۳۷	حسین سمیعی عطا .
۳۵	۱٤۵	اساعیل امیر خیزی
۳٦	۱۵۰	آقای مفید ملجائی

مقدمه

هر چندپارسانیم امانوشته‌ام　　　　بر لوح دل محبت مردان پارسا

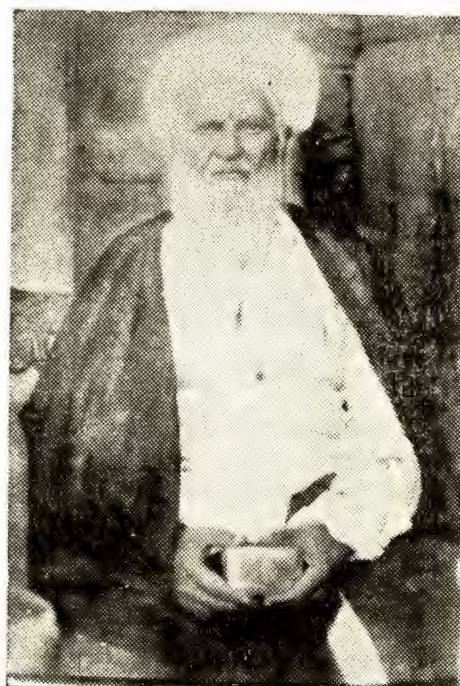
بفاصلهٔ ده‌روز از ورود خودبقم درصدد آن‌شدم که از شرح حالات واخلاق مرحوم آیةالله یزدی حائری قدس سره برای استفاده خود آگاه باشم وگاه‌گاه این نظریه‌را اظهار میکردم‌تاتوسط مطلعین اطلاعاتی‌رابدست آورم . رفته‌رفته باین‌فکر افتادم آنچه‌را که‌از دیگران فوت یاغفلت شده من‌بنده استدراك کنم . یعنی نه‌تنها بتاریخچهٔ آن‌بزرگوار اطلاع‌یابم بلکه شرحی درآن‌باب بقصدکسب شرف و افتخار بنگارم . دوسال گذشت وهنوزاین‌قصد ازمرحلهٔ نیت‌وامل‌بحیطهٔ‌اقدام وعمل‌نرسید. شاید انجام چنین مرامی‌را درمیان قوم اهتمامی نجستم وبخود گفتم :

زوحش‌و طیرگسسته‌است دام‌من‌پیوند
بجز گرفتن عبرت شکار نیست مرا

آری‌این کاربس دشوار بود زیرا هر شنیده را نمیتوان معتبر دانست وازهر شجر برگدار وسایه افکن‌نتوان ثمرچیدن . معهذا درقصد وقرارخود اصراروززیده وحل معضل‌را ازحضرت باری مسئلت کرده وبارواح مقدسه متوسل شدم . تادراین اوان که‌از ترتیب و تجدید نظر تـذکرهٔ . داستان دوستان .فراغت جستم ویأس ازآنچه اشعار شدبحد اقصی ودرجهٔ اعلی رسید . خدای معبود دری‌بروی من‌گشود وبیشتر ازآنچه منتظر بودم تسهیلاتی‌را فراهم فرمود .

لك‌الحمد والنعماء والملك ربنا　　　　فلا شئی اعلی‌منك مجداً وامجد
مليك علی عرش السماء مهيمن　　　　لعزته تعنوا الـو جـوه و تسجد

فها انااشرع بكتابة ماهو المطلوب مستمداً عن البا ری وعلام الغيوب . اللهم اغفرلی‌ولوالدی ولمن وجب‌حقه علی .



آیة الله حائری
رفع مقامه

بسم الله الرحمن الرحیم

((آیة الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری))

یوم تبسم عنه‌الدهر واجتمعت — له‌السعود واغضت دونه‌الغیر
لما تجلی عن آلامال مشرقة — قال العلی بك استعلی واقتدر

مرحوم آیة‌الله حائری پس‌از آنکه سالهای متمادی در نجف اشرف متوقف بودند در اثر اغتشاش عراق و کسالت موذی مزاج مجبور بهجرت‌شد . سال ۱۳۳۱ هجری بایران تشریف آورده . باتفاق یکی از آقا زادگان مرحوم حاج آقامحسن عراقی ببلدهٔ سلطان آباد که امروز اراکش گویند وارد ومتوقف شد .

در مسجد معروف بآقا ضیاء نماز میخواند ودر همانجا تدریس میکرد چون متدرجاً از خارج نیز طلاب بقصد استفاده از محضر آنمرحوم باراك آمدند و عدهٔ متعلمین‌زیاد شد ناچار مدرس خودرا بمدرسهٔ‌سپهدار انتقال داد .

درسنه ۱۳۳۷ قمری از نظرادای نذر وانجام تعهدیکه داشت بعتبه بوسی ثامن‌الائمه مشرف شد . در اثنای تشرف بارض اقدس فوت خلد آشیان سید محمد کاظم طباطبائی در نجف اتفاق افتاد .خراسانی ها استدعا کردند که مرحوم حائری در مشهد اقامت گزینند . اهالی اراك اصرار داشتند بموقف اولی رجعت فرمایند بالاخره عودت فرمود .

مرحوم آیة‌الله میرزا محمدتقی شیرازی که مرجعیت تام یافته بود احتیاطات خودرا بمرحوم معظم‌له رجوع فرمود ومتمایل شد که ایشان از اراك بعراق‌عرب بر گردند ولی چون عمر مرحوم شیرازی پایان یافت (ذیحجه ۳۹ هجری)مرجعیت در سلطان آباد بآقای حاج شیخ منتقل شد . شهریهٔ که بطلاب داده میشد بپول آن زمان بماهی ششصد تومان بالغ گشت .

در بیست‌ودوم ماه رجب که مصاوف بعید نوروز هم‌بود مرحوم حائری بقصد زیارت حضرت معصومه علیهاسلام درمعیت حضرت حجة الاسلام خونساری و جناب حاج میرزا مهدی بروجردی و آقا شیخ احمد یزدی از اراك حرکت کرده وروز ۲٤ رجب بقم ورود فرمود. استقبال شایانی ازطرف اهالی‌قم بعمل آمده آنجناب بمنزل آقای حاج شیخ مهدی پائین شهری قمی که از رفقای سابق حاج شیخ واز اخیار زمان‌خودبودوارد گردید. (حاج شیخ عبدالکریم یزدی) تاریخ‌ورود آنمرحوم‌است.

۱۳٤۰

اهالی قم وگروه انبوه زائران که از تهران ودیگر شهرهای ایران درقم گرد آمده بودند از محضر جناب‌حاج شیخ استدعا کردند که قم‌را موقف ومدرس خود قرار دهد آنمرحوم راضی نمی‌شد بالاخره دراثر اصرار بنا باستخاره گذاشت لذا دربین الطلوعین که بحرم مشرف بود بقرآن شریف استخاره کرد در سوره یوسف آیه نود ودو جواب استخاره آمد:

اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً واتونی باهلکم اجمعین.

طبقات مردم در منزل حاج سید علی قمی‌معروف ببلورفروش تجمع وانتظارداشتند. معظم‌له تشریف آورده آیه را باطلاع آنجمع رسانید همگی خوشحال شدند.

وترتجیه من الرحمن سائلة　　　حتی‌استجیب‌لماترجوه داعیها

اراکی ها راضی نبودند وچند تن‌برای عودت دادن آنمرحوم بقم آمدندمسئول ایشان باجابت نرسید. آیة‌الله حائری عیالات خودراهم‌بقم انتقال‌داده‌منزلی که‌اکنون ملك ورثه آنمرحوم است بماهی ده‌تومان استیجار نمود. پس از مدتی مرحوم‌حاج آقارضا جاپلقی که‌از بزرگان علماء آن محل ومردی متمول بود خانهٔ استیجاری حاج شیخ راخرید سپس بآن‌جناب تملیك کرد.

مرحوم حاج شیخ در مسجد بالا سر همانجائی راکه‌امروز مدفن آنمرحوم است مدرس خود تعیین‌کرد ازآن تاریخ چنانکه لفظاً عدد حروف قم باعدد حروف علم

مساوی است (۱٤۰)معنی‌وعملا نیز قم دارالعلم مذهب وملت جعفری گردید .
بدون اغراق دراثر این پیش آمدو ازبرکات آن استاد کل صدها بلکه‌هزاران
نجوم لامعه درخود قم وسایر بلاد وقصبات ایران بظهور پیوستند
«فانك‌شمس من‌سواك كواكب» وناگفته نماند که آن جناب بیشتر ازآنچه
به‌تعلیم‌محصلین‌مراقب بوددر تربیت‌اخلاقی‌طلاب‌هم‌اهتمام‌داشت .چنانکه
آنجناب خودمبدأ ومنبع‌اخلاق ستوده بوده وازباب هضم‌نفس وفروتنی هیچگونه
تمیزوتظاهری ازاودیده نشد . درمیان جماعت اعم‌از طلاب علوم‌و غیرهم چویکی
از آنان بود . طرز معاشرت ومجالست آن‌جناب بااصحاب واحباب خویش سیرهٔ
نبویه را بخاطر هامی آورد که : اگر مرد غریب وناشناسی بمجمع ومحضر
آنحضرت می‌آمد می‌پرسید ایکم رسول‌الله .
حائری‌را بدینجهت برای خود نام نشان اتخاذ کرده بود که‌نسبت بسیدالشهدا
علیه آلاف التحیة والثناء علاقه وارادت خاصی داشت و هنگام توقف در عراق عرب
وایام‌محرم درمیان‌همقدمان ودانایان‌ازراه‌فرط علاقه‌ومحبت قصایدواشعار مرثیه انشاد
میکرد .

جز فرائض دینیه تمام اعمال تطوعی آنمرحوم ازقبیل عبادات‌خفیه بود .

بیدالامان‌و ذمةالرحمن یاراحلا بالعالم‌الروحانی
شلت‌یدالحدثان‌اذ‌لك‌سددت سهم‌الردی‌شلت‌یدالحدثان
ولئن‌طوتك فقدطوت شخصية (بلغت‌من‌العلياء كل‌مكان)
محمدالکرمی

طلاب علوم دینیه ازاطراف درقم احتفال جسته‌ومدارسی که خالی بودند یا
منزلگاه غربا ودر اویش . منزل ومسکن طلاب گردیدند . قدرجع الحق الی اهله .
مدرسه دارالشفاءبکلی‌خراب شده‌بود بدستور آنجناب‌معمور گردید .
مدرسه‌فیضیه یك طبقه‌بود طبقه دوم‌را آنمرحوم ساخت .

کتابخانه‌وقرائتخانه برای‌مطالعه‌واستفاده طلاب‌در آنمدرسه‌تشکیل داده‌و بهر نحوی بود کتب زیاد جمع آوری کرد . (۱)

مرحوم حاج شیخ عبد الکریم تنها در علوم مربوطه متبحر نبود بلکه مردی خردمند ومجرب ومدبر کم‌نظیر بود درمدت پانزده‌سال که بوضعیات خاص وسخت زمان مصادف بود وباتمام‌قضایا وحوادث مهمه که‌قهراً تماس‌پیدا میکرد مانندموضوع نظام‌وظیفه که‌علماء اصفهان وغیر آن درقم گرد آمدند. یاموضوع جمهوریت که‌واقعهٔ اهمی‌بود ومتروك گذارده شد وهکذا وهکذا . . . بوجهی حل‌اشکال می‌فرمود که هم‌شاکیان‌اقناع میشدند وهم‌دولتهای وقت خوشحال‌میگشتند نه‌قیافهٔ تظاهر ومبارزت بخود میگرفت ونه‌بتذلیل نوع منجر میشد .

محب العدل مشکور المساعی علیم بـا لسیاسة بـل مـؤ یـد
ولیس الشمس تخفی عن‌عیون سوی ان کان صا حبهن ارمد .

درسال ۱۳۴۲ قمری علماء اعلام نجف انتخابات کشور عراق راتحریم فرمودنـد پارهٔ پیش آمدها وسیاسات حضرات‌را مجبور کرد که ازعراق عرب بقم‌هجرت نمایند ازمعاریف مهاجرین : مرحوم آقاسیدابوالحسن اصفهانی ومرحوم آقامیرزا حسین نائینی ومرحوم حاج میرزاعلی شهرستانی ومرحوم آقا شیخ مهدی خالصی بودنـد . مرحوم حائری پشت وروی قضیه‌را توجه‌نمیکرد وبلکه ناهنجاری هرکاری‌را برای برانداختن وتبدیل وترمیم آن کار قویترین حاکم‌وعامل فعال‌ومؤثر می‌پنداشت‌فقط هم‌او مصروف‌به‌تجلیل‌وتعظیم مهمانان عالی‌شان‌بوده وآنان‌را باصرار تمام واداشت که کماکان وینتظر بافادات وتدریسات خودشان ادامـه دهند . وطلاب‌را دستور داد و

سال ۱۳۲۷ شمسی این ذرهٔ بیقدر هم نود جلد کتاب از خود وآشنایان تهیه و بکتابخانه تقدیم کرد . پنجهزار ریال برای همین مصرف الحاج‌محمد باقرخوئی کلکته چی‌داده بود . بااستحضار حضرت مستطاب السید شهـاب الدین المرعشی النجفی دامت برکاته کتابهای نفیس خریده و بکتابخانه اهدا نمود .

تشویق فرمود که بدرس حضرات اعلام حضور یابند واستفاده نمایند وهمین ترتیب جاری وعملی شدتااینکه پس از هشت یانه‌ماه توقف درماه شعبان ٤٢ بااحترام‌واجلال تمام باعتاب مقدسه عودت فرمودند .

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری باآنهمه اشتغالات فکری که در نگاهداری واداره کردن حوزهٔ علمیهٔ داشت وباآنهمه مراجعات که‌ازنقاط ایران ومجامع اسلامی خارج ازکشور می‌شدواوقات اورا مستغرق کردی . یگانه میان‌دار میدان‌اجتماع ونمونهٔ بارزتمدن پاك‌اسلامی بود . ازهیچ کار مفیددرآسایش مسلمانان شانه خالی نمیکرد . اوپدر فقیرانوسرپرست مسکینان بود . ازآنانکه بی‌بضاعت‌یا عجزه‌بودنددستگیری کردی.شهریه‌دادی ، نانشان‌راتامین کردی.شبهای‌عیدبمستمندان عیدانه میرساند . سالی احصائیه مردان عید انه ستان بیازده هزار تن رسیده‌بود .

عجبایجاری‌البحر کفك فی‌الندی او مادری لا یستوی البحران

سالی‌که قیمت نان ترقی‌کرد وفقرا ازمجاعه بسختی افتادنـد . دار الا طعا می ترتیب داد وفقرارا جمع آوری‌کرد وشب‌و روز آذرقه‌واطعام آنهارا درعهده گرفت وبدینوسیله ازتلف نفوس مساکین جلوگیری شد .

هم‌چنین برای‌بهداشت‌ضعفاوفقرامریضخانهٔ‌مختصری‌ترتیب‌دادمرحوم‌سعیدالاطباء کهکی‌را معالج‌بیماران معین‌کرد پس‌ازآنکه اوضاع گرانی تخفیف‌یافت ودارالاطعام تعطیل شد . بیمارستان بحال‌خود باقی‌بود وکم کم صورت ظاهر خوشی پیدا کردو برای اعادهٔ صحت بی‌چارگان وسیلهٔ خوبی‌شد .

درخلال این احوال مـرحوم حاج میرزا سید محمد فاطمی قمی (مستشار دیوان تمیز)پس‌از فوت‌پسر منحصر بفردش . خدمت حاج‌شیخ اعلی‌الله درجته عرض کرد وجهی موجود دارم نمیدانم بچه مصرف خیری برسد . فرمود خوبست که‌آن بساختن یك بیمـارستان آبرومند صرف شود . آنمرحوم بدون‌تردید امتثال واقدام کرد . زمین مناسبی‌را خریدبادستیاری حاج‌آقاعلی فهیم التجار بساختمان بیمارستان فاطمی آغاز گردید . وکلنگ اول‌را مرحوم حاج شیخ بزمین‌زد ،



حاج سید علی فهیم التجار　　　　حاج سید محمد فاطمی قمی

وازطرفی مرحوم سهام الدوله که از ارادتمندان حاج شیخ بود فوت کرد . دروصیت نامهٔخود مرحومان : حاج شیخ عبدالکریم ، مؤتمن الملك ، مشیرالدولـه راوصی وحاج آقااحمد کرمانشاهی وحاج میرزا یحیی‌خان احتشام تهرانی را ناظر قرار داده‌بود : مرحوم حاج شیخ درامر وصایت مـداخلهٔ مستقیم خـودرا مقدور و میسور ندیده آقای شیخ علی مدرس تهرانی‌را ازجانب خودوکیل‌ونایب معین فرمود پس ازآنکه اوصیاء بکارهای مربوط بوصیت رسیدگی کردند . درخدمت حاج‌شیخ اظهار داشتند که‌وجهی ازثلث سهام الدوله موجود است . بهرنحوی صلاح بدانندور قم‌بمصرف برسد . فرمود من‌مایلم مریضخانهٔ مهمی ساخته شود که‌بدردمردم بخورد ودرصورت امکان جهت قبرستان‌نو پلی ساخته شود .

قبرستان‌نو درکنار رودخانـه بدستور حاج شیخ از ثلث مرحوم حاج ابراهیم تهرانی بایك غسالخانه ساخته شده‌بود برای تسهیل درکارحمل جنائز وعبورومرور بوجود پلی‌احتیاج مبرم داشت . جمعی ازغافلان‌وجاهلان محل‌باهر نظری که‌داشتند بساختن پل‌عدم تمایل نشان دادند فلذا مسکوت ماند . سپس همان پل را مرحـوم آهنچی ازمال خود ساخت . الحال برای قم‌بنای بسیار سودبخش وآبرومندی شده رحمة‌الله علیه . فکیف‌کان باصرف نظرازذکر جزئیات مطالب ومشکلاتی که‌درانجام اینگونه اعمال خیر وخداپسند پیش آمده .

هر دو مریضخا نه با سرمایهٔ مرحومین فا طمی و سهام الد وله وبـا نیکو کاری ومراقبت وسرپرستی حاج فهیم التجار ساخته شد . مع‌الاسف باآنهمه شوق وولعی که‌حاج شیخ مرحوم داشت دایر شدن بیمارستانهارا ندید .

بگذار بگیتی اثری زانکه درآفاق　　　تاچشم بهم برزنی ازماخبری نیست

ازجملهٔ آثار عمرانی کـه‌در سایـهٔ وجود واهتمام آنمرحوم معمور و معمول گردیده آبادی محلهٔ‌مبارك آباداست که‌جا دارد ازبلاد بعیده بتماشای بزرگی‌همت وبلندی روح پرفتوح آیة‌الله حائری ودیدن کوی‌مبارك آباد بقم مسافرت نمایند .

نعم‌ماقال‌مولی الکونین ارواح العالمین له‌الفدا : آلةالریاسة سعة الصدر .
دوسال پیش ازفوت مرحوم آیةالله حائری سیل هولناکی بقم آمده و نهصدو هفتادو دوخـانه‌را خراب کرد مردم آواره وبی‌خانمان شدند .



منظرهٔ خرابی سیل خرداد ۱۳۱۲ درقم

آنمرحوم دست باقدامات وسیع تری‌زد از یکطرف بـدولت وقت یاد آوری فرمود که‌هرچه زودتر رودخانه‌را سد سازی کنند . ازسوی دولت با اعزام مأمور و مهندس بآن‌کار شروع گردید بحمدالله تاحدی که‌رفع خطر نماید سد بندی صورت گرفته ولی‌فوت‌مرحوم حاج‌شیخ باعث‌شدکه تاکنون عمل سدسازی ناتمام‌مانده‌است

وازطرفی بولایـات تلگرافات مؤثر کرد تا راجع باحوال فلاکت بارقم وسیل زدگان کمك وحمایتی نمایند لذامبالغ معتنابه وکافی از نقاط ایران فرستا ده شد . تجار معتمد ومعتبر محلی‌را دستور فرمود که‌وجوه‌واصله‌راضبط وثبت نمایند .

وازیکسو کمسیونی مرکب ازمعتمدین‌ومردان کارآمد محل ورئسای‌ادارات دولتی تشکیل دادکه بوضعیت سیل زدگان وخرابیهای سیل کاملا رسیدگی نمایند . اولین اعانتی که‌درحق بی‌چارگان نمود آن‌بودکه بهریك ازمستمندان چهل تومان داده‌شد تابتوانند بیاری فعله وعمله اسباب واثاثیهٔ خودرا اززیر گل‌وخاك بیرون آورند . سپس اراضی مبارك آبادرا ازتولیت وقت بنودو نه‌سال استیجار کرده توسط اسپاشوسسکی مهندس (ازروسهای سفید بود) خانه‌های‌بسیارساخت که‌مرکب بودنـد ازمطبخ وسرداب ودواطاق روی آنها انبار آب‌غالباً درجائی وبطوری ساخته شد کـه دوخانه ازآن استفاده کنند . وچون عمارات باتمام رسید آوارگان‌را درآنخانه‌جا دادبنا واعیانی عمارات‌را باقباله بساکنین آنهاتملیك فرمود .

ونیز درجوار کوی‌مبارك آباد قلعهٔ بناکردند یعنی اطاقهای مسقف دریك‌جای وسیع ومحصور برای مساکین کـه‌درصورت تمایل درآنخانـه‌ها مسکن گزینند . بالاجمال کسی نشد ازضرر دیدگان که‌بحال او رسیدگی وارفاق نشود . هزینهٔ این کار خداپسند مطابق دفاتر منظم تجار معتمد ونظارت کمسیون وسر پرستی مرحوم حاج‌شیخ بمصرف‌معین خودرسید . بدون‌اینکه آنشادروان‌مداخلهٔ مستقیم کرده باشد

و رأفة بعباد الله کا فلة　　　　بخیرما حدثت نفسا امانیها

عمده ترین آثارباقیهٔ مرحوم آیةالله حائری ازجهت علم‌وفضل وفضیلت‌اخلاق

وتقوی دوپسر اواست که فی‌الحقیقة باقیهٔ صالحه میباشند . ودیگر دایر بودن حوزهٔ علمیهٔ قم‌ومحصلین علوم‌دینیه هستند که شکر خدااروزبروزررونق دیانت وروحانیت در توسعه‌وافزایش‌است . فضلائی که‌ازمحضرفیض اثر آنجناب‌ادب‌درس وادب نفس‌یاد گرفته اند الحال در شهرهای ایران متکفل امور دینی مسلمین هستند وایرات خیر آنمرحوم میباشند .

وافی علی غیر میعاد یبشرنا   بان ستتبعه امثاله الاخر

دوچیز نیز ازاخلاق پاك وکرامت‌تابناك آنحضرت لایق ذکر وکتابت است ۰ یکی فقر وناداری اوست درزمان فوت تمام اثاثیه خودودوپسر کمتر از هزاروپانصد تومان‌بوده ومبالغی‌مدیون‌بود زیرا که بابت‌تاهل دوپسر وعروسی‌سه‌دختر قرض‌کرده ونخواسته ازسهم امام بردارد ۰ چون طلبکاران آگاهی یافتند که مرحوم حاج شیخ ذخیره ودارائی ندارد ذمه‌اورا بری کردند .

ولست‌اری السعادة‌جمع‌مال   ولکن التقی هو السعید

ودیگر مزار بودن قبر شریف آن‌جنابست . ازتاریخ غیبت کبری تاکنون‌علماء جلیل القدر که‌بحق حائز مقام‌ولایت عامه‌بوده آمده ورفته‌اند وقبور ایشان‌هم غالباً معروف ومزاره‌بود ولیکن‌قبرهیچ‌یك‌ازآنها مانند مدفن‌مرحوم حاج‌شیخ عبدالکریم مورد توجه وازدهام مسلمین نبوده است بندرت اتفاق میافتد که‌کسی بآستان بوسی حضرت معصومه علیها سلام مشرف وموفق گردد وقبر آیةالله حا ئریرا زیارت نکند وتلاوت قرآن ننماید، شاید این موقعیت موهوبی در نتیجهٔ هضم نفس وتواضع آن بزرگوار میباشد که‌در ایام حیاتش بدان متصف و متخلق بود .

بقدرآنچه‌شوی پست سربلند شوی   گرفته ایسم عیار بلند و پستیها .

درفقه کتاب صلوة (٤٧١ صفحه) در اصول کتاب درر را برای ابناء روحانی بیادگارگذاشته . درشب‌شنبه هفدهم‌ذی‌قعده سال‌١٣٥٥ قمری‌جهان فانی‌راوادع‌گفت

دهقان فلك خرمن عمرهمه‌را   می‌پیماید بکیل ماهو خورشید

جای حیرت و تأسف نه بلکه برای همه از عالی ودانی مورد عبرت و تنبه است که آنجناب بادل مالامال ازرنجش وملال درگذشت . وتاحدی اززمان وابناء زمان در زحمت وشکنجه بودکه ازسه چهارماه پیش ازمرگش پیوسته بذکر ام من یجیب المضطر اذادعاه مشغول وخلاصی اززندان حیات مسئول اوبود . وگاهی میفرمودحالا دیگرمرگ سرقفلی دارد . « فیا موت زران الحیوة ذمیمة » ای مرگ بیاکه زندگی مارا کشت.

حضرت آیةالله سید صدر الدین صدر ادام‌الله ایام افاضاته . آیة الله حائری رحمة‌الله علیه‌را بعداز وفاتش درخواب دیده‌بود استدعا شدکه تفصیل آن رؤیای صادقه‌را تفضلا باقلم خودشان‌مرقوم ومرحمت فرمایندتادرذیل تاریخچهٔ آن‌بزرگوار نوشته‌شود . ایشانهم مسئول این‌بندهٔ بهیچ نیر زنده‌را اجابت ومرهون‌عنایات والطاف شاملهٔ خود فرمودند .

هذا . .

بعداز آنکه چند شعر ذیل‌را درتاریخ فوت آیةالله حاج‌شیخ عبدالکریم‌رفعت درجته ساختم :

عبد الکریم آیة الله قضی — وانحل‌من‌سلك العلوم‌عقده

اجدب‌ربع العلم‌بعدخصبه — وهد ارکان المعالی فقده

کان‌لاهل العلم خیر والد — وبعده امست یتامی ولده

کوکب سعد سعدالعلم به — دهراً وغاب‌الیوم عنه‌سعده

فی‌شهرذی‌القعدةغاله‌الردی — بسهمه یا لیت شلت یده

فی‌حرم الائمة الاطهار فی — شهر الحرام کیف‌حل صیده

دعاه مولاه فقل مؤرخا

(لدی الکریم حل ضیفا عبده)

۱۳۵۵

درعالم رؤیا خودرا درباغی دیدم که فوق‌العاده ازحیث اشجار واثمار وازهار وانهار وخیابانها زیبا وقلیل النظیر است . ومن درخیابانها قدم میزدم شخصی از مقابل بمن رسید وگفت میل دارید آقای حاج شیخ‌را ملاقات بنمائید ؟ گفتم کدام حاج شیخ گفت آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری گفتم کمال میل را دارم .

افتاد جلو وگفت بفرمائید . سه چهار خیابان طی کردیم رسیدیم بفضائی که وسط باغ بود وبحوضی مصادف شدیم که اطراف آن گل کاری زیادشده بود و در سمت راست آن فضا عمارتی بود که سه چهار پله از زمین باغ مرتفع بود و درهای چندی بطرف باغ داشت : نگاه کردم دیدم درآخر اطاق گوشه دست راست حاج شیخ تکیه بدر نموده وبباغ نگاه میکند من سلام کردم وباعجله بالارفتم وارداطاق شدم ثانیاً سلام کردم جواب دادندوبر خاسته تعارف کردند . خدمتشان نشستم احوال پرسی کردم جواب فرمودند الحمدالله خیلی خوب است ایشان هم از شخص بنده و رفقاو حوزهٔ علمیه احوالپرسی کردند جواب دادم الحمدالله خوبست . از جواب‌من‌واخبار سلامت وحسن حال مسئول عنهم بشاشت ومسرت در ایشان ظاهر میشد .

دراین بین پیش خدمت وارد ودر دست خودفنجانی بود که خیال میکردم چائی باشد نزد آقای حاج‌شیخ گذاشت .فرمودند این رابرای من درست کرده‌اند . بعد اشاره به‌پیش خدمت کرده فرمودند برای آقاهم بیاور رفت ویك استکان چائی آورد .

درتمام این جریانات خیال میکردم که ایشان زنده هستند و بباغ آمده اند .

عرض کردم‌تنها تشریف دارید اگر میل مبارك باشد من‌هم‌خدمت‌شماباشم . فرمودند خیر شما کار دارید و بشما کار دارند وباید بروید . وبعد هردو دست بلند کردند فرمودند من تنها نیستم خیر تنهانیستم . در آن میان ملتفت شدم که ایشان فوت شده‌اند . ثانیاً احوال پرسی کردم و ایشان هم احوال پرسی کردندبعدنظری بطرف باغ انداختم ایشان همچون فهمیدند که‌من بمنظرهٔ باغ مجذوب شده واز نزاهت‌و طراوت آن استعجاب میکنم . مختصری نیم خیز شد وهر دو دست را بلند کرده

بطرف من اشاره کرده فرمودند : لدی الکریم حل صیفاعبده.من فوق العاده تعجب کردم که چگونه از شعر و تاریخ گفتن من مسبوق شده‌اند از شدت تعجب از خواب بیدارشدم ـ

ودمتم سالمین انشاءالله

سید صدر الدین صدر

با صدق نیت وقصد قربت این چند شعر در تاریخ فوت

آیة‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس‌سره گفته‌شد :

عجب ازسیرت بی‌ارزش دنیای دنی — صلح ناکرده زاول دل دانا بااو

زهدو دنیا طلبی ساز نیا یند بهم — نشده یك قدمی سازش دنیا بااو

بی مکارم نرسد فایدهٔ علم بکس — گرچه‌علم و هنرش‌بوده‌چودریابااو

گشت‌ازحوزهٔ‌علمیه روان‌سوی‌جنان — آنکه‌شد ماحصل دانش‌وتقوا بااو

نشنیدیم دراینملك چواو مردی‌راد — همه اسباب شرف بوده مهیا بااو

خودا گرداشت کسی‌دیدهٔ بینامیدید — رسم‌وآئین تدین که هویدا بااو

همه کس رانرسد رتبهٔ همپائی وی

«فیض روح‌القدسی بود به پیدا بااو»

۱۳۵۵

گفتم این چامه که داور بکشد روز پسین

خط بطلان بخط جرم وخطا هابااو

پایان

همین اثریست که‌درمدت‌دوسال دردارلایمان قم‌بچاپ کردن آنهاموفق گردیده‌است

۱۳۲۸



اغلاطیکه از چشم مصحح در رفته اند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۸	٦	بفستحها	بفسحتها
۱۲۵	۲۲	و باد	و یاد
۱۲۷	۲۲	نمایل	تمایل
۱۵۰	۳	بسجیه	سجیه
۱۵۹	۱٦	تارنخ	تاریخ
۱۷٤	۵	اهالی دینی	دینی اهالی
۱۷٦	۲۲	تزویج	ترویج